

کن عبد الله وانا فکرم وبنحوست دبا انکه صفا ای ورن مشکه بود با کثر مال وجمال که با میدادند بخندار رسول کثیر خود را که مؤمن بود
بنکاح در او و ان زن مشکره را نتوانست جوی فرماید از بان سخن کشودند که چند الله و احد کثیرک سبب خود را بنکاح در او و دره و نلان زن مشکره کردید
نهای جمال و کثر مال با میدادند وی قبول نکرد خود هم نبود که و کلامه مؤمنیه و هر انچه کثیرک تصدیق کنند بر وحدانیت خدا و نبوت پیغمبر خیرین
مشکره که بدست زن از شرک زدند و لو انکم اذکره بشکفت و زدن زن شما را بکثر مال و جمال و لا تنکوا المشرکین و بنسب بنکاح در
میازید زنان مؤمنه بجز ما مشکره حتی یؤمنوا اما اولیة که ایمان راند و لعن المؤمنین و هر انچه بد مؤمن خیرین مشکره است از مؤمنه ازاد
مشکره و لو انکم اذکره بشکفت از ان مشکره شما را بجز شکره مال و جمال و انک ان مردان مشکره و زنان مشکره بیدعون الی الله
میخوانند و ما را از شکره انش دروغ بجهت تحریف فرستاد که و الله یبدع هو انعدای میخوانند ز بان بجهت انکه از مؤمنان و ما را الی الله یبدع هو انعدای
بفوی عیشتان مردش یعنی بوسیله اعتقاد صحیح که از ایمانست عیال صالح مردمان بر عیشتان منفر میخوانند و اذ نیر بنویسند خدا یا با مردان خود و میبین
ایایه و روشن میکردند خدای احکام خود را که نشان حلال و حرامند للثانیس ری شما لعانکم بیکذ کرون شاید که بیدار و تفکر کرده است
یابند و دره اند که مال جا فلیتبه براهی بگو و بخون سلوک نموده در حال حیض زنان از اینها نکاره کرده اند و چشم در روی ایشان بیند حتی با ایشان
اکون مشرب و کلام کرده و نصاری بر عکس این در حال با ایشان مکالمه و مواکنه میکنند بلکه در مباشرت و ملاعبه مباح فرزند و این حال نیست بود
نان مالکند بود کلام با یعنی انست خیر رسالت که گفتند رسول الله در حال حیض زنان چگونه با ایشان سلوک کنیم یا نازل شد که و سلوک
و پسند تو از این حیض حیض زنان قد هو بکوتو کجی اذی که امر و نفرت طبیعی است و سببیه فانعزلوا النساء بر گوشه گیرند و بگو
دو از زنان یعنی در شویدا ایتیه فی الحیض در حال حیض انکه در کلام و اختلاف کنند از اینها و بجهت ناکید این حکم و بیباغی ان بیفرماند که
ولا تفرقوهن و زردی ان شویدا بد ایشان بجماعتی حتی بطهرت نا و تنبکه غسل کنند و بعد از انقطع خون و حیض بطهرت بکون ما دست ما
میخواند یعنی تا و تنبکه پاک شوند خون ایشان منقطع کرد و در عملی اما مقیمه است بجماعتی بعد از غسل باشد نه قبل از غسل و بعد از انقطع
خون مکر و منت فاذا نظرتن بر چون غسل کنند با ظاهر نرج بشوید بعد از انست خون حیض فا تو هتن بر میباشد بد ایشان من حیث
امرکم الله از انجا که فرموده است خدای شما را و حلال ساخته و در نماز ان الله یحب التوابین بدستیکه خدای تم دوست دارد توبه
کنندگان انسانی و یحب المتطهرین دوست دارد پاکیزگان از ان کارها بد چون بجماعتی غیر از ان امور منصفه نظر بر مردان است
میکنند که مکر در وقت مباشرت زوجه طابت و با شدن نزدش حول پذیرد انانی که بر این نوع اقدام کرد بودند حکایت حال بعضی سلفند
جواب اند که نساء و کم حرثکم که زنان شما منع کنند یعنی محل بیع شما اند که ان پیدا شد اولاد است انک الله نفس ایشان فا تو اخرکم
بر بیاید بکش از خود یعنی بجای لغز کثرن خود انی ستمم فرموده که خواهد روی ان نجاستها باشد با بیت یا غیر ان از میان
جامع حقیم زنی تشبیه کرده بجز عسر مرد از انواع و نطفه زنیتم و ولد از انواع و اکثر علما امامت بر اند که در این ایبره دلالت است بر جوان طی و دره
امتا بر سید که امر و اکثر عیالین منع ان کرده اند و مالک بر جوان است بدون کراهت قد مؤا لا نفسکم و فریبش زید برای تنهای خود
یعنی بوسیله امثال افروغی و اجتناب از محرم طلب توان کنند که از برای شما مقصد شد در اخره یا طلبت نزل کند چه در صلح سزا بفرما عظیم
است و بدان صلح بنکاح در او دید تا در ند شایسته را او پیدا شود از حضرت رسالت هم بر سید که چون مؤمن فوت شود هر عمل و منقطع شود مکر
سپس فرزند صلح که از برای او دعا کند رسد جا زیره که از او ماند با باشد چون بل و باط و مساجد و اشیاء میبودند و علیکه در نماز او منقطع
شوند و گفته اند که معنی است از پیش طهرت بر خردن خوان فرزند که بیگانه نفاشع شما باشد و از حضرت رسالت منقولست که فرموده است انک
غیر از پیش از روی فوت شود در بدخ نماید مکر آنکه سو کند حق تم از است شود در ایبره لا ملائق جتم یعنی بعد از زمانیکه در زمانه فلذ باشد و
اتقوا الله و یتربسوا خدای و مخالفت ابر و واعلموا انکم ملائقوه و بدانید که شمار سنگا بند بجزای خدا و یتربسوا خدای و مرد کرده
کرید که کلامی است که ما بجهت جاودگی او کرده اند که عید الله در اخره خود بر بنید و بانم اعظم الهی سو کنند اذ کرده که
با وی سخن بگویند و میان زن و وی صلح نیارد و دعوی بیگونی نکند و ان با اختیار صلح ندند پس مکر که او در گفتندی و در حق و است
نمای و میان او خصم را حاکم گفتی که من سو کند خود را هم بر بنیدن چون خلاف سو کند حق تم این ایبره فرستاده و لا تتجاولوا الله و نکرو انید
نام خدای عز و جل را بجهت عارض خود که ایما نیکم سو کند ان شما را یعنی از دست بیز و بان سو کند ان خود مکر دانید بر جمع نمودن بر بن سو کند
بر امر ان تبر و لجهت انست که نکی کند با خویشان و در وقتا و تقوا او بر هیزند از ترک مرده و احسان در مکالمه و صلح سزا بر مردان و صلح
بیکو الثانیس صلح انید سزا مردان وضع سو کنند و بان ایضا و الله سمیع و خدای شنوست سو کند ما شما علمم و انا با بجز در ضمیر شما انست
و بعد بعد از انستماع ان شرح گفتند بود و گذشت و با بیست مقام و جهه و شفقت و صلح بعد از ان بیباغی بین میکند بقوله لا یؤخذکم الله
مؤخذ نکتند خدای شما را بالذکر بجهت که دانستو فی ایما نیکم سو کند ان شما را سو کند ان سو کند ان سو کند ان سو کند ان سو کند
و در میان تصد سو کند با شد بر رشتل این سو کند انک انست و خدای بر ان مؤخذ نکند و لکن یؤخذکم بما کنت قلوبکم و اینک مؤخذ
شما را بجهت کتب کند لای شما یعنی بعد تصد سو کند خود بدین در این قسم کنند بر شما لازم است که خلاف ان کند و بان مؤخذ خواهد شد و بیان
که ان در سوره مانند مذکور است و الله عفو و خدای بر انند از او سو کند لغو و اعداب نکند حلیم بر بار است و سو کند بعد از

بجهت بیخود نماندن بجهت آنکه شاید توبه کند از آن آورده اند که در جمیع عیال خون مردی بر بی میل نبودی غیره نگذاشتی و در آنکه از او دوری
 بخواند سوگند خوردی که پس از آن با وی نزدیکی نکند و از او نهان بماند و اگر کسی بکشد از او نهان بماند و اگر کسی بکشد از او نهان بماند و اگر کسی بکشد از او نهان بماند
 یا قبح خونم این نوع نیز در اینست که اگر کسی بکشد از او نهان بماند و اگر کسی بکشد از او نهان بماند و اگر کسی بکشد از او نهان بماند
 عیال ایشان ترخیص از بعد از آنکه بر سر ایشان برود چنانکه است و آن را و این که باز آیند یعنی سوگند خوردن در آن بوجع کند یعنی در زمان و بیست
 کند با ایشان **قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ** پس بدو دست که خدای تم امر ندانست گناه خلاف سوگند چون گفته شده باشد و چه در میان که بیخاک کشید
 خلاف سوگند به گفته **وَأَنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ** و اگر کسی بکشد از او نهان بماند سوگند خود که از بر تکرار **قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ** برسد دست که خدای
 و همچنین شونست جمله ایشان از دست خدای عالم و انانست غیر ایشان **وَالْمُطَلَّاقَاتُ مِنَ الزَّانِجَاتِ** بآنکه مذکور شد و آنکه حامله باشد و
 پسندیده باین اجناس و توره ثابت شد که اگر باین صفت نباشند حکم ایشان چنین نیست نان مطلقه که بر این صفت باشند **بِرَّ نَفْسِنَ** انتظار بر نهد
 با **نَفْسِنَ** یعنی **ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ** در سه روز که در بعضی روایات آن در مدتی باشد و در آنکه که اسمعیل علیه السلام عفتاری زن خود که قبل از نام داشت
 طلاق گفت و او بتین بود و اسمعیل عیال است و در آن بجهت رجوع اظهار آن نکرد اسمعیل چون بر این واقف شد رجوع کرد و در آن بجهت خود برخواست
فَرُوءٌ وَلَا يَحِلُّ لَهَا و بدان باشد زانرا **أَنَّ يَكْتُمَنَّ** آنکه بپوشد ما **خَلَقَ اللَّهُ فِي زَوْجَانِهَا** آنچه فرمود خدای در عیال
 ایشان از فرزند چهر پوشیدند بجهت رجوع کردن بایشان از جایز نباشد **أَنَّ كُنَّ يَوْمَئِذٍ** آنکه میداند که اینها از اوید **وَالْيَوْمِ**
الْآخِرِ بخدا و در آن بجهت رجوع نمانی که بخدا
أَحَقُّ بِرَّ قَوْمِهِنَّ و شوهران ایشان سر از ارتداد رجوع کردن بایشان **فِي ذَلِكَ** در زمان غده کافیه که طلاق رجعی نباشد **أَرَادُوا** آنکه بپوشد
 که آن شوهران بدان رجوع **أَصْلًا** حتماً صلح آوردن کار در زمان غده کافیه که در آن بجهت رجوع نمانی که بخدا و در آن بجهت رجوع نمانی که بخدا
 چون در این پیشگاه و غده منقضی شود رجوع میگردند و با طلاق میدادند و در آن بجهت رجوع نمانی که بخدا و در آن بجهت رجوع نمانی که بخدا
وَالْحَقُّ و در آن بجهت رجوع نمانی که بخدا
 معاشرت با شوهر که در آن بجهت رجوع نمانی که بخدا و در آن بجهت رجوع نمانی که بخدا و در آن بجهت رجوع نمانی که بخدا و در آن بجهت رجوع نمانی که بخدا
 که آن و طاعت و معاشه آن مگر کما هو که مانع شرعی باشد و مرد نیز بدین حال زن کند و نفقه دادن حسن خلق و بجهت رجوع نمانی که بخدا و در آن بجهت رجوع نمانی که بخدا
وَالرِّجَالُ عَلَيْهِمْ و مردان است بر زن
 از او و در آن بجهت رجوع نمانی که بخدا
فَضِيلَةٌ رعایت و اتفاق و ضعف میراث و نیز بر عدل **وَأَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ** و عدلی است بر هر که مرتبه فضل میداند مردان بر زنان یا نادانست
 بر انتقام از آنکه خلاف احکام شرعی کند حکیم **وَأَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ** و عدلی است بر هر که مرتبه فضل میداند مردان بر زنان یا نادانست
 که در آن بجهت رجوع نمانی که بخدا و در آن بجهت رجوع نمانی که بخدا و در آن بجهت رجوع نمانی که بخدا و در آن بجهت رجوع نمانی که بخدا
 خود نباشد از آن بدهند و از آن بجهت رجوع نمانی که بخدا و در آن بجهت رجوع نمانی که بخدا و در آن بجهت رجوع نمانی که بخدا و در آن بجهت رجوع نمانی که بخدا
 معاشرت کنند بهتر از آن بجهت رجوع نمانی که بخدا و در آن بجهت رجوع نمانی که بخدا و در آن بجهت رجوع نمانی که بخدا و در آن بجهت رجوع نمانی که بخدا
 هر شبانه روزی مرد
 واقع شد **مُرْسِيَةً** که رجوع کند و در آن بجهت رجوع نمانی که بخدا
 آن شکاید به معاشه آن بجهت رجوع نمانی که بخدا و در آن بجهت رجوع نمانی که بخدا و در آن بجهت رجوع نمانی که بخدا و در آن بجهت رجوع نمانی که بخدا
 بعد از رجوع **وَأَقْسُو فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ** پس بعد از این بطلاق نماند **وَأَقْسُو فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ** پس بعد از این بطلاق نماند **وَأَقْسُو فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ** پس بعد از این بطلاق نماند
 آنکه عدل باشد **رَكْبَتَيْنِ** یا حیوان یا هر که در آن بجهت رجوع نمانی که بخدا و در آن بجهت رجوع نمانی که بخدا و در آن بجهت رجوع نمانی که بخدا
 و یکبار طلاق دهند بر او حلال شود تا آنکه بکلیت شوهر بگرداند بجهت رجوع نمانی که بخدا و در آن بجهت رجوع نمانی که بخدا و در آن بجهت رجوع نمانی که بخدا
 بر روح اول حلال شود چنانکه باید **وَلَا يَحِلُّ لَكُمُ** که حلال نیست شما را ای مردان **أَنْ تَأْخُذُوا** آنکه در آن بجهت رجوع نمانی که بخدا و در آن بجهت رجوع نمانی که بخدا
 از آنچه داده باشند **نَانَ** را **مَشْتَأْجِرِي** بوجع طلاق کمین **أَنَّ اللَّهَ** آنکه بکلیت شوهر بگرداند بجهت رجوع نمانی که بخدا و در آن بجهت رجوع نمانی که بخدا
 باری نتوانند داشت **حُدُودَ اللَّهِ** احکام الهی در صحیح نباشد با یکدیگر این بود که حق جلیه سلوک نماند و در حق شوهرش نمانست **فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ**
 و پس بود که شوهرش را داد و دست میداشت **مِنْ زَوْجَانِهَا** و با باینکه در آن بجهت رجوع نمانی که بخدا و در آن بجهت رجوع نمانی که بخدا و در آن بجهت رجوع نمانی که بخدا
 شوهر بپوشد **وَأَقْسُو فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ** پس بعد از این بطلاق نماند **وَأَقْسُو فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ** پس بعد از این بطلاق نماند **وَأَقْسُو فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ** پس بعد از این بطلاق نماند
 بخدا که در آن بجهت رجوع نمانی که بخدا و در آن بجهت رجوع نمانی که بخدا و در آن بجهت رجوع نمانی که بخدا و در آن بجهت رجوع نمانی که بخدا
 بحق بخلق نشانده که بروی زمین میگردانند **مِنْ زَوْجَانِهَا** و با باینکه در آن بجهت رجوع نمانی که بخدا و در آن بجهت رجوع نمانی که بخدا
 و گویاه بالا و رجع منظر است از آنکه از آن بجهت رجوع نمانی که بخدا و در آن بجهت رجوع نمانی که بخدا و در آن بجهت رجوع نمانی که بخدا
 گفت رسول الله من غلظت با و داده ام بوجع بکلیت شوهر بگرداند بجهت رجوع نمانی که بخدا و در آن بجهت رجوع نمانی که بخدا و در آن بجهت رجوع نمانی که بخدا

التَّجْلِي

مردود همین غفلت است باده ندادن زن در آن محض است اگر ثابت طلاق گفت اول خلقی که در اسلام واقع شدن بود خودم این فیه نشاید که آنچه برین
داشته باشند خندان مکتوبه و ملاق مکرر اندک دانند که غایب حقوق نبوتند قدر فاین حقیقت هم که رسیدن حکام یعنی انعام معلوم کند آیا
نقیما انکه فامنه نتوانند خرد و زن حلال و دادند حکم خاندانند در جینه فلا جناح علیها ما بر هیچ زری و مالمی نیست مرد و زن فیهما
اقتران فیه در آنچه زن خود را با خوید باشد بان از بند زوجه یعنی فرایب و برده شوهر بر اطلاق گفته باشد فذلك این احکام مذکوره از
طلاق و رجوع و خلق حلاله و الله انذارهای حدیث فلا یغنیها عما برین میگذرد و زن کند و من منع حلاله و الله و من
بیرون رود حلاله مانده که مفر فرموده فاولیةک من الذوات فان طلقها برین که مکرر طلاق
دهدن خود را بعد از طلاق و ایم فلا تحیل له بر حلال است ازن کرار و از این بعد از این طلاق تیسیم حتی تسخیرت زوجة غیره تا آنچه
که منکاح دائمی در او رد شوهر یا غیر شوهر اول شوهر تیسیم با و بیاید کرد و در غیر این است که طلاق سه بار بود از آنجا که برین
مطلوب بعد شوهر دیگر و مکرر شوهر اول شوهر اول است که بعد از این شوهر زوج ثانی در غیر منع نموده و هر دو که ای زن میخواهی که برین بعد رجوع
کمی محال نکه لذت جماع زوج ثانی در پیافته و زوج ثانی لذت نوزاد نیست یعنی بدون مباشرت زوج ثانی جانز نیست رجوع بر زوج اول حکم در این منع است
ان تجید کنون بطلاق فان طلقها برین که طلاق شد شوهر ثانی برین شوهر اول بعد از مباشرت فلا جناح علیها ما بر هیچ کدام نیست زوج اول
بر این زن طلاق داده شد ان ینرجع انکه بیکدیگر رجوع کنند بیکدیگر بعد از آنقضامده عاده از شوهر دوم از جانب او ان یقیم احد و الله
اگر زن خارج باشد پس از آنکه بیاورد حکام خود را که حقوق در آنست و نیک و اینکه مذکور شد از احکام مجرم و تخلیه خود و الله انده از زمانی
مفرحون بدینها بیاست کند لای قوم یعلون رای که و بیکدیگر میباشند که این احکام از خود حقیقت است و عمل میکند بمعنا علم خویش و اذا
طلقتم النساء رجوعه فیدان ما از فبکن اجلهن برین پس بریند بیاورد خود یعنی برین با تقاضا عدا فامسکوهن برین که دارند
ایشان برین وقت منبوت که انکه قصد خود را دارند او تسخروهن بجمعه و برینا میکنند بکار بیاورد با انان از عده خود برینا ایند و مالک
ضر خود باشند نه آنکه هرگاه برینک انقضاعه شود شما رجوع کنید بقصد خرد برینا ایند بایشان چنانکه میفرمایند و لا تمسکوهن و بانمذایند
ایشان از این رجوع میکنند ضررا و برین ضرر رسانید لبعد و انما نسیم کنید برایشان بد زنی و عدا و من یفعل لک و مکرر بیکدیگر
یعنی برین رسانند برینکه مذکور که فکذلک ندمه برین حقیقی برینا که است نفس خود را از آن در معرض غصه می آورد و از آن رساننده برینان
صاحب نینه ملعونه در جنة وارده شد که خواتم برین کرده مکرر مستانی با خود رسانید یا انکه مار مکرر کند و لا یخینوا اناب الله و فسر
مکریه احکام اللی فسر و ایخیر یکدیگر بپای منعم کنند و از آن عرض نمایند واذ کرا فاعلم علیکم و یاد کنید فیههای خدا را که خالصت شما
اذ بخلمه بدایت شرفی اسلام و بیست سید نام و اسما تکلیف و احکام خصوص در انکاح چه در شرح ام سانی بیگار از یاد ان یک تن مدفکاح
مدانود مکرر غیر از برین شرح مانا چهار زن و یک کینه عقد بیاورد انها بعد از اطلاق از هر چه از بودی ما از اذ است ما ذم کردن مطلقند
و کذلک ذم بکفر طلاق بودی در این شرح حالات برین فیهما اشکر کذاری کنید و ما اقول علیکم و ایخیر برینا که فیهما شده است فیهما
من الکتاب الحکیم از قران و احکام حدیثی برینکه بیدارید شما را به بیاورد فیهما فرو شده شد و اتقوا الله و بریند
خدا در میان احکام و اعلموا ان الله و بدانید که در کل شیء به جز مناصو با عمال مصالح روزگار شما علم را تا است و در و دند
که پیش برینا که خواهر معتدل یا برین و شوهر بود و مدح و بی اطلاق او و بکذا است عدا او بریند بکذا زن باز از اذ نکاح او کرد بر اذ
در ختم شد گفت بر خواهر خود را با دادم را وی بر وی طلاق داد و باز اذم که برینا نکاح کند بعد که مکرر و برینا و بدیم خدی ای فیهما که و اذ
طلقتم النساء فجلهن برین بریند بیاورد خود یعنی عدا ایشان بریند و لا تعضلوهن ان ینکحن برین منع میکنند ایشان از
انکه نکاح در آیند از و بکن شوهران پیش خود را از اراضوا بیدهام چون رضاد دهند شوهران و زنان میانیکدیگر با المعروف
هر چه در شرح نیکی است مانند نکاح طلاق و طهر برین من معاشرت ذلک ایچه کوزند از فحش و تقایب و عطا به بداده بشویدان من کامریم
مکرر باشد از شما که بوجه خلاص یوم من بایده و ایوم الاخر بگردن بخند و زدن با برین ذلکم و این بند مکرر تن درین منع و ضرر آورد
لکم و اکبر بران بر شما از وی معاشرت و دندکانی و اظهر و مالک ترا در بیستگاه که ان اندیش عرامت و الله لیکم وضی میباشند
صالح مردان و زنان که زبیر بیکدیگر کنند و انتم لا تعلمون و شما نمیدانید از امر است که معتد بیاورد مصالح و خدایس بود چون
این ای بر او خواند بگریه گفت یا رسول الله از این گوید بگریه و کناره سو کند بده و خواهر خود را با برین مدح و عقد بعد از حکم طلاق که
اطفال میکنند برینا شیردان ایشان و میفرمایند و الا الذوات یعنی غایب که مفاد ذم واقع شده باشد برینا ایشان و شوهران و بطن
خواهر درینا بود حکم امادان بر وضعین شیر دهند و الا و هم فرزندان خود را حوالین کاملین و سال تمام و این حکم مذکور برین اذ
برای کینه خواهد ان نیم الوضاعه انکه تمام کرد شیردان فرزند و این نیت برانکه داده از دو سال شیردان واجب نیست
انکه خیاران کرند و سال شیردان و علی اولودله و برای کینه فرزندان برای از ایند شده یعنی اطفال که پدر دارند درین
ذم این شیر میباشند یعنی برین خوردن ایشان و کیوهن و پوشش ایشان بالمعروف بطریق نیکی که ان صدقات مثل کبری و زنان تکلف
نفس و اسمها تکلیف کرده نشاید هیچ نفی مکرر بایشان توانای آن یعنی بدان ما بیکدیگر بعد توانای و مع خود نفقه بد دهند زن داده بان

لا تضاروا الائمة باید که هیچ نرسد زینسانند و روی بولدها بفرزندشیر خود خورد و زانکه او را از خود جدا کند و میرسد و لا مؤولده
 و باید که فرزندان که فرزند برای او منول شده یعنی پدر بولد بفرزند خود که او را بوقت شیر خوردگی او را انعام درینسانند و علی الوارث
 و بر میراث خود بگذرد دست چون پدر فوت شود مثل ذلک مانند آنکه پدر بود از نفقه و کسوه و ضرورت و مسکن بطلد فاقن از اذافضا الا بر کس
 خواصند و مادرجل کردن فرزند از شیر خوردن پیش از آنکه در سال تمام شود عن تراض منهما از روی خوشنود و الدین و تشارد
 و بر شود کرد باید که در مسئله ان فلا جناح علیها بر بیانی نیت برایشان در این امر و غضب او رضای الدین و شود بعضی مرعاة صلاح
 طفل است ضرورت مسکن با و این از دم آن کتر ضعیوا و اگر خواستند بیدان المفال آنکه طلبشردن کنند از نان شیرهند و اولاد
 فرزندان خود را یعنی هر کس که خواستند بکری یا بچشم شیر دادن و لا دخوا ما در ما نوحی باشد خواه نه وقتی که مادری بجزه یا کس از اجرة دایره رضای است
 فلا جناح علیکم بر تمامی نیت شما در دایره کوفتن اذ اسکنتم اگر تسلیم کنید بدانها ما ائیمه آنچه داده کرده بگذرد از نیت ایشان بر
 ترا تسلیم آنها کند بالمعروف و بر وجهی که میگویند باشد در شرع بخشود و بی متابعت نیت کبری و اتقوا الله و بر میند از خدای باز کردن لجره
 شیر دادن و نفی کردن در امر فرزندان خود و اعلموا ان الله و بدانند بدست خدای بما اتقوا ان بصیر بدانچه میکنند از نیت بی
 بیانات شمار بدان بر او خواهد و بعد از ذکر عده خلاصه بنا عده و نیت میکند بقوله و الذین یؤفون منکم و انانکه بفرزند از شمار و بید
 از و اجا و بگذرد از نیت از نیت ایشان نیز بقیس با نیتهم انتظار بر نیت خود بعد از مردن شوهران از بعهه اشهر و عهده شرا
 ماه و ده روز قافله بجز این چون بر نیت بخانه خود که ان تمام شد چنانچه ماه و ده روز است فلا جناح علیکم بر هیچ وقت
 و در بانی نیت بر شما ای حکام شرع و یا ای شره و ذیای شوهران یا افکن فی انفسهم در آنچه فان کنند در نیت خود که شود اگر کردن ایشان
 بالمعروف و نیت میکند یعنی بخیریکه در شرع و عقد جائز است و یا مؤاتق شرعی از ایجاب و قبول شرعی و رعایت ارکان عقد و الله بما اتقوا
 و خدای آنچه میکنند از مردن و زمان حیات شما از بدن بر او خواهد و لا جناح علیکم و هیچ گاه نیت بر شما ای دایمان
 نکاح فیما عظمه بر در آنچه بکتاب خیر میدان من خطبة النساء از خواستگاری فان که منور و وعده باشد نه آنکه بفرستد
 آنها کند اذ اسکنتم فی انفسکم یا آنکه بوشد در نیت خود و ذکر ان میکند بکتاب نه بصریح ملامت است که زن کرد وعده باشد
 بکتابه خواستگاری نیت کردن بصریح علم الله انکم اسید ان خدای آنکه شما استند کوهن روزه باشد که یاد کردن زنا و اوصیر
 نتواند کرد بر سکون نیت برایشان بخون آنکه ما اذ کوی بکریا نیت نکاح دو آورد و بجز این بر شما مباح گرداند خواستگاری در خانه
 عده بکتابه بصریح و لکن لا تواعد من سیرا الا ان تقولو اقوالا معروفة و لکن مواعده میکند با ایشان بنما ملکه آنکه بگویند منقوی
 مشتمل بر حسن معاشره و لا تفر مواعده النکاح حتى یتبلغ الکتاب و قصد میکند عقد نکاح ان زمان ناپسند کتاب یعنی آنچه خدای تو
 و فرستاده از عقد اجله بنای خود و مده او منقوی کرده و اعلموا ان الله تعلم ما فی انفسکم و بدانند خدای میدانند آنچه در دمای شما
 از عزم بر کار و نیت که بر نیت فاحذروه بر برید و بعد که نیت عذاب و قصد ارام میکند و اعلموا ان الله عفو و بدانند خدای از نیت
 او که بر نیت از عفو او از نیت حرام حلیم و در با نیت و عذاب بخیل نکند او و ده اند که عادت بر آن بود که طلاق بیاد او کند و مراجعه کردن
 رسول این نیت است که فرموده می شود این قوم را که با حکام خدای نام بازی میکنند زنا را طلاق نباید مگر بجهت نیت یا نیت که این سخن
 شد ایگان بودند که بطلق ایشان را می خواهد بود حقیم بجهت دفع این نیت که فرستاد لا جناح علیکم ان طلقتم النساء گاه نیت
 علم اگر طلاق میدنند که منقضی الصبر بوده باشند ما لم یمتو هن مادام که من نکرده باشد ایشان را امر اجماع است و نظر بر صواب مکارها
 که فرض نیت کرده باشند یعنی نام مهر برده باشند و ضعیف نکاح برای ایشان فرضی میسر میسر مفرد که در این حکام بنفصه فرضیم
 و متعوهن و بعد از طلاق غیر منقضی الصبر بعد جدا شدن یعنی بمقتضای کفر و بر خورداد شوند از آن مرویت که مردی انصاری
 عقد نام صبر در جمل از دخول و طلاق این بر آمدست حکام فرمود که در امانع ما ذوا کبر قلنوه و یا نیت فرض است که منصرف از نیت
 وان بعد حال طلاق منقضی الصبر علی الوضوح قدره بر مرد توانگر با نیت او بر توانگری و علی المقتر قدره و بر مرد در نیت
 بقدره در نیت متاعا بالمعروف و مشهوره و بی وجهی که میگویند در شرع حقا علی المحسنین متع و اجبت لازم بر نیت که از آن با نیت کردن
 بنیتها خود بجز بر نیت با مرافق نیتها را تشریح کرده اند که متع بر غرض است با نیت بی نیت یا در نیت و بر نیت یا با نیت
 و بر نیت بی نیت یا اکثری و ان طلق مؤمن من قبل ان تمسوهن و اگر طلاق میدنند از نیت از آنکه من کیند ایشان را یعنی مجامع
 نماید و قد فرضتم لهم فرضیه وصال نیکه فقر کرده باشد بر نیت ایشان غری قنصف ما فرضتم بر شما است اذ کردن نیت بر نیت
 کرده اند یعنی منقصر الا ان یعفون مگر عفو کنند از نیت که اهل عفو و ائمه شدن با نیت و شد عفو یعنی برای نیت و بر نیت خود
 نماید هیچ از ایشان نیکند او یعفوا الذی لعفون کند آنکه سید عقد النکاح بدست او است بکس نکاح در صبر و ادنی ذمیر است
 بدست یا بعد بدست گاه که در نیت صبر بود بامل خطبته صبر و ان تعفوا و عفو کردن شما ای و نیت عده بامل خطبه اقرب
 لله تعوی نیت کردن برای بر نیت که ای نیت و نیت نواب و لا تنسوا الفصل در نیت میکند نیت احسان نیت که در میان
 بکسی که یعنی نیت نیت که در نیت عقد نیت خود میماند و هیچ نیت از نیت نیت خطبه ان الله بما اتقوا بدستیکه

القبر

خداي آنچه ميکند از فضل ايشا با بکديگر بصيرت بينا است لفضل و احسانا از صنایع نخواهد کرد و چون حقوق ترضيت ميان کان کرد بر اطاعت حکم
شعبه بعد از آن مخصوص صلوة فرمود از آن بجا نظره صلوة بر آن زيرا که اعظم شایگانک و با بجهت شکر گذاری بر بندگان احکام طلاق امر مصلوب کرده ميشود
که طلاق اعلیٰ است و این موطنه کند بر غایت جبهه و ادای آن نمائید و در قضای آن با ملاحظه حد و شرط آن و احتیاط اوسطی و مداومت
کند در نماز خصوصاً نمازی که متوسط است میان پنج نماز شبانه و دو نماز روز که عزیز فضل دارد نسبت ببقای نماز میباید که آنرا کثیر احتیاط بر آنند که
مرد نماز عصر است که در هر طرف نماز در نماز است که در اول فصل است یعنی نماز پیشین و حفظ در هر طرف نماز و دیگر قصره ندارد یعنی نماز صبح و شام و روز
بعضی دیگر مراد است که نماز با صداد است که در میان سیامی شب و روشنای روز گذارده میشود یا میان دو نماز لیل و دو نماز نهاری مؤدی میشود
یا باعتبار آنکه هر طرف نماز است که در او قضی میکند نماز پیشین است که در وسط نماز میکند و در نماز شام که میان نماز عشاء است و در عشاء
یا میان دو نماز احتیاطی و دو صلوة بجز آنست و در میان دو نماز شب که قصر دارد و آن راه نیست و قول اول صحیح و شهرت است و قول دیگر امر منقطع
که باری بایستد لله برای خدا و محض جلال در قاینین در حالتی که فرما بر او با ایشان ابی جعفر ابی عبد الله مرویست که مراد باین قولست
نماز و بعد از آن بجا طاعت نماز میان کیفیت نماز خون میکند **فَأَنْ خِفْتُمْ** پس اگر ترسید از دشمن حرب کنید و یا از سبع ضرر رسانند یا از حشرات
کشته و امثال آن فرحاً لا پس نماز گذارید در حالتی که باید کان باشد در وقت اول و کما فی سوا آن و بر قدر امکان ملاحظه شرایط و افعال
ان کنید **فَإِذَا أَهْتُمْ** پس چون این شوند سوزایل کرد **فَأَذْكُرُوا اللَّهَ** پس یاد خدا کنید یعنی نماز گذارید با هیچ شرایط و ادب کمال کم
همچنانکه در مواضع نماز **لَمْ يَكُونُوا يَتَّقُونَ** آنچه نبودید که از او ایند بخودی خود نماز احکام نماز و کیفیت نماز و دعای آن
خون و آوده اند که در هر چه چنان بود که در نماز شوهر مرده يك سال غذا میداشند و جامهای گنجه پوشیده زینت بر خود نمیکردند و از
پشمی بودند و در همان خوانه که با شوهر بود یا اولیای شوهر سیر بودند یا اولیای آن در همان منزل بجهت و خان با آن در غدی و اگر حشر
بودند از یکس خانه جدا گانه برای ایشان ساختند یکسال از آنجا سیرون نیامدند و نفعه از اولیای شوهر گرفتند و وقتی که از خانه رفتند
بدان مدتی بفقیر ساقط شد چون حضرت رسالت بعد از مدتی حکم جلیت طایفه کربا انحصار بجهت کرده بود در گذشته زوی و زنی و بر سر
مادری بدی مانند حضرت زکریا بر سر و در راه و در زمان غیبی تعیین فرمود اما حکم کرد که یکسال از ترک نفعه بوی رسانند در آن محل این
ایه نازل شد **وَالَّذِينَ يَتَّقُونَ** و آنانکه وقت گذارند شما و بکن زون از واجبات بگذارند تا ترا و صیغه زنی در این
و صیغه معنی آنکه وصیغه کنید و صیغه کردنی **لَا تَزُولُ** برای آن خود متاعاً منع در آن و نفعه و کنه و مسکن از ترک برای آن که تا یکسال
غیر آنچه نه بیرون کردن ایشان از مسکن سفرشان این حکم در راه اسلام بوده و بعد از آن بایه از بعضی شهرت مشهور شد **فَأَنْ خَرَجَ**
پس که بیرون روند از منزل شوهر بگذارند یکسال **فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ** پس ببالی نیست بر شما ای اولیای شوهر یا ای حکام شرع فیما بین
فی انفسهم در آنچه کنندان زمان در نقشه خود از زینت و طب شوهران بعد از یکسال **مِنْ مَعْرُوفٍ** آنچه موافق شرع باشد یعنی طلب شوهر
دینت بعد از انقضای عده **وَاللَّهُ عَزِيزٌ** و خدای غالب است که انتقام گذارند هر که مخالف حکم او کند حکم **صَوَابٌ** کار است در آنچه در بنیاد و مصالح
مردینت چون حق این منع فرستاد بعضی مردمان بکمال که منع در آن است باشد و بجهت آن نمیکردند حقوق بجهت آنکه متعذران فرمود
که **وَاللِّطْفَافِ** و زنان طلاق آده شده را که شکر باشند و فرس مهر کرده متاع منع است که بان بر خود دار شوند **بِالْمَعْرُوفِ** بطریق
نیکی که ملاحظه احوال ملت است یعنی توانگری فرموده است **حَقّاً** و بجهت آنکه این حق هم این حکم را **عَلَى الْمُتَّقِينَ** بر بجهت کاران از شرک یعنی
همه مسلمانان **كَذَلِكَ** همچنانکه احکام طلاق بعد بیان کرد **يَسْتَبِينَ اللَّهُ لَكُمْ** یا بجهت روشن نمیکردند خدای برای شما در لایحه احکام خود
در معاش **كَعَلَّكُمْ** تعاقبون شاید که شما عقول خود را کار فرمائید و تفکر در آن و قبولان نمائید چون حق هم بر این امر فرمود و در عقب
ان ای زایان خود میفرمائید **لَمْ تَرَ** یا ندیدید ای بیند و بطریق نجات میکنی **إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ** حال آنکه بیرون رفتند
از منزلها و سفرهای خود **وَمِمَّا أَلَوْفًا** در حالتی که ایشان بگریه بودند **حَدَّ** را **لَمَوْتٍ** بجهت احضار کردن از مرگ و اینها از اهل دوزان بودند
این قرینت از حواله واسطه بجهت آنکه طاعت در میان ایشان واقع شد بود اکثر اینها جلای وطن کردند و آنها که از دیار خود بگریه شدند مانند
و آنها که در شهر ماندند اغلب بگردید چون طاعتون بر طرفشدا آنها که جلای وطن کرده بودند بیاملا در وطن خود ساکن شدند و هم اتفاق کرد
که اگر بعد از این طاعتون بود که جنگی از شهر بدر روند یکباره طاعتون خود کرده که بقول شهرت این جناس جمل هزار بودند از آن
و بیرون رفتند و ادوی که میان دو کوه بود فرود آمد **فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ** پس گفت ترايشا از خدای یعنی فرشته را فرود خدای ایشان گفت
مُوتُوا بمیرید پس هر مردند با چهار بیان خود بجهت شانه معصیت و چون مدتی بر این بگذشت همه بوقت کوشش ایشان خاک شد و از ایشان جز
استخوان نبود **مِمَّ أَحْيَاهُمْ** بعد از آن زنده کردند حق ایشان را در وقت که خویشتن فرود می که خلیفه سیمین موسی بود با قوم خود بر اموی
گذرد و آن استخوانها را بیدار نمود و در آنها تفکر میکرد حق هم بوی نمی کرد که ای خویشتن میجوی که ایتی بونامیم که مرده را چگونه
زنده میکنی گفتیم باری خطاب آمد که فلان کلمه بگوی ایشان را زنده کردیم خویشتن چون فرا بگفت استخوانهای دیکدیگر جدا شدند کوشش
پوست بر آنها ظاهر شد هر زنده شد بر خویشند **سَيُطَاغَلُ لَكُمْ** و بعد **وَاللَّهُ** الا انت و مدتی در آن بر ایشان از ایشان مثل
افراد و ایشان از دیگران باز توانستند که او مردگان بر رویهای ایشان ظاهر بودی و هر چه که پوشیدند خوب شد همچو کفن بر

بر از منتهی اجلتان در میسر و برودند بر عباس گویدان اثر اندازان که که از نزدان نشان باشد موجود باشد آن الله بدوست که خدای که
فضل علی الثانی را بنیاد و نفعش در وجه است بر همه مردمان چه این مردمان از اندکی که از انعتاب کینه بدین شونده چنانچه
عباد در روز مناد و نفعش را برایشان خواندند از ان عیب کینه بدین بگردند و لکن اگر ان الثانی لا یشکر و ان لیکن بیشتر مردمانی که
باید شکر نمی کنند و بان میگویند و نافع با این دلیر کرد اینک مسلمانان است بر عباد و عیب ایشان و توکل کردن بر قضای الهی و خدا در عقب بر
بنیاد کرده و میفرماید که **وَمَا يُلْوِي سَبِيلَ اللَّهِ وَكَارِذًا كَيْدَهُ وَرَاهِ خَدَائِي مُشْكِرًا** کردن دین اسلام بدون بدوئی و ترس از من و چنانچه از مودت
فانده نمیدهند چنانکه معلوم شد پس بدین توی جهاد کینه در راه او سبحانه و اعلموا ان الله سمیع و بعد ایند که خدای هم شنو است قول کافی
که بعد از اینست از جهاد با وی نیست عظیم و انان است بیتی مختص از جهاد سابقان بان هم در ابرو و فوق قیامت بر او سر خواهد داد و بعد از آن
بجای که از حال بدین است توصیف بندگان میکند با اعمال ما لینه بقوله من ذا الذی یشرعوا الله کیت انکینکه بخلاف تیره تو من خدای را
یعنی بندگان در مانده را از من میگویند و او این خدای را فرضا حنا ترخی میگویند و وقت طلب ترس را اعدا نکوید یا منت خند یا طمع زیادتی
نکنند و خدا هیچ ثواب کشته که در پیشش نوشته است که ثواب ترس دادن میجو است و ثواب سزا دادن و نه است فیضا عطف بر من معانفت کند
خدای زیاد بر او با دستان بر او را **لَهُ** برای ان اصغارا کثیره زیاد است و بعضی از بعضی مردان بر من صد است و راه خدای و حق من از تو من
کفته بجهت آنکه میخواند که ترس از بعضی لازم است ثواب سزا نیز بر خدای لازم است که سزا دهند و سزا دهند و الله یقیض و خدای سزا میکند
و بر بعضی بر وفق مکره و یسقط و کس او میگوید که از بعضی بر بعضی بر وفق مکره و **وَاللَّهِ تَرْجِعُونَ** و بعضی میگوید از او باز کرد ایند
خواهد شد بر او پس که بعد از زوال این ایضاً در رساله هم فرمود که حق من در دنیا بر با بنی بندگان گوید که ای بنده من از تو طعام خواستم
ندادی و از ثواب طلبی که منافع کردی و از تو با طلب کردم ندادی بند گوید از خدای این کجا بود گو. فلان بنده من که سزا بود از تو طعام خوا
و فلان برهنه از تو با طلب کرد فلان این خوانش محرم کرد اینک هم مجاز من که امر و خدا خورد از او باز کیرم چنانکه تو از ایشان باز کردی
پس تو هم بدینا تل بیاد حق گرفته نام معلوم شو که هر چه بدوین شده است که با او سبحانه داده اند و در این است که حق من خطاب کردید او هم که ای
داود اگر بر او رود خانه خود میباید چه بر من دهی و در گفت با او غذا را مرا طلب از جواب تو نیست فرمود که در دنیا نشان ثابت است من در حق من خود
کرد و در این ایشان بجای او در حدیث صحیح است که حضرت امام زین العابدین دست خود را زدند و در آن میسوی از او پرسیدند فرمود دست من
دهند و اقم میخورد دست خدای پیش از آنکه در دست او واقع شود از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود چیزی بر من بر او خوردن بوزن هر چه
بودن کوه احد و طور و سنا حسن و نام اعمال و بنویسد مردیک چون این من ذا الذی یقرض الله قرضاً حسناً نازل شد او بدخل گفت یا رسول الله
خدای تو با دستان خدای از ما را میخواست و میخواست که خدای میخواست تا بدان شب شما را در پیشش کند گفت که من خدای خویش را
وام دم تو را خدای پیشش گفت ای هر چه صد دهد و بر او بدیست تا داند گفت ذین ما من یا الله گفت ای گفت و در حق من و خدا را من
باشد گفت ای گفت دست فراموشه بدین که بنویسند و بنویسد دست فراموشه فراموشه فراموشه فراموشه فراموشه فراموشه فراموشه فراموشه
ان ملک نیست من وام دادم بخدای عزوجل و بگر گفت بگر از او یکی نامیشد خویش کن گفت کوه کردم تو را که رسول خدای که بهترین مرد
بوستان یکی داد و کا خدا که وان خایطی بود که آمد روی ششده بر او انسر و گفت خدای تو را بدان جز او بدیست او بدخل رفت
بزرگ نام الذحلح ابتدا کرد و این شعر از انشاکرد **شعر هذا ذی سبیل ارماد * انی سبیل الخیر و التلذذ * یعنی من الخایط با تو داد ***
فقد خنی قرضاً الی التلذذ * فازجلی الی الفین و الالاد * لاشک و التیر خیر ناد * فدا کر لوی الی التلذذ * ام الذحلح و ترا گفت شوید
باربع تو و منار کنا خدای بر تو آنچه خریدی پس من کرد و هر خرمانی که اندر دهن گوید کان بود بتر من کشید و از استین ایشان بیرون کرد تا انجا
که شد فلان خایطه و یکی بنویسد گفت و در قیاس لابی الذحلح و الخیر یعنی با او شناختی فرماتد که انما یهر و سرهای فریخ صبر که خدای عزوجل
با او بدخل دمد و بدیست و بد آنکه حق من ذکر جهاد کرد و بیان آنچه مردم و معارف است از قرص و سزا و عیب بیان قصه میکند که شه و رانست میان
بنی اسرائیل و متهم تخوفیست از ترس جهاد و مستلزم جد و جهد کردن در این باب و تکلیف الهیال تا کردن بدان و میفرماید که **المر من یا تظید**
ای بنیاد یعنی بدی و انشی الی **الملاک من بنی اسرائیل** مجوز از ان بنی اسرائیلی مذکورند و نزدان یعقوب من بعد موسی بر اذونات
موسی **ان قالوا لیس علیهم امر و قتی که گفتند بر من چیزی خوردن وان بوشع بن یوسف بن یوسف و بقول امیر اشمونیل که حق من بعد از انبع بر بنی اسرائیل فرشتا**
بر هر بنیاد بر گفتند با آنکه حکم خدای انبعث کنا بر انیک از برای ما یعنی تعیین کن برای ما ملکاً نقالاً فی سبیل الله یا شاه را با ما
از کار داد کنیم در راه خدای با لاون که با دشاهی بنامه نظام و کافرانست و قوم او بدینا نظم مکنند و ما را اید و اولدینر مانند قال گفت اینست
هل عیبتم ایا هم شاید متوقع باشد از شما ان کیت علیکم الفیال که فرشتا کرد در هر شما کار داد کردن با دشمنین **الاف قالوا**
انکر کار داد انکیند تا لو اکت در جواب آنکه و ما کنا و جیب ما ذینین غرض ما باشد ما ان لانفا فی سبیل الله انکر مقالدر کنیم فغده
سدی و قد اخرجنا من دیا و افعال آنکه برین کرده شد ایم انکنا که خود و انباء ما و در این خود یعنی ما را آنچه ساخته فلان ایشان چه
جاکه و اغوان او برین امملوک و بدست ایشان از جهاد جدا کن کردند و بعد برین کرده و ان مناز از ایشان بیرون کرده از اینجوخ از انجا
در عرب مینا گفته داشتند فلان کیت بر منکام که نوشته شد و فرشتا گفت علیکم الفیال بر ایشان کار داد کردن با دشمنان **ان قالوا**

البقرة

برکشند و فرمان نبرند الا فلک لمنهم مکراذکی ایشان که سبک سبزه بودند بعد امدیدر وا لله عليم بالظالمین و خدا را تا آن
 بیستگان که از جفا مختلف کردند و چون انموئل بر ایشان جنت گرفت استغما نوق که پادشاهی برای ایشان تعیین فرمائید خدای تمیز
 بران دروغ و عشا بد و فرستاد و فرمود هر که نزد تو آید و این دروغین بجوشد و این عصا با قامه او برابر باشد پادشاه او باشد انموئل این
 مقوم و مسائیل سریک از بزرگان بنی اسرائیل بجانته او فرود آید و او را عطا کند برای هیچ کس و دروغ بجوشد و عصا با قامه ایشان برابر کشند امر و عی
 یاد باغ که شاهان نام داشت و بواسطه دروغ و اموال او طالت او کشت که بجانته انموئل را مدتی الحال دروغ بجوشد و کامه عصا با قامه او برابر
 و قال لهم و کت برایشان از بنی اسرائیل را بقیتم هم بیبرایشان یعنی انموئل از الله بدستیکه خدای و قال لعنتکم تحقیق که بر آنکس
 برای شما طالت او کت با پادشاهی نهان فرمای امان نزدان این یا مین بیست بود قالوا کنت در جواب انموئل که آتی
 تکون له الملك چگونه باشد و از کجاست و با پادشاهی کردن عکینا بر ما و نحن الحق و حال آنکه ما سرزادان
 بالملك میاید پادشاهی که از سبط یهود ایم و پادشاهی زادوارت داریم و عاقبت میاید بر ما سرزادان تر باشیم پادشاهی انموئل
 که رسید این یا مین است و انهم سبط و نبره انست که خلیک با وجود این مردیت سقا یاد باغ و کم تو کت سعته رده نشانی است
 نرسد این الممال از میان بیابنی با آنکه او کت ملک بیست صاحب ملک خزان و مال نیست تا بجهت نیکو تمیز ملک کند قال کنت
 انما لله اصطفی الله بر خدای هر که بر خدای انموئل انموئل و زاده کسکه بر شما و فرزندان خود او را کتک بیسای فی العلم
 در دانی که بیست بد بپر ملک داری غلط عدالت بیاعتبارت با کت و گویند مراد بعلم ذاتن ادب حرکت و الجسم و دیگر بفرود
 در دن یعنی صید زاد زود کسکه و کتک یا خن و همی بیست که هر طالت او کتک نماید و با جمال بود در بیک سر کردن از اهل مکان خود بلند تر بود
 و الله و خدای که مالک الملک است یوتی ملک که من کتک و ما کتک خود را کتک و انموئل در میدانند که او را صلاحی ملک داری
 است و الله و سبع و خدای بیافضالت در دادن تمام انخیا بیضه شد و هر که خواند عليم و انما است با سحرا کتک که او را بر کتک
 و گفته بنی اسرائیل این کلام بشید تا یاد دیگر چنانکه ادب ایشان بود از طریق الحجاج در امد که طالت او کتک را عذمتی یاد تا اهلها را بفرزند
 او رغبتی بود از انموئل از خدای درخواست حق هر که او را عذمتی پادشاهی اعلام داد و قال لهم فبناهم و کتک برایشان از بنی اسرائیل انما
 ملک بدستیکه شلفای پادشاهی طالتوینان یا نیکم التابوت انکے بیاید با بون و نشاندگی بی که مورد نهایی است اینها ارا دم ناختم
 در انخیا نش کرده ان تابوت از جوشمشاد بود بعد از زینت دار و پسته کز طول و بون و کتک عرض ان بود قیبه مسکینه در انجا اسکین است و نشانی
 من و کتک از زود پروردگار شما این چیزیکه در کتکین خود طالتوینان باشد گویند مسکینه جاونی بود بقدر کتک و معدبشم دانت چون شمله
 افریخته که کلیج با قوه دیدگان بنید و از حضرت امیر المؤمنین منقول است که وی را مشابره روی آدمی بود در میان است وقت کار در ان تابوت
 بیرون آمد و مانند باد بیکه سخت زد بر روی من است الحق و انما خدای بنی اسرائیل است در این تابوت ایش صفت لکری داشتند و الله انموئل
 کتک که در تابوت طالتوینان در اش قلبت و بقیته و چیزی باقی ماند اما توتک ال موسی قال اهرؤن از انجا که کتک باشد و اولاد موسی
 از او سرزدند انموئل بنی اسرائیل اندک انمای هم موسی بود و از انچه از ایشان در این تابوت ماند انموئل عصاها موسی بود عصا هر دو
 و باه تو جبین که در دست برایشان میباید و در نهای الواح و قوم جالوت بن تابوت و از بنی اسرائیل کتک بودند و بدلا خود برده در موسی
 داشتند انی حامل وضع و سیک خوردن و زیاده فن کردند خود فرمود که علامت پادشاهی طالتوینان است که اسم الکمل که بر ان سفرا شکان ان
 تابوت و از اهل جالوت و نزد شما انند گویند حق هم از امدان موسی استا برد و بعد از ان بجهت علامت پادشاهی طالتوینان فرستکان انموئل کرد انرا
 بر زمین رده اند و رحیم نزل بنی اسرائیل را و مینگر پسند است در ذلک بدستیکه در دستیکه تابوت شما لا یله لکم من سحبت شما را
 برسد بفرید پادشاهی طالتوینان ان کتک مؤمنین که رسید با رده اند کان القتم بنی اسرائیل بعد از دستیکه تابوت حکم طالتوینان
 اطاعت کردند و گفته مقاتله جالوت کردند طالتوینان بر ان شهر علیا برین امدان ایشان بقول شهر مشاد هر جوان با قوه بودند و با شوکت تمام متوجه
 جالوت شدند و هوابیانه کرم بود قال فصل طالتوینان است کرام که جدا شد طالتوینان بنو نل از شهر علیا یا الجور بان لشکر ان
 ساخته بر رخنه قال کتک طالتوینان با انموئل با با طهم ربانی که ای قوم ان الله مبدلیکم بدستیکه خدای هم ان مایند شما است یعنی با
 شما معامله از مایندگان خواند کتک در این هوای کرم بخصر چون از اب که میان اردن و فلسطین ظاهر شود ناموس طبع و منافق عاقبت بان استخوان
 نماید فن مشرب من قلیت من بر هر که میاشامد از این جوی بر نیست از این و انما تباع من نیست من امر بطعمه قافر من
 و هر که بخشد از این بدستیکه او از من است یعنی بر روی من انکس است که ان با نخورد الا من اشرف مکران کتک بدستیکه بدستیکه برید ملک
 کتک بر آمدت خود آورده اند که حق هم بقدر خود جوی اب و زاه ایشان بدیداد چون لشکر و رانجوی کرم و نشانی غالب بدان جوی نیست
 فشریف امینه بر پادشاهی از انجوئی نیا دارد کتک و نشانی لا فلک لمنهم مکراذکی ایشان که سبک سبزه بودند و دروغی چاه انرا در یک
 کف با کتک کردند هر طالتوینان طالتوینان اینشان از بقیه ای که در کتک ایشان ماند بود پر شد و انکه در امدان کتک نشانیند انجا ایشان
 سبب کتک و نشانی ایشان غالب است و هر چند اب بیشتر خوردند نشانی پر کشند و بر کتک ان جوی مایند کتک را در کتک و در کتک و نشانی
 نیاندند فلان جا و زده هو بر ان کتک که کتک نشاندان جوی و الدین انموئل او انکا اینکا میان رده بودند و قول و اصدان کتک

صحة باو یعنی با تفاق و از اب بگذاشتند تا لو اکتد با یکدیگر بعد از شامه قوه و کثرت شمن لا طافه لکنا الیوم بجای لوت و جنوده
نیت ما از انوار باقی امروزیجا لوت و لشکران و از بعضی علمای تاریخ مرویت که از ان لشکر مغاند و شترها را در جوی ننگ شدند و چنانچه هر چون
گذشتند چشم ایشان چون بر لشکر افتاد سه هزار و شصت و هشتاد و هفت کس از ایشان توشا و بزدل شد و گفتند ما طافه از جوی لوت ندادیم طاف
الدین یظنون گفتند انانکه شیخن بودند و بقیین میدانشند انکم ملا قوا الله انکه ایشان ملافا گفتند اند یعنی میداند بجای خدای
که شوات عظیم است و این جماعه بنیصدا میرمن بودند از لشکران ملا لوت که از روی حقن و صلوات و غنفا در گفتند که من فیما فیکر علیک
چرا از گروه اندک مسلمانان که غالب شده اند فیما کثیره بر کوزه بیبا از اهل کفر عدلن باذن الله بعون و نصرت و مدد کاردی خداوند
والله مع الصابین و خدای بامیر کند تا کثرت بنویس و قوه و کثرت و انصاف که موثنا صادق لا خلاصه را هر شدند بر ایشان و
صف کار در داد است که کردند بجای لوت و جنوده برای لوت و لشکران و قوا اکتد از روی بیبا که و کثرت ای هر دو کاره انار
علینا صبر افزیز بر ما شکیانی را یعنی بر بسیار و شکیانی شمار بردنهای بار بران کردن و ثبت قد ما نگاه دار بنویس و
ناید خود قدیمهای از ادیان حرب و انصراف علی القوم الکافرین و باری ما را بر کفرنا که دیدگان کفر قوه باذن الله
هر در هر شکستگان از انبرهان خدای یعنی طافند و تو بنواد و قتل داود را لوت و بکشت داودین ایشا لوت را بسبب تلاشی
که بر خود روی ده خود و سرش شکست شده مغزش برایشان شد و لشکر او را در مار کشیدند و جالوت را نه و غنای عباد بود و نزدی عظیم الجبره
انکه بود بعضی بویسته که اصلی که در کوزه بود و هر دو عطل من بود و خود بیکه بر سر داشت سیصد تامل بود القصد لشکر اسلام استیلای تمام یافتند
و همه کار منکوب شدند و طاف لوت و لشکر او را در لوتی و در داید دیدم خود را روی او و انکسر ملک داوی را نکشت و کرد و او را بر تخت
نشاند روی طوق عدل و عیاشی میبرد مان مطیع او شدند و انکه الله الملك و داد او در خدای بادشاهی الحکمه و بیبیر بار بود
و علمه عما شاء و بیا و ذابند او را از انچه خواست من علی که سبیر با بار اید یعنی علم شرفی با مراد و ده کربت که بی غاندا ان از دانی
ساخت و یاد انچه در انچه غان و مرغوانان و با علم الحکم و رضوان و لولا دفع الله الناس و کثر با داشت خدای بود مردمان از انچه
بعضی بر از ایشان نبرخی یعنی کفر کان ان تکریدی بیجا و مجاهدان با ایشان گفتند که لا رض مرینه شاه شد زمین بکفر و ظلم و غالب
شدن گفتار بر اهل اسلام و لیکن الله و لیکن خدای و افضل خداوند فضل رحمت علی العالمین بر عالمیایه بر مؤمنان
و بناد و ذره فیک انکه این قسمها مذکورده نشانههای تلمذ و دانست فتاوها عکلتک میخوانیم از او یعنی جبرئیل از ابراهان ماب
تو میخواند با الحق بر راستی و درستی مطابق واقع که در باب تاریخ در ان احلا شکی و شهر ندادند و انک لمن المرسلین و یستیکر نو
مرینه در دستا دکانی بیبیران انکه لوت اول انچه باین که قسمها ایشان گذاشت قضائنا بعضهم افترین دادیم بر خج ایشان از به
رتبه خصایص زیادتى فضایل علی بعضی بر بعضی دیگران ایشان که در فضل بر تیر ایشان فرسید بودند و اکثر در نبوة مساری یکدیگر
بودند پس فضیل میکند بقوله منهم و برداشت برخی از ایشان هر یک الله و دفع بعضهم در حبات بیایما بلند بر نیما
در چند و با تفاق و از حضرت سید عالم که حضور است بدعوة غلام و حج متکا تره و سحرا مسوره و ایات متعاقبه فضایل علیه و علمیه و انما
علیمی فریمم و دادیم ما عیسی که در بریم انت البینات سحرهای دهن و هویدا چون نشاد درن کورما در داد و در داد کردن مردگان و انسان
ان و انقدناه و قوت دادیم ما او را روح القدس برح ما کینه که خبرهای داد و مید و لوشاء الله و اگر خواستی خدای هدایت هر هر ما را
با کرد و انچه ما افشاکم الدین من بعدهم اختلاف کرده انانکه از این بنیاد بودند من بعد ما حاجت انهم البینات از این انکه
انکه بدیشان نشانههای و شن بر نبوت بیغیران و لکن اختلفوا و لیکن اختلاف کردند بر بعضی اخبار و بعضی توفیق بر راه داشت و نند
و بعضی بنیاد و در کراهی مانند قیما هم پس بعضی از ایشان من امن کس بود که بگویند و برین سلام ثبات و زدند و منهم من کفر
و از ایشان کس بود که نکر و نیدند و از دین حق اعراض کردند از این بیکه این است از یهود و نصاری که بعد از مومون یعنی ذوات بگردیدند و لو
شاء الله و اگر خواستی خدای که ایشان را از امها سازد با انچه و از دین ما افشاکم و اختلاف کرده و لکن الله و لیکن خدای میگه
تفعل ما یرید میکند آنچه یرد که میخواهد انچه میگوید و مصلحه کردن مسلم اختیار داشت و بعضی از ایشان و انچه از ایشان باین است
کدر است و فعل حق هم محض است و معین مصلحه است و از این خبر ایشان برود و اگر ایمان نباشد بلکه ایشان را اختیار داد و در دین را حق
و باطل بعد از ان که وعید فرموده بود بر عدل باطل و عدل داده بر راه داشت و من یا ایها الذین امنوا ای کاینکه ایمان آورد ما یهدنا
عما رزقنا کم افغان کنید مستحقان را سائید از انچه بیکه دینی کرده ایم شما را یعنی حقوق از ما مستحقان ان دهیدان ذکوة و من و اتفاق اول
عیال قضای دلم غیران من بتل ان یالی پیش از انکه بیاید تو هم و دینکه از مولد همینک لا بیع فی خیر فریخت نباشد و ان
ناکس خود را از عذاب نرود و لا حاکم و نه دوستی ناکی جایز کند و لا شفاعه و نه درخواستی بر وقت حلول عذاب و الکافر و ان
و ناگردیدگان هم الظالمون ایشانند مستکبران که منع کنند حق خدای از مستحق و چون حق هم ذکر هم فرمود و اختلاف ایشان با
بغیران در عقبات ذکر و عدالت خود که اصل اسلام است فرمود الله خدای سر بار پرستش لا اله یج خدای نیست و وجود بیخبر
الا هو مکر او که استحقاق عبادت و بر انانکه سالیح و خدا است بخوبی با که حیوة همه شاید داشت القیوم باید بر وجه دوام

در بعضی
از بعضی
باینکه

در بعضی
از بعضی
باینکه

بر بندگان خدا عوف روا بکنند که مشی ز خواب بدم که فیاض ظاهر شده و خلایق را در صف سیاه پنداشته اند و وقت نماز است حساب
کردند و ایستادند چون بخت درآمد قصرها بلند و کوشکهای عزیز بر عرض کردند و من گفتند و های قصرها بشمار چون ترا شوم بجا
بود پس گفتند خواهی بشمار چو شوم بجا و بیخانه بود مرا گفتند که این هم از تو است من از شادی از خواب بیدار شدم و در سجده نشستم و رفتم که در بصر
مبارکی نام داشت گفتم گفت چنان میماند که ایة الکرسی بسیار خوانی گفتم علی گفت از آنست پس مرا گفتی عبد الله مکر ایة الکرسی بسیار خوانی مکر
مکر بر آن نشان کرد و میان این امر بسیار است تا حاضر شد و رده اند که مژدی را ضا که ادا ابوالحسن گفتندی و در طراش جوی از اصل تجارت از
شام آمدند و بر آن راه بودین نصرانی غریب کردند و در سانس با نجا عده متوجه شام شدند ابوالحسن بنزدت علم آمد گفت یا رسول الله زحمت
ایشان بفرست و ایشان را باز کوفان و فر فر مانا با سلام باز این حقوق این ایر فرستاد که لا اکره فی الدین هیچ اگر اهل بیاری نیست در قبول
کردن دین اسلام یعنی با کراهی و نصای مجوس را بر اسلام نباید داشت قد تبین ان لا شئ بد در سینه که در شت است راه دانست من الغی ان لا
یعنی که در انما و خوار باطل متمیز است چه بدایه ایشا روشن ثابت کننده که اتمام دانست که موصل ابضا ابدی و کفر که اهل کشتانست بیخوار ستر که چون
این سخن بر بیکدیگر و پیشانیست پس هر کس با اختیار خود میباید که با ایمان بجهت سبک اسبابه و نجات و احیای خود داشت با کراهی و کوفتند این سخن
بنت اصل کتاب بلکه عام است منسوخ شد با این جامه که او را نشان مقبول و غلط علیهم من یکفر یا الطاغوت پس مکر نکرد شیطان و یا بتان
یا مگر از این سخن میکنند جز از خدای چون اشجار و حیوانات و ملائکه و با هم مکرورد با هم مخالفند دین خداست و یومین با الله و بگرد بخدای
بویحیه صدیق نماید در رسولان فقد استمسک بالغرزة الوثقی پس بختی که چنگ در زده بر بندگ دستار دینی حکم لا انفصام
لها که هیچ انفصالی نیست از امر است که بوی بطریق نظر صحیح که ان ایمانست و بقیة احکام ان یعنی همچنانکه کوی ایمانست است جت جاد و بیضی لایق اند
والله سقیم و خدای شتوت قول کوی که تو مشد بر فرقی ایمانست علیهم و ان است بر شیطان و الله و لی الدین امواخذی و دست از
کسانست که بیدار اند و خداوندی و صدق کرده اند هیچ و امرو و نوحی شوی کار ایانست و در نمودن بصیرت منقسم که موصل بختان هم بختان
من الظالمین بدین آورد ایشانرا بعد از توفیق ان قاری که با کفر منلاله و باع هو و سوسر الی التور و روشنائی ایمان که هدایت ایمان
والدین من کفر و اوانا که حق بوشند اند یعنی هر جمیع کفانند اولسا و هم الطاغوت در میان ایشان شیاطینند تا ارا ممل اند
و اعوا بخر جوتهم بیرون میزدند این شیاطین یعنی میخوانند کافر از من التور الی الظالمین در روشنائی ایمانست و با کفر و انک
انکافران با شیاطین بود اصحاب الشار ملان الشار و هم قها خالذون ایشان در ان تر جا ویدانند کاند بعد از ان جمله سخن خاطر حضرت
نبوی در قصه بر هم و همز و کفر سیفرا بید که امرت ایا نذیر بر وجه غیب بمنظر منظر نکریدی الی الذی جلیج اوهیم سوی انکوی
ان در روز عتاد بخت مخاضه کبر با ابرهیم فی ربه در دین خدای داد ایشان و خدایت و بوی بیزر و در کار او در مجادله و رواه ان است
الله الملك بحجر و یاد که داده بود او را خدای یاد شاهی یعنی فرزندش او بیاد شاهی بر او رجاء و خست داشت ان قال ابرهیم در وقتی که
ن گفت ابرهیم و ذابقی الذی یحیی و یمیت برود کار من نکوست که از دنی فذره نند منکر و اند یعنی از عدم وجود میباید و میباید و ان
منزل بقایا به فاما میر قال گفت فرود در جواب انکه انا احمی من هم زدن منکم بفقوا منقل و امیت و میر هم فضل بن ندانی با کرد
القتل بود طلبی از ازا کرد و وقت انیک مرده فذره کردم و دیگر از که بنگاه بود طلبت کرد و فضل میباید گفت این دنیا که میر ایندم اغماذان
مرید طاعتی ان بود که دنیا بفقواست و میر ایند فضل و میباید گفت میر میباید و فذره کرد ایند فضل خدانت که ان فرستاده است و میباید با میباید
اما بر حضا علیس خود تلبیس نکرد لاجرم ابرهیم بختی روشن تر از انفال موده قال ابرهیم گفت ابرهیم فان الله یاتی بالمشکین بر بدستی
خدای تم میاورد انساب هر روز من المشرق از افق شرقی که محل طلوع است فانی بها من المغرب پس بیاد تو از ان جانب مشرق که صبح
فرود من انبایست فمیت الذی کفر بر همون صیر انک انکوی کافر بود یعنی فرود و بجز او منقطع گشت و توانست که در برابر بولکلام ابرهیم
من کونید و الله لا یهدی القوم الظالمین و خدای اتمایک بطریق حجة آورد و اسمکاران اذکا الذی مر علی قبره القیدی
بدیده بصیرت مثل انکس که بگذاشت بدلی مرد با نکر هم برین شجاعت است که نورینه حفظ داشت و از ان کار و اشرف بود و مراد بقصه بیت المقدس
است که بخت القدر از عز ان کرده بود و همی خاویة علی عمر شهادت که ان در حالتیکه ان در اناده بر شفقها این یعنی اول سفها افتاده بود و بعد از ان
دیوارهایش بران واقع شد و این نهایت خرابیت است چون فریز بر دران کوشی نشسته بدای بخار سید و با و انجیر در سله کرده و باره حصیر راه داشت و خوبی
بیت المقدس را بدید و مرد های ترا مشاهده کرد از روی غیب بر و بر انکار قال انی یحیی کنت چگونه و بر سر وجه رندا کرد اند هدی الله
این دیوار خدایم یعنی چگونه امل توانند و سازد بعد و وقتها پس در دن فلان قاما ان الله مائة عام پس میباید بود احو هم صدان
و خراویز بود یعنی مانند صد سال و داخوا و چنان موده بگذاشت ثم قبشر بعد از او رنده کرد او را و خوا و از به همان موده و شکل که اول بود
گویند که او را سنگام چاشم میباید و در از دانه زند کرد هنوز اناب فریب نکرده بود پس فرشته حکم خدای هم در وقتیکه بر دنداشد و چشم
بماند قال کرم لبت کما و از که خدایست که بدای بخار دنگ کردی قال لبت یوما کنت عمر در دنگ کرده ام بخار روزی چون بگذاشت
منور اناب بود کنت او تعبت یوم بلکه در دنگ کرده ام باره ان درون قال کنت انفر شنه نه چنانست که یو کان موده قبل لبت مائة
عام بلکه در دنگ کرده ایم از سال یعنی در این حدال مرده بودی عمر بر در نکریت و صنایع انواع را بر طریقی بگذاشت نقی و زیاده شده دیگر

و انما انما و خوار باطل متمیز است چه بدایه ایشا روشن ثابت کننده که اتمام دانست که موصل ابضا ابدی و کفر که اهل کشتانست بیخوار ستر که چون این سخن بر بیکدیگر و پیشانیست پس هر کس با اختیار خود میباید که با ایمان بجهت سبک اسبابه و نجات و احیای خود داشت با کراهی و کوفتند این سخن بنت اصل کتاب بلکه عام است منسوخ شد با این جامه که او را نشان مقبول و غلط علیهم من یکفر یا الطاغوت پس مکر نکرد شیطان و یا بتان یا مگر از این سخن میکنند جز از خدای چون اشجار و حیوانات و ملائکه و با هم مکرورد با هم مخالفند دین خداست و یومین با الله و بگرد بخدای بویحیه صدیق نماید در رسولان فقد استمسک بالغرزة الوثقی پس بختی که چنگ در زده بر بندگ دستار دینی حکم لا انفصام لها که هیچ انفصالی نیست از امر است که بوی بطریق نظر صحیح که ان ایمانست و بقیة احکام ان یعنی همچنانکه کوی ایمانست است جت جاد و بیضی لایق اند والله سقیم و خدای شتوت قول کوی که تو مشد بر فرقی ایمانست علیهم و ان است بر شیطان و الله و لی الدین امواخذی و دست از کسانست که بیدار اند و خداوندی و صدق کرده اند هیچ و امرو و نوحی شوی کار ایانست و در نمودن بصیرت منقسم که موصل بختان هم بختان من الظالمین بدین آورد ایشانرا بعد از توفیق ان قاری که با کفر منلاله و باع هو و سوسر الی التور و روشنائی ایمان که هدایت ایمان والدين من کفر و اوانا که حق بوشند اند یعنی هر جمیع کفانند اولسا و هم الطاغوت در میان ایشان شیاطینند تا ارا ممل اند و اعوا بخر جوتهم بیرون میزدند این شیاطین یعنی میخوانند کافر از من التور الی الظالمین در روشنائی ایمانست و با کفر و انک انکافران با شیاطین بود اصحاب الشار ملان الشار و هم قها خالذون ایشان در ان تر جا ویدانند کاند بعد از ان جمله سخن خاطر حضرت نبوی در قصه بر هم و همز و کفر سیفرا بید که امرت ایا نذیر بر وجه غیب بمنظر منظر نکریدی الی الذی جلیج اوهیم سوی انکوی ان در روز عتاد بخت مخاضه کبر با ابرهیم فی ربه در دین خدای داد ایشان و خدایت و بوی بیزر و در کار او در مجادله و رواه ان است الله الملك بحجر و یاد که داده بود او را خدای یاد شاهی یعنی فرزندش او بیاد شاهی بر او رجاء و خست داشت ان قال ابرهیم در وقتی که ن گفت ابرهیم و ذابقی الذی یحیی و یمیت برود کار من نکوست که از دنی فذره نند منکر و اند یعنی از عدم وجود میباید و میباید و ان منزل بقایا به فاما میر قال گفت فرود در جواب انکه انا احمی من هم زدن منکم بفقوا منقل و امیت و میر هم فضل بن ندانی با کرد القتل بود طلبی از ازا کرد و وقت انیک مرده فذره کردم و دیگر از که بنگاه بود طلبت کرد و فضل میباید گفت این دنیا که میر ایندم اغماذان مرید طاعتی ان بود که دنیا بفقواست و میر ایند فضل و میباید گفت میر میباید و فذره کرد ایند فضل خدانت که ان فرستاده است و میباید با میباید اما بر حضا علیس خود تلبیس نکرد لاجرم ابرهیم بختی روشن تر از انفال موده قال ابرهیم گفت ابرهیم فان الله یاتی بالمشکین بر بدستی خدای تم میاورد انساب هر روز من المشرق از افق شرقی که محل طلوع است فانی بها من المغرب پس بیاد تو از ان جانب مشرق که صبح فرود من انبایست فمیت الذی کفر بر همون صیر انک انکوی کافر بود یعنی فرود و بجز او منقطع گشت و توانست که در برابر بولکلام ابرهیم من کونید و الله لا یهدی القوم الظالمین و خدای اتمایک بطریق حجة آورد و اسمکاران اذکا الذی مر علی قبره القیدی بدیده بصیرت مثل انکس که بگذاشت بدلی مرد با نکر هم برین شجاعت است که نورینه حفظ داشت و از ان کار و اشرف بود و مراد بقصه بیت المقدس است که بخت القدر از عز ان کرده بود و همی خاویة علی عمر شهادت که ان در حالتیکه ان در اناده بر شفقها این یعنی اول سفها افتاده بود و بعد از ان دیوارهایش بران واقع شد و این نهایت خرابیت است چون فریز بر دران کوشی نشسته بدای بخار سید و با و انجیر در سله کرده و باره حصیر راه داشت و خوبی بیت المقدس را بدید و مرد های ترا مشاهده کرد از روی غیب بر و بر انکار قال انی یحیی کنت چگونه و بر سر وجه رندا کرد اند هدی الله این دیوار خدایم یعنی چگونه امل توانند و سازد بعد و وقتها پس در دن فلان قاما ان الله مائة عام پس میباید بود احو هم صدان و خراویز بود یعنی مانند صد سال و داخوا و چنان موده بگذاشت ثم قبشر بعد از او رنده کرد او را و خوا و از به همان موده و شکل که اول بود گویند که او را سنگام چاشم میباید و در از دانه زند کرد هنوز اناب فریب نکرده بود پس فرشته حکم خدای هم در وقتیکه بر دنداشد و چشم بماند قال کرم لبت کما و از که خدایست که بدای بخار دنگ کردی قال لبت یوما کنت عمر در دنگ کرده ام بخار روزی چون بگذاشت منور اناب بود کنت او تعبت یوم بلکه در دنگ کرده ام باره ان درون قال کنت انفر شنه نه چنانست که یو کان موده قبل لبت مائة عام بلکه در دنگ کرده ایم از سال یعنی در این حدال مرده بودی عمر بر در نکریت و صنایع انواع را بر طریقی بگذاشت نقی و زیاده شده دیگر

البقرة

بارة انفرشته اذ گفت **فَاَنْظُرْ اِلَى طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ** پس نگاه کن بسو طعام خود که در سله نهاده بودی و در بار خود یعنی شیر انکوز که
 و حینک ریخته بودی **لَوْ يَكْفُؤُاْ كَيْفَ ضَعُفَ ثَمَرُهَا** از این طعام و شرب و **وَاَنْظُرْ اِلَى حِمَارِكَ** و دیگر درنگ بسوی راز کوش خود که استخوانها
 مانده بود و باقی اجزای آن متفرق گشته و **وَالْخَيْلَ** و ما این کار کردیم یعنی تو را و مرکب تو را سدان ترک صد سال نماند که زمینیم تا با کوه و اینم نور **اِنَّهٗ**
لِلنَّاسِ نَشْرٌ نشانه و غیره برای مردم است که در حشر با آن شک دارند و **وَاَنْظُرْ اِلَى الْعِظَامِ** و نظر کن بسوی استخوانهای راز کوش تا بر بینی بقدره کامله
كَيْفَ نَشَرْتُمُهَا چگونه از بعضی بالای بعضی مرکب میسایم و از زمین برداشته بر بالای یکدیگر وصل میکنیم و بزم میسایم **مِمَّ تَكْسُوهُمُهَا** آنجا پس
 میوشیم آن استخوانها را کوشیده نیز در استخوانها میسایم که ای کوشش پوست بختیست و اجزای متفرق جمع شوند بعد کامله و باقی جزای
 آن در آن کوش جمع شده و بعد از ظاهر گشت و جان بجهت او را سدان نماند شد و در جنت نغمه زدن گرفت **فَلَمَّا تَمَسَّتْ لَهُ** پس هنگام که
 در شش شمع نیز را نشانه ای تذره خیم در زندگ کردن مردگان بر طریق معاینه و این بعینه شما را کرد **قَالَ اَعْمَلُ كَفْتٌ** که سدانم حالا بیجا چنانچه دانسته
 بودم قبل از این باشد که **يَا اِيَّتِي اَنْتِ اَعْمَلُ كَيْفَ شَيْءٍ فَعَلْتُمْ** آنکه حوتم بر هر چیزی از زنده کردن و میسایم و غیر آن توانست از این عتاس
 مرویت که چون عزیز بر برد از کوش نشسته بود و در مرحله کرد و یوار ما و خانهای از این خلاف عاده دید پس بد و سزی خواند و در بر کوش که در حین
 اربیت ساله بود و در حین معارفه و صفت ساله شد و تا بیجا کشته او را داد و گفت کفست که در میسایم جواب داد که این سزی عزیز است کفست
 و بگریست گفت ای مرد خوب کسی که عزیز را میسایم با آنکه صمدال شد که کسی نام از نیز گرفت منم عزیز حق و موصلال میسایم و اکنون موافق کرده
 بر میسایم و سالی شکلی که اول ششم جوژه گفت بعد از این با من بنمای تا صمدال قول تو بر من روشن کردی در عذر برده اگر نااهل چشم او روشن شد چون
 چشم بکشد و هیئت و صفات بر او بدید و از شناخت گفت کوهی میدهم که تو عزیز می پس نزد بنی اسرائیل آمد ایشان از این صوره خبر داد ایشان تجب
 کرده نشانند ملازمه عزیز را میسایم که صمدال هیچکس ساله شد بود و بر کشته گفت عزیز را بخالی بود در ساد و کف از چون ساره و بعد از آنرا
 بنمای عزیز را چه برده نشان پس چون انحال با انحال بدید جانم شد که باید از انست بنی اسرائیل گفت که وقتی که بخت القدره بود به راجع کرده شست
 و هیچ نفعی از آن نماند حقیم فرشته فرستاد با نظر لب و بعد بر کفست که این را میسایم چون باز خورد تمام نورینه حفظ او شد و حفظی و تعالی حفظ تمام
 نورینه صغیر او که بر این بود بنی اسرائیل گفتند در میان ما این نورینه مانده است که یکی از بندگان ما ان نورینه را از بخت نصرتهمان کرده بود اگر نورینه
 تو بریزد از او نظر قلب بخوان ما را از این نورینه مطابق سازیم اگر موافق باشد تو عزیز می چون چنین کردند کفر کم و در ما بدندانش پس همه
 دانند که او عزیز تر است از حضرت اسیر المؤمنین ستوانه علیه مرید گشت وقتی که عزیز را زمین قوم خود برین وقت بیجا ساله بود و زن و حامله بود
 چون حوتم بعد از مردن بصمدال از زندگ کم آیند و با فلح خود مزاج کرد پیش مسئله بود و خودش صمدال بخانه ساله و نیز بجهت انظار فدره کامله
 خود بر بخت و نورینه میسایم که **وَاِذْ قَالَ اِبْرٰهٖمُ رَبِّ اِنِّیْ کَیْفَ یَحْیِی الْاَمْواتِ** ای پروردگار منم بنمای پروردگار منم بنمای
 شاهد که بعد کامله خود بکوشند و در سکرانی مرگدان را **قَالَ کَفْتِ خَدٰی** ای در جواب و که **اَوَلَمْ تَوْفِّرْ اَبَاوَا یٰمَن** یا آورده و صدیق نکرده
 با اینکه مرده دانند میسایم و تا درم بر عاده مردگان حوتم با آنکه غلام بود که از هریم بختن ایشان اما در مقابل مؤمنان این کلام گفت تا بجا و سادما
 غرض از ما معلوم کند جواب و این بود که **قَالَ عَلٰی کَفْتِ رَبِّ اِنَّمَا اَدَّبُ وَاَمَّا اَنْتَ فَاَنْتَ لَکِن لِّیْطٰیئُ فَلَکَ و لٰکِن اِن سَوَّلْتُکُمْ فَاَمَّا اَنْتَ**
 و ساکن شود من بتیمان یعنی علم الیقین با من الیقین شود و معاینه آن صمدال کفست مرید او کرد **قَالَ کَفْتِ خَدٰی** که اگر شاهد معاینه این
 حال از زوداری قحند از **کَفْتِ مَنْ اَلطَّیْرُ بِسُفْرِ کَرۡهٍ** جماعت از مرغان دان کوش تو بود و خوردن ذراع و طاوس قصص هم پس میلده و ضم کن
 انظار الیک بسو حوتم بسوی مرید انظار از انست بگردن و انظار انظار که در هر یک از انست خود باز بین نادانند نشان
 بر تو شبه کرد و بعد از آن انظار که باده کرده باشی جمع ساز اجزای بدن انظار از سترها انظار از انست خود نگاه دار تا قدر انظار از انست
اَجْعَلْ عَلٰی کُلِّ حَبَلٍ عَمَلًا بعد از آن وضع کن بر هر کوهی که ممکن باشد که بر آن توانی طافه منم بنمای از مرغان در هم کوشه و منم بنمای ساخته حوتم باز بین
مِمَّ اَدْعُوْنُ پس بخوان مرغان را بنامها ایشان تا باذن خدای اجابت شود **یٰ اٰیُّهَا کَفْتِ** بیایند جو کوشه و نشانند **سَعِیًّا** نشانند و انظار از انست
وَ اَعْلَمُ اَنَّ اللّٰهَ دَرَجَةً معاینه بدان عزیز **اِنَّکَ خَدٰی تَمَّ غَالِبٌ** است و ما بنیست از انکه اراده کند حکیم **اِنَّکَ کَارِتٌ** در هر چه میسایم
اَلنَّاسِ اِبْرٰهٖمُ انظار مرغ را بکت و هر اجزای مرغان را باده باز کرد با یکدیگر در همان کوشه و کوشه منم بنمای بر منم بنمای که در هر چهار کوه نهاد و خود در
 میسایم نشانند کفست و از ان داد که ای کوشه و ای طاوس و ای ذراع و ای خردس بیایند بحاجت سترها خود پس بفرمان خدای اجزای
 مریدان دیگری جدا شد و دهواه یا آمدند و میسایم با یکدیگر میوشند و بعد از خود چون بدنهای ایشان در دست شد و در روی زمین و بدن
 که نشانند و ده اند که بر هم بجهت انجان سر هر مرغی بر مرغی بکوشه تا در ان مرغ از ان در میسایم و چون سر مرغی در بدن خودش میسایم میوشند
 و بنیاد در بدن کردند چون حوتم در این ایات ذکر نویسد و فرمود و بنیام حوتم و آن بر صمدال انیسا نمود بعد از آن مرغی بنیادان فرمود پس معاینه
 بر جاد بر اصل ستر که منکر نویسد و سدل انیسا فرمود که **مَثَلُ الَّذِیْنَ مَنَوا مِثْلُ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا** مثال آنکه کوشه و بنیام حوتم و بنیام حوتم و بنیام حوتم
 صمدال انیسا انظار خود را بی سبیل الله در راه خدای بفرمان و بجای انان دین با او بخت بر این قول که انست و سفلو منم بنمای از انست
 که نفع کردن این منم بنمای **کَمَثَلِ جَنَّةٍ** چون مثل دانه است که انکه شد باشد درین طیب انست **سَمِعَ سَمًا** بیل بر بیاندان دانه نفع
 را با این نوع که نفع از اصل آن بر آید و بر مرشح خوشتر بود **یٰ کُلِّ سَبۡلَةٍ** در هر خوشتر از ان **مِاۃ حَبۡةٍ** صدانه که یکی را نفع
 میسایم

میسایم

شده باشد و آنچه ضاعفت خدای باده میگرداند این مفصل به هفت هزار و بیست و هفت **آیه** که خوانند از نفعه کنندگان بمنزل برسد
بر وجهیکه مضاعف و **آیه** و **آیه** و خدای بیست و هفت است که یکی از مفصلها باده می شود بر او آنچه فضل بنامند علیه و آله است
بنام مضاعف و آنکه اتفاق ایشان در خبر آمد که روزی حضرت امیر المؤمنین در حجره فاطمه علیها السلام در آمد و ایات که حضرت امام حسن و امام حسین
و آنچه با ایشان از غایب گشته بود میفرمودند که اینها همه که شنیدید که روزی که چیزی بخوردند حضرت امیر المؤمنین از خانه
بیرون آمدند نزد خدا و عورت نامیک دنیا در پیش کند عبد الله عوف همای که در رسد بنا در سوخ بود بیرون آمد و گفت این را بر سر همه فضل
بقول فرمای این عوض حضرت نمود که والله که هرگز نسنام چیزی بیخبر شنیدم که فرمود که دنت هفتاد دنت کینه از حضرت است من میخواهم که کسی را من
و ستم منعی بود ولیکن یکدینا فرض بمن ده که رسولم فرموده است که ثواب صلاه ده است و ثواب نسیح هجده است و ثواب از او قهرن کرد و منو عجز از
شدن آن برای اولاد ایجاد شریف خود چیزی خرم مقدار اسوار دید بر سر راه نشسته بود گفت ای مقدار دو هوای چنین گرم بر بیرون آمد و چنین جلای
نشسته گفت چنانکه دانست که طلم در وجود من زنده و بهلا که شنیدم و بیطافه از منزل بیرون آمدم ناخاید من چیزی رسد حضرت امیر المؤمنین
ان یک دنیا را با داد و وقت تو با من سوار روی چه باشد روزی که طعام یافتیم و نوحه کرد و دانست مقدار از این حضرت امیر المؤمنین مآواذ
الله علیه و آله و سجد و غیر اینها در شان عالیشان او نداشتند و بیرون علی انفسهم و لو کان بهم خلاصه یعنی با آنکه خود در نهایت احتیاج و فائز اند
و غیر خود را بر خود اختیار میکنند و زد یکو حضرت امیر المؤمنین بر دو سجده نشسته بود اعرابی بر آفته نشسته بود وی مدینه بزرگ با و داده گفت این را بشان
که از تو است و فی الحال ناپید شد از حضرت آنکس بر داشتند رسول الله آمد و یکدیگر حضرت بنما و صوره و آفته را بشان که حضرت رسول مکه
برگشته بود در آنجا مفصل بنا زد سرخ بود فرمود یا علی از اعرابی شناختی گفت الله علم در سوره رسول فرمود که از خبر بل بود حق آه او را نکرده ناگهی
از کتبی ای زمین بر داشته شود و بیوسان یکدیگر با که مقدار دادی در آخره بیوسان چندان نمیرودند که هیچ چیزی نپیدا باشد و هیچ کوشی نشاند
باشد و در خطوط هیچکس نگذشته باشد حضرت امیر المؤمنین فرمود که صدقه جلت عظمه حيث قال مثل الذين يفتنون اموالهم في سبيل الله الاية
بن از ایجاد بنادی ببند الله عود در باقی بر اهل بیت و نفرای مهاجر و انصاف نفعه فرمود **الَّذِينَ يُتَّبِعُونَ اَمْوَالَهُمُ الْكُفْرَ اَيْتَهُ نَفْعُهُ**
کنند مالهای خود را در جحش یا سار جحش تمام **لَا يُتَّبِعُونَ** بر این بی دنیا اند ما **انفقوا** آنچه بر او که نفعی کند **مَنْ مَاتَ مَاتِي مَعِي رَسَدَ**
دادن مشتی بر کسی نمند **وَلَا اَذِي** و نه از آری یعنی در پیش و فقیر از خود صدق دادن و بجانند بقول داشت و فضل بیج ماند روی تو بر کردن
و اظهار گرامی کردن **لَمْ** مرایش از است **اَجْرُهُمْ عِنْدَ لِحْمٍ** مزه صدق ایشان نزد هر دو کارشان **وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَاَوْسِي** مرایش از است
او کم شدن مرد **وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ** و نیستند ایشان که اندک میکنند شوند از نوب ثواب مریت از حضرت پیغمبر که منزه فله در رسد خونم با داد
من بکنند و بطن حضرت را از نکرده و بیافرود و از جمله مشرفان چشم داشتن شاد و با داشتن است از نفع صدق علیه و لهذا حضرت عزت جل جلاله در
شان حضرت امیر المؤمنین و فاطمه حسن و حسین علیه السلام در جنتی که صدق کردند بیکدیگر بنیم و سایر بر سبیل حکایه از قول ایشان خبر میدهند که هر کس
میگردد **جَزَاءً وَاَوْسِي** و لا شکور اصد از آن بجهت ناکید این معنی میفرمایند که **قَوْلُ مَعْرُوفٍ** معنی نیکو مرد در پیش یعنی بقول جنت و معنی فرم
و در گذشتن از روشنی سخن با سائل با عفو کردن از الحاح و ابرام او خیر **مِنْ صَدَقَةٍ طِبْرَتِ لَمْ تَدْرِكْ** که در دادن با نائل **يَتَّبِعُهَا اَذِي** از روی دید
از ابروی از روی از سرش بخیر از آن که جنت بر صدق هر چه است از شای جنت زد دنیا و از ثواب جزیره و نفعی قول عود و عفو از مشفق و موی شای
دنیوی بر سوزی است **وَاللَّهُ غَنِيٌّ** و خدای بی نیاز است از صدق آنها که بعضی میگویند بمنت و از از حکیم بود با آنکه قبیل نکند و در عقوبت مصلحت
و از در رسانند در جنت که حضرت امیر المؤمنین حضرت زکات که معنی آنکه یکوی تا از تو یاد گیرم گفت چه استخوان است شفته و مرصه توانگران بر روی
بجهت رعایت در ثواب خدای حضرت امیر المؤمنین فرمود که دانی نیکو تر از این چه باشد گفت نه فرمود که نیکو تر از این نیکتر بود و ایشان بر توانگران
اعتماد بر نهایی است نکند از ایشان بعد از خبر دادن از نفع منزه و از نفع منیم بر اینها **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اِي كَرِهَ** که هر کس
لَا يُطْلَبُ اَوْ اَصْدَقَاتِكُمْ باطل کند بناه سازید از سبب خود را یا لمن بمنتهایان برود در پیش چنین مشا فرمات پس ثواب بران مرتب نشود
و اگر از روی و بکریت او نابود نکند صدقهای خود را یعنی با نفع رسانند چنین نیز محال است و عدم ثوبت ثواب بران از حضرت
پیغمبر مریت که اگر نکرده نذارید که مال خود را در مافرا یاری نماید و ایشان از تشکی معینه بیرون آید باری بر من حق با ایشان سلوک نمایند
و چون من و از نفع مشافی اخلاص است و میگوید نفع خود را بمنت و از باطل رساند کالذی مانند باطل کردن آنکو که از طریق اخلاص بکنند
و بمنت نفاق منتم کشته **يُفْقَهُ مَا لَكُمْ وَاَوَّاءَ النَّاسِ** نفع میکند مال خود را برای نمودن بر دمانه برای متانیزان **وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَاَللَّهُ**
الْيَوْمَ اِلا خَوْفًا وَاَسْرًا و بفرمود خدای و بر فرمود قیامه که اگر بخدای کردید بونی صدق برای و دلی شری و در یاد و اگر قیامه اعتقاد بشو معاطبوی
و از نفع داری نه برای مرایات شکل پس خود را برین دیار منافق گشیل صفوان می نمود از منک خوانه امر است که علیه ثواب بر ایشان
خاله خنک است ناقصا برین سید باشد برانک و ایل با دان بزرگ فطره قمر که بر شش باشد از آنکه از آنکه بعد از آنکه باشد
از صلاست منکی خالی دیا که از کرد و خاله مثل صفوان مثل منافق است و خاله برانک نمود از نفعها او که بر او که چون طلاق باران عذاب
از جانب حصار زبانی بران کرد و آثاران نفعها عو شد منکی حاسل باشد و تمامی مل با من حال دارد **لَا يَقْدِرُونَ عَلٰی شَيْءٍ** که قادر
نیاشند از نفع کنندگان بر ثواب چیزی تمام **كَسِبُوا** از آنچه کسب کرده باشند بر ما را است که بان ستم و با منتفع نشوند و بران ثواب نیابند

و چون من و از نفع مشافی اخلاص است و میگوید نفع خود را بمنت و از باطل رساند کالذی مانند باطل کردن آنکو که از طریق اخلاص بکنند
و بمنت نفاق منتم کشته **يُفْقَهُ مَا لَكُمْ وَاَوَّاءَ النَّاسِ** نفع میکند مال خود را برای نمودن بر دمانه برای متانیزان **وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَاَللَّهُ**
الْيَوْمَ اِلا خَوْفًا وَاَسْرًا و بفرمود خدای و بر فرمود قیامه که اگر بخدای کردید بونی صدق برای و دلی شری و در یاد و اگر قیامه اعتقاد بشو معاطبوی
و از نفع داری نه برای مرایات شکل پس خود را برین دیار منافق گشیل صفوان می نمود از منک خوانه امر است که علیه ثواب بر ایشان
خاله خنک است ناقصا برین سید باشد برانک و ایل با دان بزرگ فطره قمر که بر شش باشد از آنکه از آنکه بعد از آنکه باشد
از صلاست منکی خالی دیا که از کرد و خاله مثل صفوان مثل منافق است و خاله برانک نمود از نفعها او که بر او که چون طلاق باران عذاب
از جانب حصار زبانی بران کرد و آثاران نفعها عو شد منکی حاسل باشد و تمامی مل با من حال دارد **لَا يَقْدِرُونَ عَلٰی شَيْءٍ** که قادر
نیاشند از نفع کنندگان بر ثواب چیزی تمام **كَسِبُوا** از آنچه کسب کرده باشند بر ما را است که بان ستم و با منتفع نشوند و بران ثواب نیابند

البقرة

در روز قیامت و الله لا یهدی القوم الکافرین و خدای زده نماید بجهنم و شداد کرده تا گردیدگان را یعنی لطف نماید با ایشان بر وجهی
 تا با کراهت کس طاعت کند چه این ساقی مکه است این عباس از حضرت رسالت هم در روز قیامت حلقه نداشتند که من قبول میکنم که در روز
 که غرضی از غرض فیما بان بجهنم باشد و از امیر المؤمنین مرویست که حضرت شیخ فرمود که هر که عمل کند برای من که غیر برادران شریک سازد من آنرا و اگر
 برای شریک و مثل الذین و مثل نفعه تا آنکه با همتا و اخلاص بنفقون افواطم انفاذ میکند ما آنها خود را بدرد ایشان اینها عرض
 الله برای طلبت شاکدی و مثبتی من انفسهم و ثابت کرد ایند بعضی از فقهاء خود را برای آن چه مال شایع بود است هر که بداند مال خود
 کند برای خدای مثبت هر نفس خود کرده و گویند از او به تثبیت تصدیق است با سلام و تحقیق بر اینی بجهنم تصدیق ایشان با سلام و وثوق یقین و بیعت
 بان و محقق دانستن بر او باد اشرهاد و شداد باشد اتفاق از فقهاء ایشان و مثل نفعه بجماعه و تو کمال حبه اما متد بومستایب که واقعتا باشد
 بر ثبوت عوضی بلند که تاب و تاب و در ثبوتی رسد و باد فاشخک بر دوشها او بیشتر زد تا بر ثبوتی در یک ز باشد از اذنه از ارض و در آن و بجهنم
 ان در حسن بنظر و ثبوتی بر کمال باشد و این بشارت برین اصافها برسد و ی و ایل بازان بزرگ قطره فاشخک بر بد صد بار آورد اکلها
 میوه خود را ضعفین در خالتی که دو برابر باشد یعنی و یکال چندان بار برسد که در دنیا دیگر بد سال مند فان له یصنها این که نشیند
 بان باغ و ایل بازان بزرگ قطره کطلی بر بد و رسد بازان منیف که منیف در کفانی باشد از برای او بایندن ان مراد است که نفعان این جمله
 باک و با کبر است و با ثبوت نزد خدای بیخ حال ضایع نیست و اگر متفان باشد در کم و بیش با عبا آنچه منضم شود با او از زیادتی شویز برین
 و با سکا ناه شویز نفع بر سبیل خدا و الله بما تعملون و خدای بد آنچه شما میکند بر وجه اخلاص در روی بر با بصیرت است و مناسبت کس
 جو خواهد بود باز سرشته کلام را بجهت با کار کشد بر وجه نفعده میفرماید که ایود احدکم ایادوست از یکی او شمارد اتکار است یعنی
 میداد یکی از شمار ان تکون له انکه باشد روز از جسته من مختلف اعناب بولست از درختها و انکو در نایع باغی مشتمل بر این
 اشجار بحری من نخنها الا انها که میرد از درختها ان جویند ان که مرانکنر ان باشد که حبا باغ است فیها و ان بوشها من کل
 الثمرات از همه انواع میوه نمانده بر خوروا انکو و اصحابه الکبر و حال نکه رسید باشد باغ پیری در بزرگ سالی و از همه کارها بازان
 مانده و معجز کشد و له ذوقیتر ضعفاء و مراد از باشد در این پیری در بزرگ سالی و از همه کارها بازان
 در بزرگ سالی و همین بوشها باشد قاصباها اعصاب برسد بر این بوشها بر میوه کردی صحت فیها ناز که در او اتقی باشد و اینچنین
 باد اتقین را سبوم گویند قاصبها بر بیرون باغ بیابن سبوم و صبا باغ میخشد نموم شود در کار خود در زمانه عرض مثل حال
 کسی است انحال نیکو کرده باشد و از او بر یا که مطلق است اینچنان باشد بحال کسی که باغی بر از میوه داشته باشد که معیش او همین باشد بر سبوم
 و در دله با او نماند و هیچ نفع بر ان مرتب ثبوتی همچنانکه این باغ با جو احتیاج مان زمان پذیر شود و صفا ان برهون ان هر چه خود را با کار
 نیز در روز قیامت که محل احتیاج است در عمل خود نماند و حضرت فرمود کذلک میباید کرد با صفا و جها کرده شد یسین الله لکم الا نایه
 بیاید بکنند خدای برای شما نشانهای لطاف و احسان خود را لعلکم لتفکرون تا شاید که شما در آن تفکر کنید و از ان عبرت گیرید و در کجا بود
 عمل نیکو غیر از شریک و بی دانا زید یا انها الذین آمنوا ای کرده گردیدگان انفقوا انفق کنید زده خدای من طیبات ما کنتم
 ان پاکیزه ما اینچنین کس که از بد یعنی زحلان من حرام و عا اخرجنا لکم و از اینجه برین در دیم از برای شما من الا و من اندین از فلان
 و میوه که در آن زکو و لجهت شد و ان معادن که خرس و آن نرسن باشد و زده اند که انفسه انصا بوقت خرما آنچه رسید و کند ما شریک
 پیغمبر آورده در گوشه نهادند تا فقرای مهاجران از آن تناول کردند و کسی یکی از مالداران در سر صاع خرما که ان هیچ نیاندید او در روز
 دنیا خرماهای نیکو بر صحت و کالای خبیث خود را بان مشاعها پاکیزه بر اینچنین حق از این نهمی فرمود که ولا تيمموا الخبث و قصد کنید
 ناسد و ناخوش که از دنائت همزینه بنفقون از ان نفعه کنید و لکن بلخذ بید حال انکه شما فرگیرید چنان چیزی که شهادت مند
 در حق شما الا ان تغضوا امرا که چشم فرخواست باینده غیر در گرفتن ان بجهت که از اعدان بر اینجهت خود نمی بینید بدیکران میسند
 و اغلوا اقران غنی و بدانند که خدای بی نیاز است از کسی که فقید کند مال غنیست ضایع حسد است اینها از آنکه صد از مال پاکیزه
 و در حقد آمده که حق باک و پاکیزه است چون باک و پاکیزه را قبول نکند الشیطان یعدکم و الفتنه دیو بر کش که ابلیس است و عدل
 شما را بفرست احتیاج یعنی و وقت زاده اتفاق و شما را از درویشی میسازد تا از ان باز آید و یا مفرکم یا لفتنما و امر میکند شما را بجهت
 زشت که بخل و نسا است و الله تعدکم و خدای عدل میسازد شما را بر صد دادن معفرو منبر از انش شما را از ان جانب خود و فضلا
 و از برای دفعی که دنیا بوس صد و یا مفرک ثواب نعقا و الله واسع و خدای بسیار فضل است بر نفعه کنان علیه و انان نفعه
 دادن بر وجه اخلاص بر پیغمبر شیطان عین شقاوت است و بعضی من عین سعاده است یوتی الحکمة میدد خدای حکم را که ان علم است
 که بان میا القاء و سوسو شیطان می توان کرد من کثا و مر که از او اندازد کسانیکه ظالم و شادند و این بوسیده ابتاع شیعه بوس
 و یا مراد بحکمة تحقیق علم است ایقان عمل تا بان بدانند که چه میباید کرد و بکه میباید در از حضرت ابو عبدالله هر وقت که بر او بجهت در این ای علم توان
 است قدر این قول شامل هر وقت و در حقد بجوم وارد شد که انحضرت فرمود که حق من عطا فرمود ان حکم تر از او هیچ خاتمه نباشد که در روز
 چیزی از حکم نباشد مگر که خراب و بران باشد بر نفعه شویز که درین و تعلیم کردید و فادان میباید و من یوتی الحکمة و بیکر دادند حکم را

لهم

که علم این است **فقد اوتی خیرا کثیرا** پس بدو بیشک داده اند و نیکویی نسبتا چهره و جامع خیر دنیا است و چون خود هم مال متاع دنیا را
 اندک خواند که **قل متاع الدنیا قليل** علم در این بر بیستای خیر صفت کرد که **فقد اوتی خیرا کثیرا** پس عالم باید که اصل نیار امل لازم نکند
 و غرض این از بر جبین احوال خود نکند که او را خیر کثیر داده اند و انانرا متاع قلیل و مایه آن کثیر و پند باید بر نشوند با آنچه ملک و رشد از این
 بدش سوغتهای حسن الا اولوا الا کتاب مکخذ از فلان همون عالمان متابعه مواو هوس و **ما انفکم من نطفة و آنچه در کرمه ای**
مؤثرا از نطفه اندک یا بسیار معلوم بطریق قوی یا ضعیف و بر وجه خلل من زیاد کطاعه و معصیه او **فقد اوتی خیرا کثیرا** پس عالم باید که لازم کرد اینها
من قدری و ان قدر معین یا غیر معین در طاعه یا معصیه **فان الله یعلمکم** پس بدو کسی که خدای میداند از او بر بیست کند و حلال و حرام عالم
 است بر و فوق او خواهد داد **و ما للظالمین** و نیست مستکاران که نطفه کنند و معاصی و بر یاد یا نذر نیک در طاعه کرده اند و انرا نمانند
من نصار هیچ یاری مندگان در آخره که عذاب از ایشان باز دارند **ان تصدقوا** اگر اشکازا کنید صدقهای خود را بوقت ادا
 کردن **فنجیهم** پس بگویند اشکازا کردن آنچه دیگران از ابدان رغبتی اند و بر بخیلان چه لازم میشود و عطای میکانکان با شش با اصل توصل
 میکند **و ان تحفوها** و اگر نهان دانید صدقات را و **توقوها** در عا لیکه دیدن از بدو ایشان در خیر **هو خیر لکم** پس ان
 اخفا بستر شما را چه تصدقات زیاد و در میانند و در پیش نیز از مذکر اخذان و از بی تموسی محفوظ میمانند و علی بن ابراهیم از صدوق نقل کرده
 کرده که صدق در خیر محقق است مستجاب تمام در هر چه چون کف و خسر فلها ان افضل انتمم نشود بر خدا و ان و مرد ما با او اندکند و انقال
 و جبر از ابن عباس نیز روایت است که صدق بر دستند افضل است از علایق طبعش است و صدق نطفه علانیة افضل است از سر بر بیت بیخ
 و ان بیخ مردیست که صدق نطفه غضب تانی و ان نشانند و دفع کما فاسکند همچنانکه اب فردی نشانند انرا حاصل که حق میفرماید که صدق
 بدید بلشنا که ان بستر نشان علانیة **و یکفر عنکم** و در گذر انیم و بر پوشانیم از شما بعضی کما همان شما را یعنی آنچه حقوالله
 نباشد **و الله بما تعملون** خدای آنچه میکنید انرا تصدق و اخفای ان خیر است **اگاه** است همه بر و فوق او خواهد داد **لیسر علیک** نیست
 بر تو واجب که هدایت راه نمودن فرود ما و ایشا از راه دانستن بلکه بر تو همین است **انست** و امر با فعال حسه شد صدق دادن بجز من مالمها
 من و اذ و غیر ان و علی از اعمال تو میمانند منمندان و اذ نیز دانند در صدق و چیزی خبیث ما کین دادن و امثال ان **و لکن الله** و لیکن خدای
 معنای و لطف تو فوق خود هست **و امین** نماید انرا و اعمال صالحه **مرشیا** و **ما انفقوا** امین **خیر** مگر و انرا نطفه فوق لطف مینماید بلکه شایسته
 انست و کما نیکه و طلب هدایتند و نظر کنند و اذ که هادی نه کما نیکه جاهد معاندند **قل** نفسکم **پس** ان برای نفسا شما است یعنی نوابین و لیکن
 انست انرا بر هر دو نفاق مترصد است **لیست** نطفه میکند و **ما انفقوا** و نطفه میکند تا که مؤمنانند **الا ابتغاء** و **خیر** الله مگر برای طلب
 است خدای خوششود و **ما انفقوا** امین **خیر** و آنچه نطفه میکند از مال بجز من مال خود بوقت **لیکم** بجای ان تمام میرساند بنوشما و انتم
لا تظلمون و شما ستمگران نبودید یعنی نوابی همان شما را چیزی که نکند صدق کبر منزه از ان باشد و از ان لیب الموال باشد **الفقر** و مردویشان
 دست یعنی سخن در و ایشانند **الذین احصروا فی سبیل الله** که باز داشته شده اند و راه خدای یعنی شغولی ایشان بجهاد و راه
 انرا از ابا ز داشته شد از کتب معیشته **لا یتطیعون** نمیتوانند واسطه اشتغال بجز اینها بر طاعت خود با نیکوئی فی الارض در زمین
 برای تجاره و اینها در ایشان مهابر بودند و نطفه بجهاد من چون غار با بر من مؤمنان و مفاد و سئل انرا انرا انرا که در معنای و مالکی نداشته اند
 شب تجا بر رفت بلکه مسکن ایشان در شب صفر مسجد بغیر علی **فعلیه** که بودی **لذا** انرا انرا انرا صفر میکنند در روز ملازم انحضرت بودند
 نه نظر انرا کتب انداختند نه قبول و طلب و در می بر رخند و انرا **یحکم** **الجاهل** می بندد انرا انرا که نادان و بی خبر است از حال انرا
انعماء و انرا انرا **من** **التعقیف** بجهاد انرا انرا رسول و استغناء از خلق **تعرفتم** تو می شناسی انرا انرا ای محمد **لیس** ما هم
 بنشان معلوم ایشان که زدی و نکست ضعف بلد و حیدر است **لا یتالمون** **الناس** **لما** **قام** **دما** **انک** **الحاج** **و** **ابرام** **کنند** **کان** **باشند** **سره**
ان عدم **سؤالت** **بالکلیة** **و** **ما** **انفقوا** **امین** **خیر** **و** **انچه** **نطفه** **مینکند** **از** **مال** **بجز** **خود** **بر** **اصحاب** **صغیر** **ایشان** **از** **سختی** **فان** **الله** **به** **علم** **پس** **بدی**
 که خدای ان داناست و بر فوق او خواهد داد **مرد** **بیت** **از** **ابن** **عباس** **که** **روزی** **سؤل** **خدای** **بر** **صفر** **یک** **دست** **و** **نطفه** **مینکند** **ایشان** **باید** **نشود**
 که هرگز از آن من که بر انحال باشد که شما نیستید **ان** **خود** **مشت** **باشد** **نفری** **یا** **نه** **در** **بیت** **از** **دین** **عاس** **باشد** **در** **خبر** **است** **در** **و** **ایشان** **در** **عصا** **قیامه** **انند**
 فرشتگان ایشانرا گویند که شما را چیزی نبود در روز دنیا **ما** **حاشا** **او** **با** **فد** **میدین** **بجست** **ایشانرا** **به** **بیت** **بر** **ندیش** **ان** **فوانکران** **بر** **ما** **سئل** **د** **ایشان** **نزل**
 و بعضی بگویند انرا نطفه نطفه مخالف ملک و راست که زدی خیرا بجز امین ان متاع دنیا چنانچه پیش نبود یکی در شب صدق نبود و یکی را بد
 روز و یکی را در روز دیگر در علانیة چون ان عمل از دست او صیام ساد شد سید انرا بر من مطلع شد پرسید که ای علی ترا چه بر این داشت که بر این
 صدق نمائی شاه اولیا نطفه که با رسول که طریقی صدق را که خوششود خدای هر بر ان مرتب است بریدن از انچه سوره نیافتم یا نبوی بر نطق کردم بر
 نمای آنکه یکی از انهارش قبول یافته بوضع رضایت حضرت چون ان جواب بشند بر خود یا ابا الحسن آنچه محقق تر است شد و با آنچه میسر بود حضرت
 دت لادباب بتور ساند این سخن در شان خانیان و این به فرستاد که **الذین یفقیون** انانکه نطفه میکنند در انندی بر سختی امور **الهم**
 مالمهای خود را **باللسیل** **قال** **انها** **ورد** **در** **شب** **و** **در** **سیر** **او** **علانیة** **در** **رغان** **و** **اشکار** **و** **اقله** **لعمرو** **پس** **مرا** **ایشانرا** **ت** **از** **مسلط** **ایشان** **عیند**
و **بیم** **نزد** **و** **دکا** **ایشان** **که** **بیت** **با** **و** **ان** **است** **لیم** **با** **و** **ان** **و** **لا** **خوف** **علیکم** **و** **نباشد** **خو** **ان** **فون** **بجو** **نفسا** **بر** **ایشان** **و** **لا** **هم** **خیر** **نود**

در این
 در این
 در این

البقرة

وفاشان اند مکین شوند پس این را حضرت یحیی ع فرمود که چون بر ویستند که در حق سیر المومنین هم فرمود که چنانچه او هم که علی تھا کو دست داشت و چنانچه او هم
بعد از توغیب شدگان در انفاق و بیجاان ذکر یا سبکنده قرآن جامد زان زیادتی مانت حال آنکه در حقیقت موجب فطرت است و منصفانه بود که
الذین یا کافرون الیوا فانکه یقوون بربهم لایقوون بر غیبه خداوند مذکور الا کما یقومون مکینانکه یغیث الی میخبطه
الشیطان انکه یقوون بربهم لایقوون بر غیبه خداوند مذکور الا کما یقومون مکینانکه یغیث الی میخبطه
ان بریشان کرده اند و از او صریح و یقوون بربهم لایقوون بر غیبه خداوند مذکور الا کما یقومون مکینانکه یغیث الی میخبطه
بکلام یواکان از بوزیر خیزند و اهل عیاشی را بان شناسند ذلك باهم قالوا انضابنا از ایستگاریان کنند اما الیبع مثل
الریواجران نیست که بیع مانندی است که از یکدم بلایند هیچ نمیکردند و می گفتند که این در انابت بلکه بیع است مینا و با بیع فرق نمیکردند
و اصل الله الیبع حال آنکه حلال کرد ایدت غنای بیع را و حریم الی باد حرم ساخته است باز از فرجه مو عظمه همچون در قبر بر سر بیاید
یعنی بر سر بار و شکار نوزید و در کار او مانند حق زدن با قاطب همی این را در ایند از اوله ما سالیات پس از آن است ایچک کشته از کشتن در پیش از
نفره و از آن نتوان گرفت و در لوله بر او گرفت و حق نباشد و اقره الی الله و کار او بود که داشته است بخدای یعنی چه از آن اینه نابت بحفظ
قرانت که توفیق حق و سازد بواسطه ایات زبوره نامرتبان نشود و من عاد و مکره باز کرد و با ستم اول بعد از آنکه خدای امر اولم کرده است
قاولمک پس از آن که حلال نشد باز او را حق الهی را نشو اخبار اشحاب لسان ملازم از زخنده فیهما خا لیدن ایشان بدان جاوند خواهند
دیو که مثل انسان و کفایت یحیی الله الیوا که نکات میگرداند خدای حال دین و میسر برکت از ایتوی که میریبا ازین باشد عاقله ان بنشانی
ضار میکند و میریبا العبد قات و ازین نمیکند خدای قدا یعنی هیچیکم باشد من از او در لغز و نازد و با وجود این در دنیا برکت در
ان در این فریاد و الله الیبع و خدای دست دارد کل ستم ظاهر است از آنکه معتقد باشد بر تحلیل غیبه آیه که گاهی کوشش باشد در
بیا و با و میاد مردمیت کردن قیامت ستم در با خون کلمی انما و غمض باشد و پوشکم ایشان چنان ضعیف باشد که انما را از آن در اندرون ایشان توان
دهد و نیز بر یحیی ع و دست ز راه قیامت و کسرتن نزدیک خدای باشند با ما در خود و بعد از آن در حق مومنان که با این ایستاده اند ان
و با سیر ما نیکه ان الذین آمنوا بیدستیکه انکه کردید اند خدای رسول او و مرجع از نزد خدای خدا و سیر فی و عجاووا الصالحات و مصلحت
او امر او را موجب نسیان و اقاموا الصلوة و سپا داشتند نماز و اوقوا الزکوة و دادند زکوة و اطعموا الجرم عند ربهم مرایشان را
فرایشان زود بود در کار ایشان در روز قیامت و لا خوف علیهم یعنی هیچ نترسی برایشان از آنچه برایشان مسلک و لا هم یحزنون
و فرایشان اند مکین شوند بر خوف نغمه و مشونه از ایشان مرویست و در جاملینه و لیکه مینیره با مکره مالمعامله و با نمیکرد و اندر سببه یقین
از ان مانده بود و چون فوت شد خالد یسند از اسلام مطالبه ان کرده اند که ما ایضا الذین آمنوا ای که کردید بدان انقوالله
بترسید از عذاب جلی و دروا و گذارید دست از دارید ما بقی من الیوا ایضا باقی ماند از دنیا ان کتم مومنین که مینسا
با عدوانندگان خمر و با اجد دلیل ایما اشتان از امرت فان لم تفعلوا ایس کر کنید یعنی اگر یقین با دارن نکلید فاذنوا بر اعدانم
کیدیک بگردان حضرت با تو خواند یعنی عالم شوند بحریم من الله و رسوله بجزن کردن که صادر شد باشد خدای رسول مرجه اهل
اسلام است با ایشان بانکه هر یک خدا حق و زخ است بحسب رسول شمشیر و ان یتیم و اگر تو بر کنش از کفرین و با فلکم رؤس انوالکم پس
شما دست مایه مال شما لا تظلمون نه شماست کنید بر رویون و زیاده از اس لسان طلبید و لا تظلمون و نه بر شما ظلم کند و اسرافیه تها
بکامند مرویست بعد از آنکه این ایستادگان را ضعیف شدند که سبیه خویشاوند همه که تنگ بودند کشته ها از اهلست دیدن تا محمول زلفا
مارسد بعد از آن که ای یمن شما کنیم این را بر بنای عقید که رفتن فرمود که و ان کان ذو عسرة و اگر باشد خدا و ندهم نواری و نکی
یعنی اگر قرین ذومسار باشد و نیک دست افند قسرة پس حکم ان ملک دست الی مسیره قه و تابوت توانگری و انانی و ان هم قد قوا
اگر چه بکشند شما بر طرف و یعنی هر کس از شما و از اخیارکم جهشت شما را یعنی ثواب ان بیشان مملکت دست چه سرود ثواب نشتد در راه
اعمال شایسته خواهند ان کتم تعلمون اگر نیاید که در جلد نوای جریل از میانند و انقوا انوما و شربید عذاب دنیکه و رجوع
نیاید باز کرده شویده شما در انزود یعنی در قیامت الی الله بحث خدا حوری توفی بر نام داده شود کل نفس فریب ما که جریب
کره باشد از نیک بند و هم لا تظلمون و ایشان ستم کرده نشوند بقصر ثواب یا ایها الذین آمنوا ای جباهه که میدان اذ انذرتکم
چون شما مکه کنید یا یکدیگر آیدین بوی یعنی عهد کنید که یکی از دو عوضان دین باشد الی اجل مسمی تا وقتی نام مردم معلوم فاکتبوا
بنوید از او صفی مشمل بر نصف معامله و اسم مردم معامله کنند مبلغ حق بعد از اجل تا بوت حاجه بران رجوع کنید این امر رسیدن است
در خوب و لیکت و باید که بنویسد و ثقیه دین را بینیکم در بیان ما کاتب ما لبعادل توفی با بد و ذاتی بیخون میده و کم نکند در اجل و ال
و لا یاقب و باید که بنویسد که نکات بیخونید از یک کتاب او اینکه بنویسد بقیه معامله و کما عمل الله معنا انکه ما بنویسد و از خدای
بدان نوع که امر نریه بدان و انعم شد فلنکنت لیمیل من باید بنویسد و باید کاتب املا کند الی صلیب الحق انکه خاک بروی نشت من
بر بان خود اقر نکتد برض خیر و لیتقر الله و باید که برسد املا کنند از خدا و غیر که برسد کار او است و لا یحتمل و کم نکند در وقت قیامت
از الحق بر روی است شیخا جبهه ایچ حق است املا کنند تقصا فان کان الذی بر کما باشد نکینکه علیه الحق بر استحق بی

دفعه اول است سقیمها بالغ ناقص عقل غیر بشید که در غیر غرض مجتهد و سبب خوردن معامله او ضعیفا یا عاجزی یا توان بینی
کورد بایستی که بجهت خرافه در سینه باشد و لا یتطیع ان یمیل هو یا انکه استطاعت نداشته باشد که امل کند قلم علی بن ابی بکر امل کند
حقا و لیه بالعدل لی ضربت زانها که گذشت بر آنست یعنی لی او زیاد و کم امل نکند و از بولی تم است مطلقا و وسیله و در کمال منجم
مغیر مستطیع را و استشهاده را و گواه گیرید بر معامله خود تمسکین دو گواه این امر نیز برای ندکت یعنی ستمناست و شما را که دو گواه گیرید
معامله من رجالی که از مردان خود یعنی اهل ایمان آن کم نیکو فاجلبین این که این دو گواه نباشند و مرد یعنی اتفاق نیفتد که دو گواه
شوند و قبل و امر آنان پس یک فرد و در وزن یعنی باید که گواهی مددی و در وزن ممن تر خون من الشهداء که از آن کافی باشند
راضی پسندید باشند از گواهان یعنی عادل باشند اینکه در وزن با مددی گواهی میدان نصیحت بجهت ترس نکند و نفراموش کند اخذ نماید یکی
از این دو وزن معامله را که بر آن گواه بودند فتن کیر اخذیما الاخری پس بیاید و مددی از ایشان دیگر بر است که چون بجهت ضعف عقل
و غلبه نیتان چون معامله را فراموش کند یکی دیگر بیاید مدد او را و لا یاب الشهداء و باید که امانت سطران زنند از قبول شهادت اگر
مادعوا خود نموند شوند برای گواه شدند و این فرض کما یترا و لا فتا موار باید که اهل امل نکند از آنکه نویسد صغیر او
کثیر ادعای که از غیر خود باشد یا بزرگ یعنی شدک و بیایان نویسد الی اجله نامد آنکه قدر شده باقر آمدیون ذلکم این کتاب
مثلا امسط عند الله و است نرات نه خدای و اقوم لله هاد و اذنی الاثر با و اوقات نه با و بی نیتان قانته هاد چه صغیر
یاد شد گواهان آن گواهی که از خواطر نرفته باشد پس در کتابه متکند اما ان نکون تجاره حاضره مکر آنکه باشند معامله محو و ظاهرا
متنکر که میگردانند از امیتا یکدیگر یعنی معامله دست بند و فتنه بقد بدن نیتان اجل در اخذ عوضین فلیس علیکم جناح پس نیتان
کافی الا نکتوها آنکه نویسد از اینجهت بعد از نزاع و نیتا و اشهدوا اذا تبایعتم و گواه گیرید چون خرید و فرخت کنید فتنه
فقد امر برای شهادت و با حاضرت مخرج بر بندگان چه گواه نباشد ممکن است که یکی از باج و مشتری متکرر مع شود و یا نزع کند در کتبه احد
عوضین و یا در شرط و یا خیار و غیر آن و لا یضار و باید که هیچ رسانید نشود کاتب نویسد یعنی از با گواه و زود کتابه نفرماید و
شهادت و نه گواه را ضرر رسانند بر قبول شهادت چون ثانی باشد و یا معنی این است که باید کاتب ضرر رساند بر یکی از باج و مشتری یا بنوعی
که در تبقه دست نویسد و از خوانند در کتابه حاضر کند و گواه نیز از راستی در فتنه زد و گواهی نباشد و از ادای شهادت با فتنه و ان
تفعلوا و اگر بکنید معامله کنند آنچه شما را می گویم از حاضر کاتب شهید غیر از نیتا فاقتره بر بدستیکه انفعلی مشوق بکم فانظر
باشد لا حق با و بیرون مدنا در همان حق و اتقوا الله و بر سیدان خدای و فریان و اخلاق نکند را موردین و دنیای شما و یعللکم الله
و بما موز نه خدای شما را در احکام دین و نیتا و الله بکل شیء علیم و خدای هر چیز را نیتا و ان کنتم علی سفر و اگر سید بر سفر یعنی اگر
مسافر باشید و نیز مجتهد و کاتب و نیابند نویسد که ثبت حقوق کند و با اولان کتابه یافت نشود فیهان مقبوضه بر چیزیکه وثیقه دین باشد
که شما را که فتنه شدات بقدر هر شرطی جواز است فردا که فتنه نه روزم پس هر بدن بقصر صحیح باشد فان امن بعضکم بعضا پس اگر این را
برخی از شما که فتنه مندند بر می که فتنه گیرند چنان نظر بر واسطه این دهن را و نیکو فلیود الذی یمن بر باید که از آنکه این را
شد است یعنی فتنه از امانت و ام فتنه مند را و انکار حق نکند و لیتوا الله و باید که بر سیدان خدای و نیتا که برورد کاد او است و در
امانه خبان نکند و لا نکتوا الشهادة و موشد گواهی ای گواها و من یکتمها و موشد گواهی فاقتره ام قلبه پس بدستیکه
که کاد است دل او و چون حمله راده تخمان دلست از اینجا نیتا و نیتا و الله بما تعملون خدای بدانچه میکنید شما از اظهار شهادت و کتمان
علیم و انانیت هم بر جوار ستر خواهد د الله مرخدا و اثبات مافی السموات آنچه در سماها است از ستارگان و صفا فرشتگان و غیر آن و ما
فی الارض و آنچه در زمین است از سایر حیوانات بنات و جنات و غیر آن پس آنچه شما را امر میکند و میفرماید محض صلاح و دفع شما است نه محض
اوساخانه بدان و ان تبدوا و اگر شکار کنید مافی افسیکم آنچه در نعمها شما است تصدق کنید بد او تحفوه یا نهان سازید از اسباب
بیر الله شما میکند شما را بدان خدای شما را بدان جواز او میداد و در دست خویش اعمال بنده را بروی عرض کنند کفار و زبان و کردار اعضا و
نیک و بد قیغیر پس بیایند لیتوا الله و موشد گواهی ای گواها و من یکتمها و موشد گواهی فاقتره ام قلبه پس بدستیکه
بر هر چیز نه مضرة و عقوبت فتنه و انانیت و بدانکه این عام است بر جمیع اشیا که بخاطر ستم و امانت از امانت و معا که خلود کند در دل و عزم
مطلوب بر او نیتا شد حق بان مؤخذ نفرماید بلکه مؤخذ او بان چیز نیتا که بدست عزم او کند و عزم او شود بر فعل میکنانکه مجتهد عزم بر طاعت حق
تو بان طاعت را بان که از فتنه نماید چنانکه در اجناس اما که مستطیرت ساق مانند شخصی است که در نماز باشد این از لطایف فتنه است در جبر
که در وقتا ضریب را حاضر کرد است و ضعیف عمل و در دست نه مددی نامه بکشاید و اول صحیحی بقول بینک ساعتی در آن اندیشه کند و گویا
با و خدا یا تو عالی که در دنیا حج نکرده ام حق گوید اگر هیچ نکرده اما فلان در دنا فاعله حاجیا از دیدن تو اب و جسم بیکر آید و نیتا که کاش است
و نیتا با اینها حج رفتی من صد ترا دتم از برای توبی مقبول بوشتم و بعد از این به بدستای از هر چه در سبکباری تکلیف میفرماید که امن
لین الرسول که برید و اعتقاد کرد رسول یعنی محمد صلی الله علیه و آله با نیتا که فرستاد شد بر او من رفیع از نزد پروردگار او که ان ایات قرآن حکام
شرع این شهادت است از حق بر حجت ایما انحضرت بر آنکه او جازم است بر امر خود و همین است و المؤمنون یعنی گوید اندوستان نیز از نیتا

و اگر بکنید معامله کنند آنچه شما را می گویم از حاضر کاتب شهید غیر از نیتا فاقتره بر بدستیکه انفعلی مشوق بکم فانظر

و نیتا با اینها حج رفتی من صد ترا دتم از برای توبی مقبول بوشتم و بعد از این به بدستای از هر چه در سبکباری تکلیف میفرماید که امن

البقرة

او كل من اذيان يفتو بغير باعثة من با قلبه كبرية اند بخداي يعنى بوحدانيت او مثلا نكته در تفسير مكان كه مقرران خست كرا اند كه
انكه خسترا نريند ميخاسته كه نم بود است و كتيبه بجمع كتابها كه در فرستاده است بخو و كلام او سبها و زميله و بجمع فرستادگان او كه فريل باله
مسونند بنگان بر كنز او او بند بخلاف اول كتاب كه بسوى كتب مد كرده اند و منكر بعضى بگويند يعنى بغير از ان الله كفتى چون عيسى ع و
و هم مشق الكله شد ميگويد لا تعرفنا ما نعرفك جديف نينايم در ايمان باين احد نيا همگى من و مسلمة از رسولان و باينكه در سنن
ضديق كنيم و بعضى مكذيب ناييم بلكه همه ايشان ايمان آورده ايم و قالوا و كفتهم مؤمنان سمعنا شيديم يعنى باينه كرم قول خداي و ايمان
و فرماييدم او را شغفر انك بيا من بار بار من خود و تنها اي پروردگار ما و اريك الحبير و بوى جو اي است بازگشت هم بعد از موت اين
اينها انور و بيا اسطر جبريل شب مزاج بر حضرت رسون تا نشد چنانكه در صحيح مسلم روايت از ابن مسعود دارد است كه انحضرت شب مزاج
چون بسد المنهم سيند سر جبريل و اخطا كردند اول فان ما يجحكم در و يم مرد و ايه لخر سورة البقرة ستم امزش و توبه كرا ستم و جبريل
توبه و نرك مينار و ندد بيايغ او دد كه چون حضرت مزاج رفت و بمنزل فرود مييد كه مقام قاب قوسين و اذني از حضرت عز خطاب شده كراي
محمد بخواه اينجواهي بخواه تا ترا بد صد فرمود كه التحيات لله و الصلوة الطيبات الطاهران از جانب طي جواب خدا كه السلام عليك ايها النبي
و رحمة الله وبركاته رسول الله مواضع اين احكام كره و فرمود السلام علينا و على عباد الله الصالحين شهد ان لا اله الا الله و احد لا شريك له
شهد ان محمد عبده و رسوله و شهد ان عليا وليه و و حقى سوله حق فرمود كه من از رسول با انزل ايه من و نبر و الوثون سيد عالم مناجا كره
باين معنوي كه مرادش كرا من من ساكوا از نكاست حق فرمود كه و الوثون كل من با لله تا ان بعد ان اد ينسج بر سيند كه تبه فرمود قبول احكام
مرحبه ميگويند فرمود كه لو اسمعنا و اطعنا جواب خدا كه چون ايشان سقا جيع و امر و اوهي اند لا يكلف الله تكلفا بوجع يعنى كندند
نفسا جيع نضوا الا و سمرها مكره بندان بكم كرا طاهره و كجا اين ندد او بود و لهذا در شبها و زنى باوه از هفتاد و كرا من نكره
در سالي بشتر از يكبار و ن راجع كرا نيدا با انكه نيدا اطا فرزاده بر ان مكلفا ما كست و ان نتر با شدا بجه كند ان ميگويند يعنى
منفردان نيگويند با و بضح شو و عليهما اما اكنث و بروي شدا بجه بخا ي و ندد ان بديها يعنى در سقا ابا و عايد كرا بوسه افسوس
چون حضرت رساله در شب مزاج اين كرا ببا بر كان را از و اسطعنا يا شيدا اطام الحى زبان امراين كلام سميت نو نظام ادا فرمود كه رقتا
اي پروردگار ما لا توخذنا فانها بكمرا و استونير اركيبنا اگر فراموش كنيم يعنى اذ طاعنا ازا و اخطانا يا اخطا كرايم بديست مضطربى
از اسناد و شداين كلام بوجه خوج و ضوج امرا بر سخطه و نظرها و بجز و نياز و شكتي بده كرا اوجه بند و زان دورى از حق و ستم است
و مئاي پروردگار ما و لا تحمل علينا و بار من موا اضرا بار كرا يعنى تكليف و دشمنه كه بشقرا نيا او بايد كرا كرا حركه مسجنا كرا
كردي يعنى تكليف كراي ان بار كرا ن و مشقرا على الذين من قبلنا بر انكافي كه ميش از ما بوده اند يعنى بود و نصاني كه تكلفا با شفته
بسا بر ايشان بود و در اجبا امدا كرا حق در شبانه ردى بجاه نماز بر تبه موسى فرمن كرا بود و ايشا را بركور ربح مال كرا برده بود و جوجله ايشا
بخش شده لها زان باب بار نمودي بلكه بر ايشان راجع بودي كه انرا اين ندد و ندد و ندد و نماز ايشان بر در سجد بياين بوزي و چون باي الله
تيم جايز بودي و چون كراي در نكلامه ان نگاه بر و وي نيشا بديدم و چون در سترى بمصيتي مشونك شدا بر و دانسي بختر و دشمن نوشتند
كفلان در اين سري بفلان كار مشغول شوم بركه و مينه حضرت رساله ام اين تكلفا اذ انمر حوسه رقت رقتا اينجند ندها و لا تحملا
و بار من ما اما لا طافر لنا اينجركه طاهره و تواني نيت ما را به با بجه اين كلام نيز به و ضوج است و بجه دعا كراين كه حضرت عبادت نيا
كرا كره ما اين دعا كنيم حق ما را نكلفت لا يطاق نفرا بديو كرا اين قبح است و حق ما از اين بيز است و اعف و عفا و غفون كرا دد كرا زان
كافرا و اغفر لنا و پوشان كرا بزي غافق ما را و بخدا ان ما را رسوا و ما و اعفون فرما ما را و بيا ان خطاي ما را و ايا قول ما را اعفون ما
و نك ما را و پوشان و با عفو كن صفا و ما را و پيامر كرا ما را و ارحمنا و بجه ما را قبول التمس و نصنا كن جواد دينا و عتوبه مكن انك
مولينا و كرا و طاري منكم ما في فانصرا في ارجع منا و ارضنا فرنا على القوم الكافرين بركه و ما كرا بنگان بقهر كرا بر ايقا
در مقابل و بقبله ايشان در سجد راجعت كه خست بر ما انهم ايند ما را از ستر اج ميكنند و فرشته ان ميكنند ماين و حق ما ابا و نيز
انرا بجه ستمت كرا ايند ايه زان نيا فرشته كند از بغير و ريك ايند ايه زان كجا كشت است حق ما ايند خود انرا نوشند بدين اذ انكه
انما و دين از نزيد بل من رسال مكر بعد از نماز نغفن انرا بخواند مسجنا باشد كه همه شيت لجا كره و نيز فرشته هر كراين روايت بخواند
جيع نهاد بيا و اخوة او را بنار و شيطان كرا و انكود و در جبريل كرا رسولوا كشتد كه از خونه ثابت قيسر شما و نوزي بر ما ايند ما ستر فرغ
تا مان فرود كرا سورة البقرة ميخواند ان بعد الله عباس مرثيت كه بغير فرمود كه بسند چون اين مرد و ايه بخواند و بيا جبار سدا غفران
و بنا حق كويد غفرت لك بيا ستر نديم تو را چون كويد تنها لا توخذنا كويد و نخذنا نكم تو را چون كويد و لا شتمنا كويد بر ما تكليفي
كه طاهره انرا نداشت طيبش جو كويد اعفنا كويد عفو كودم و چون كويد و اغفر لنا كويد ستر نديم تو را چون كويد انصنا كويد دم كرم بر تو
چون كويد فانصرا على القوم الكافرين كويد بغير كودم و بياي دم شمارا بر جمع كرا ان يسوق الله انما ايا الله و نيت ما را ان ستر
بما سدا شدا كل رقت و جهاده منزه و ايند بجاه شتر موش بن عباس از حضرت رساله ام روايت كره كه ستر كه سورة البقره انرا نداد و ندد
جمع بخواند حق و فرشته شان بر او صلوات رسند برين روايت كند كه رسول فرمود كه سورة البقره سورة العمل را بياي نوزيد كه ايند سورة

نه و این است یعنی بن درود درخشدند اندرین هر دو سوره درود و قیام شبانه در و فطحه بر بالای سر خوانند و خود سایلند از خدا و درود
 دیگر آمد که مکر مشیت و این سخن خوانند فری تبار خدای تم او داد و پرورد خدا جو بر او از صراط بگذرد و چون حق سوره البقره بد کرد و بخندیم
 کرد افتتاح بن سوره بمثل آنکه و نمون که **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** **الْمِثْمِ خَدَى كَرْدَانَا تَرْمِ اَرْجِحِ كَايَاتِ اللَّهِ خَدَى سَرَاوَرِ مَرْتَرِ**
لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نَسِيحُ خَدَى مَسْحُو عِلَابَتِ مَكْرَاوِ الْحَى بِأَيْدِيَا كَيْتَامِ مَرْتَلِيَا اَزَانَتِ رُؤْيَا اَرْخَسْتِ سَالِيَا كِهَ اسْمِ اعْلَمِ الْحَى
 دو سوره اند یکی الله لا اله الا هو الحق القوم کرد در سوره البقره است در قیم الله لا اله الا هو الحق القوم کرد در سوره العنکبوت است و سوره
 القوم الحق القوم کرد در سوره طه است و صفت خیا با بن دو اسم مبارک بخش بایقین از زبان رسوله او زد بد آنکه مشا در این سوره
 و قد جران ناز کشد و این شصت سوار بودند که بجهت مناظره بنده آمدند و بیوای ایشان سکر بودند یکی عاقبت که امیر ایشان بود و قیم اهر که
 کار کرد و مدد ایشان بود و سیم ابو طالب نیز عقیلم که مدد در ایشان بود و این هر سه ملوک در دم و حکام ایشان بودند لکن جامه ازین پوشیدند
 راستی تمام محمد رسول آمد در وقت که انحضرت نماز عسکر کرده بود نرد و بنشینند از هر طرف در بیوم شدند تا آنکه وقت نماز ایشان در رسید
 مسووری خوانند و روی مشرق کردند تا نور من دند و نماز خود را در سجده بگذاردند و بعد از آن مجلس بیوع کردند رسول ایشان را با سلام و عفو
 فرمود که شما از ایشان و نیزند بجناب لوفیه دادن و عباس سلب کل نیز از اسلام باز داشتند ایشان گفتند که ما دوست فرزند عیسی بخدا
 محکم اگر عیسی بیرون نیند بر ما و او کیت رسول فرستد که در مکه بمشما قنایر خدای و نیت و نیت و نیت عیسی شریک اجل خوانند چنانکه دیگر
 اعتقاد دارند که حضور سوره عیسی در روم مرم بنفد بر خدای بود و نیز میگویند که عیسی اجل مشیت داشت و بند بریح از کوهی نوح کرد و در
 و آمد خواب بیداری بوی نیت میکند و حق از همه اینها مترات هر بدین اعتقاد ایشان ملزم کشند و از مجلس برخواستند و حق هم مشا در
 و از اول بن سوره بائه ایشان نازل با حق چون نزاع ایشان یکبار در الوهیه عیسی بود و در دیگر در نبوه خاتم الانبیاء لاجرم در اول سوره
 ذکر الوهیه خود وجوه و قیوت خود فرستاد بعد از آن در نبوه خاتمیت فرمود **تُرَاوَلْ عَلَيْنَا لِكَايَاتِ فَرَسْتَاو خَدَى مَرْتَقَرَا اَبْتَدِيحِ**
بِالْحَقِّ بَعْدَلِ رَدَا سَتِي مُصَدِّقَا دَر خَالِيَكِهَ مُصَدِّقِي كَنْدَا نَتِ بَعْنِي مَوَافِقِ اسْتَا بِنِ كِتَابِ لِيَا بَايِنِ يَدِيَهَ مَرَا نَكَا بَهَا اَكْرِيشِ اَزَانِ بُوَدِهَ
 در آن موافقت ز فوجید نبوه مشا و سایر اصول بین و **اَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا نَبِيَا وَ اَنْزَلْنَا فِيهَا اَنْبِيَا اِيَّاكَ فَمَنْ قَبْلِي اَبِيشِ**
 در فرستادن قرآن هم در **لِيَا سِنِ خَالِيَكِهَ رَا نَمَا لِيَا نَدِي سُرْمَلِ اَبْلَرِ حَقِ رَدَا يَنْدَا كِتَابِ مَرُوَاقِ شَدَا بَا نَكِهَ خَدَى اَبُو خَدَى اَبْتَدِيحِ**
 و غیره در مشا و نازل پس قول هو و نصای بجهت عیسی گویند باطل باشد و **اَنْزَلْنَا الْقُرْآنَ فِيهِ نَبِيَا كِتَابَايِ دِيكُرَا**
 که جدا کنند از میان حق و باطل گویند در بقران هم از انبیاء است **اِنَّ الدِّينَ كَفَرُوا بِدَسْتِكِهَ اَنَا نَكِهَ تَكُرُو دِيَا نَدَا يَا اَيَاتِ اللَّهِ بِشَاهَا**
قُدْرَةِ الْحَى يَا اَيَاتِ قُرْآنِ اَعْدَا بَشَدِيدَا مَرَا يَشَا نَرَا نَتِ اَعْدَايِ نَحْفِ بَسِ كَفَرُوا عِنْدَا اِيْشَانِ وَاَللّهُ عَزْمُ نَبِيِ وَ خَدَى عَالَمِ تَا دَرِ رُفَا
بِيَا كِهَ مَحْكُومِ اَزَانِ مَنَعِ نُوَا نَدَا كُرْدُو اَنْتَقَامِ خَدَا وَ نَدَعَا نَتِ غَضَبِ اِيْشَانِ اَرْوَا لَلّهِ بَدَسْتِكِهَ خَدَى لَا يَخْفَى عَلَيَهَ شَيْءٌ اَبُو شَلِيْفِي
 بر او چیزی مخفی الا وضو لانی **اَلْاِسْمَاءُ وَ مَرْدِيْنِ وَ مَرُوَا سَمَا مَلِكِهَ عِلْمِ اَرْجِحِ حَيْطَا اَنْتِ بِحَجِ كَلِيَانِ رَجِيْنَاتِ دَعْمِ عِيْسَى بَعْنِي نَبِيَا**
 بود و این نیز عالم حق بود پس چنان علم ناقص شد که توان کرد بر بویت و **هُوَ الَّذِي يَصُوْرُ كُرْمِي اَلَا رَحَامِ اَوَا سْتَا اَخْدَانِي كِهَ**
 صورت میکند و مینکارد شما را در وجهها مادران شما **كَيْفَ كَيْشَا لِمَرُوَعِ كِهَ مِيخُوَا نَدَا مَرِيخَهَ كِهَ حَكْمَا اَوْ نَفَا ضَا مِيكُنْدَا اَز صُوَرِ عَمَلِ حُرُو**
كُوَا هِي دَرَا زِي عَدُو كُوْنِهَ وَا نَا نَتِ و سِيَاو سِيكِدَا وَ نَقَمِ كَمَالِ وَ زَا شَقِي رَدِيَا وَ نَدَرِ عِيْسَى اَبُو مَرُوَعِ بُوَدِ بَلَكِهَ دَر مَقْتَلِ يَا مَرُوَعِ كُوْنِهَ صُوَرِ
 کنند خود نوازند و چه متو مخلوق و محتاج بخلاق و خالق هر الله است **لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نَسِيحُ خَدَى كِهَ مَسْحُو عِبَادَهَ بَا شَدِ جَوَا مَرَجِهَ**
 او میداند غیر و میداند چه میکند از انزال حکم کوی بگر مینواند **اَلْعَزْمُ غَالِبِ مَرْمَشِيَا الْحَكِيمِ عَمَكِ كَارِ دَا نَا بِنِ اَشَادَهَ اَنْتِ بِحَالِ اِنْدَا**
و شَايِ كَرَا و هُوَ الَّذِي اَنْزَلْنَا لِكِتَابِ اَمَّا نَخْدَا وَ نَدِيَكِهَ فَرَسْتَاو بَتَوَقُّرَا مَرْمَشِيَا اَيَاتِ حُكْمَا و بَعْنِي اَنْكَا
 اینهای حکم است و منفصل بین که در لفظ و معنی هیچ اشکالی نیت **هُنَا اَيَاتِ حَكْمِ اَمَّا الْكِتَابُ صَدِّعُ قَرْنَتِ كِهَ غَيْرِ اَيَاتِ بَا نَدِ**
 کرده میشود و آخر و اینهای نکر که غیر مکنند **اَبَهَاتِ مَانْدَانِ بِيكِدَا بَرِجْمَهَ نَكِهَ حَكْمَتِ دَا نَحِ الْمَعْنَى نَيْتِ مَكْرِيكُو وَ بِنَطْرَامِ دَرَانِ**
 نکرند با بان نشدند اما مکرر در و حوص ایشان بر اجتمعا زیاده کرد و نیت مرتبه ثواب ایشان شو **فَاَمَّا الَّذِي مِنْ كُنَا يَكُنْدَا رُوِي تَقْلِيَدِ**
تَضَبِ نَشَا فِي قَلُو بِيْمَرِ نَبِيْعِ دَر طَلَايِ اِيْشَانِ كِي دِي شَاهِي اَشْدَا نَتِ دَر مَعْنَى الْحَى قِيْتَبَعُوْنِ بِنِ بَرِي مِيْنَا مِيْنَا مَاتَا شَا بَرِ اَخِيْرَا كِهَ
 لفظ او متشابه معنی نیت است **مَنْ اَز اِيْنِ كِتَابِ بَا نِ اَخْبَا جِ مَرِي رَدَا بَرِ مَرِ بَا طَلِ خُو دَا بِنَبِي كِهَ مِيكُو يَنْدَا كَر اِيْنِ اَز نَزْدِ خَدَى اَبُو ظَا هَرَا**
الْمَعْنَى بُوَدِ نَهْ نَشَا اَنْتَعَا اَلْقِيَتِ مَرِ حَرْبِ كَرْنِ فَنَسَكِهَ شَكْرَتِ بَا اَكْتَدِيْبِ تُوْرَانِ وَا يَا نَبِيْسَ قِيْلِكِ رَجْمَالِ وَا نَتَعَا وَا وَا يَلِهَ و عِيْرَ طَلِ
نَا وِيْلَا بَا طَلِ خُو دَا كِهَ بَرُو عِنِ مَدْعَايِ اِيْشَانِ بَا شَدَا و مَا يَعْلَمُ نَا وِيْلَهَ و مِيْنَا مَدَا وِيْلَا اَبُو مَشَا هَاتِ دَعْمَانِ بَر مَعْنَى مَرُو اَوَا اَللّهُ
مَكْرُ خَدَى كِهَ اُوَا نَزْدِ مَرْمَشَا وَا لَوَا سِيحُوْرِي الْعِلْمِ و كَمَا نَكِهَ نَابُ مَدَا شَدَا كَرْدَانِشِ وَ مَتَكُنْ دَر بِيْتِ كَر عَلِيَا اَهْلَا بَا شَدَا يَقُوْلُوْنِ
مِيكُنْدَانِ اِنْ اَلْحَا نِ دَعْمَلِ كِهَ اَمَثَا بِهَ كَر بِنْدَا بَر مَقْلَابِ كَلِ هَر مَحْكَا تِ وَ مَشَاهَا مِنْ عِنْدِ بِنَا نِ زُو دَرِ رُو دَا كَا مَانَتِ و مَا
يَكْرُو وَا يَدِ مَكْنَدَا بَا بِنْدَا بَر نُو نَدَا اَلَا اَوَلُوَا اَلْاَلِيَا بِ مَكْرُ خَدَا نَدَانِ عَقُوْلَا سَا وَا زُو دَرِ اَخْدَانِ كِي اَبُو اَبُو اَللّهُ عَسَا مَرِي
كِهَ چُوْنِ خَضْرَا مِيْلُو مِيْنِ عَلِيَا اَبُو قَرْنَهَ كَر مِي كَفُو نَا مَرِ اَلْحَقِيْتِ الْعِلْمِ اَنْ اَز اَسْحَا نِ دَر عِلْمِ كِهَ نَا وِيْلَهَ مَشَاهِي دَانْدَا و دَر مَعْنَى

در آن وقت که حضرت را از آن سوره خوانند و در آن وقت که حضرت را از آن سوره خوانند و در آن وقت که حضرت را از آن سوره خوانند

العزائم

اصل البیت علیهم السلام من کتب کرام بر ما است و در علم اهل بیت بنویسند که علم ایشان از علم رسول و علم رسول از تلقین حضرت علی و علم علی از لوح محفوظ و کتاب لوح از جانب جبرائیل و حضرت هم در شان عالیشان حضرت امیر فرمود که از شما مردی باشد که بر تاویل قرآن کارزد کند و هیچ کس درین بر توفیق آن کلوزار کم و دست مبارک برود من مبارک حضرت شاه و لایب غار فرمود که مراد اینکین است و اینکه آن حضرت فرموده که افضل از ایشان علم کوی است که عالم باشد بر جمع آنکه حق فرودش از نزل بر تاویل و آن حضرت امیر المؤمنین است و ما بر آنکه مکه علیهم السلام بر جمع مطایبه و تابعین در مدین و مشکله و حکام مشبه بر جمع ایشان بگردند ایشان مگر رجوع بفرمود نکردند و بعد از آن از قول شیخ حکایه میکنند که در کتابی ایشان میکنند که ای پروردگار ما لا ترخ قالوننا بیچند و حضرت مساند های ما گنجدان هدی بنا بر آنکه ما از آنه بودی حق و بعد از توفیق طریق هدایت ما مؤتی یعنی بعد از آنکه بواسطه نصیب آنه و از آنکه باطله ما را بر دین حق منقسم گردانید از آن ما ما را میکشید تا از آن از هیچ حق منصرف نکردیم بلکه ما را از این کفران برحق و هت کنا من کذبتک و به بخش ما را از نزدیک خود بخشوش یعنی لطفی که بسبب آن در جسد بلند بر توفیق ما رسیده بودید که توفیق فرما بر ما است و شما دین که آن در حضرت حضرت خذمت ما در شک و شب و غلظت ما در بدین منقسم و منقسم کردیم بر جمع و بعد از آن بر نکردیم ایتک بله مستیکه بوانت اوقات توفیق بخشید ما در غای و مقصود و کتابی ای پروردگار ما ایتک جامع الناس به استیکه بوفراهم آورده و جمع کنند مردم ما بعد از مردن ایشان لیوم برای حصار جزاء روزی که لا ریب فیها هیچ شک نیست ما را در وقوع آن و آنچه در وقت حضرت جزا آن الله لا یخلف الموعاد به درستی که خدای مخلت نکند عدا که در وقت و نشتر عدا جزا فرموده و بعد از آن در دنیا حال کفاره که در ایشان بخرمت از حج و آب منیر مایه که ان الذین کفروا یحقیق انما که کافر شدند ان توفیق عظمای مگر توفیق نکند بعد از آن در امور اهل عالم ما الهای ایشان که بدان مینا زدند و لا اولادهم و من من نکلان ایشان که بوجوه آنها مانع از میکنند من الله مبیثا از عذاب عذای هیچ چیزی فرود دنیا اگر ببعثت بلیت کونیا شوند و نه در لغوه که ایها الذین کفروا بینه نکلان ایها منکم الذین کفروا و انکون هم و قود النار ایشانند ان تکریم و نزع میخانه که میسر خشک ان بر ما فرود شد و عاده ایضا که کفار در نکذیب حضرت رساله کذاب ال فرعون مانند شان و عاده مشابهت و چون است در تکذیب موسی و الذین من قبلهم و میخانه عاده انما که پیش از آن عودیتا بود چونما فرمود کذبوا با ما بنا بدینوع داشتند انما ما فاخذهم الله بر بکرت خدای یعنی عفو بر کرد ایشان از در دنیا و اخره بدین توفیق حکما ان ایشان که تکذیب انبیا بود و انکار وعاد ایشان و الله سئل ان العقاب بخدای عفو بر است بر کافران قل بکوی محمد لکن کفروا من انک انیز که کافر شدند از کفاره بدینوع سئل ان کفروا زود با شد که معاف شوند که دنیا ببعثت یا فن مؤمنان در دنیا بر شما در دنیا و آخرت و کفر الی جهنم و جمع کرده شود و عقبا بود و نزع و بکس ایها الذین کفروا ما کامی است در نزع و چون حضرت عاده ظفر فراد مراد با میان انجیری فرمود که در درون بد با ملکه که بر طایفه فرود انداز عذاب ستمنا و کفرت قل کان لکم بد درستی که بوشن از ای قریش انی من ان و نانی در دست ربی محمد فی فتنیر النعمان در دکره که بر بسید در مقابل یکدیگر کشف کشیدند در حرکت بد فیه نفاخیل کریمی زاد بکر رفتند فی سبیل الله در راه خدای و اینها لکن ظفر بکر رسول بودند که سبید سبید بودند هفتاد و هفت تن مهاجر و دویست تن انسا و اخری کافره که در هیچ بکر ناکر دید بودند بخدا که لشکر او جنگل بودند و انما خضد بجاه من بودند بر و تمام مشبه هم رسیدند مسلمانان ایشان از این لشکر کفار زد و بر او خود را می الغیث دید معاینه و اشکارا که بر ایشان بر او مؤمنان بودند اما حقانم و عدا کرده بود مؤمنان از غاب کردند چون ایشان از یاده زد و بر او خود دیدند بوعد الهی بول شد بر ایشان حمل کردند و الله یؤید بصیره من یشاه خدای نوره در قیادی کردن خود مگر انما میخانه که عدا شد داد اصل بد را از بسبب ذلک بدست که در غلبه قلیل بسایح و کثیر نظر سلاح العبره در این غنای است که اولی که بصیرت خداوندان بیاید که مصل بصیره اند و رضایان عفو ساینه و بخت مؤمنه که صاحب دایت در انجرب حضرت امیر المؤمنین بود در میان لشکر اسلام که سبید سبید بودند همین دو کس سب کشید یکی مفدا و اسود و دیگری مراد است مرقد و شش کس در هوش بودند لشکر کفار صد کس بر لب سوار بودند با تمام سلاح و اول جنگی که در اسلام واقع شد این بود بعد از آن حقانم انبار سینه اید از انجربا عت در سناکت بر عدل و هدایت باطله ضلال مسفر مایه که زمین للناس نیست دانه شدات برای فرستادن الخهوات درستی از دوما فنس یعنی شیطان در نظر فرما و انسته است درستی شهوان نفس من النساء و انذغان که بدین نام سنا چنانکه بیغیر فرمود که زنان دام شیطان اند و نیز فرمود که خلوه نکند هیچ مردی از آن نیکانه که شیطان سیم ایشان خواند بود و در کفرا انما که بیشتر من معافوشنهای که در عالم واقع میشود ان شاء من ناکت و التین و از بهر آنکه محبوبید و ما درند و ایشان باعث بخل همسین بدن و ما درند بر بسبب محبت ایشان و الذین بر صومال و بخدی بر دندند از خیره معاش ایشان باشد و بجهت طلق و خاطر ایشان بخریب و شتاب غیر از ندر همیشه و مانده برای ایشان بخورند و الفنا طین القطر و از نظر انما فرما اود که شده با زمین باختر من الذهب و الفضة از طلا و نقره و قطران معنی مال بیاد است و کوبیدان مت فرما شغال طلاست و نقره صغی مشاد فراد بفرمانت و از این جمله علی السلام فلک نظر ایدی اوست کار است از دنیا رنج و دردم سید و الخلیل المسومیه و از انبا عله فراد یعنی سنا که علامه میگوید و امتها باشند از حسن مؤنه و خلیفه و بکوی بناد و در دنیا بجهت مشغولند بر ایشان از عباده الهی فاند میگردند و ابلاضام و دیگر از مشیاید نقره چهار بایاند از شتر کاه و کوفند و الحوت و دیگر از کت بر ذلک انیکه مد کوفند و سوز مشمش من متاع الحیوان الدنیا

چیز بیک بر خود زنی باشد از آن در زندگانی نیاید و از او حظ و نفع یابند و الله بخدای که بسود و بپسوست خنده نزد او است حسن کتاب
 بکنونی بان گشت یعنی هم خور و هم بر آب از این بیشتر است و بعد از عمر مشایخ و نبوی تنظیم نغمه لغوی میکنند از آن نازوی از خطام نانی کرم نیکو
 ثواب باقی شوند سفر بایند که قل بگوای محمد آو قدیکم ایاجرم شما از آن مردمان بجز من ذلکم بجز از اینها که گفته شد لکن
 آنکو برای آنکه بر هنر که دند از کا و ما دشت عینک را هم زدی بر دوده کار ایشان چنانست و من بوشانها است که اندکی از آن بجز من
 از دنیا و مریدان است بجز من بجزها که کافران میزدند و در دنیا ان حقیقتا اب که در مسکان نرود بلکه در دوی زمین و در خایه
 فیها در خالتی که جا زید باشد شقیان در آن چشمها و از واج و مرایشان است ندان خود را نشی طهرتم با کتزان بر کتبتا که در آن دنیا را
 بسیار با آن از نفع خلق و خلق و رضوان من الله و دیگر ایشان است خوشه او خدای این دشت و نعتها ان بشارت و الله بصیر
 بالعباد و خدای بیانت بر بندگان و محال ایشان پس ثواب می هد عطا میکند بر حق همانیک دیدم و است که حق با ما کتبت خطاب کتبت
 که ای خدا کتبت از من زانوشد بدایشان گویند یا خدا یا بشارت این نعمت هر تواند بود که دید خوش شود من بر وجهی که هر کس خشم نکیر بسیار
 در آن اولم که در دشت چند چیز بهتر از کتبت است یکی بخت خدای و بیم خلود و نعم بخت سیم همایکی حضرت محمد بعد از آن در وصفه مقیبت
 سفر بایند که القرآن یعنی هر هنر کاران نامند که از وی باز بقولون و قیاس میگویند از دکانها اینها امتنا بدستیکما که دیدیم بجز
 نوه بودی جوایح و اعصاب خود را در عبا توانستمال نمودیم امیدارزش از تو را ایم فاعرف لنا ذنوبنا بر ما بر برای ما کما ما از او سزا
 در کند و قیاس عذاب لغا و دیگر دارا از عذاب ذبح و نیز در مدح ایشان سفر بایند که الصابون یعنی نیتها کتبت اندر برای صیغ
 و ایضو سخن او ترک محرمات و در وقت رسید بلیات و الصادقین و دانستند بقول و عهد و نیت در خیر است که چون شخصی است
 کفون استخوان سازد بر ذات کفون هر روز که در دوام او داده صفتند نیتان بودید اگر دروغ زرد و خوشاندر بر عکس از باشد و اگر آید
 در سایر بر اندام برادر نهان و اشکارا و المفقین و نفع کنندگان از زمان جلال بر اهل انجمن بقصد خدا و نیتها حق در دشت صحیح است که
 ز کوی آنتا بر نیاید الا که بر بگوای خود فرشته باشند که گویند یا خدا یا هر نفس کشنده را عرضند و هر نفسا که مان و داد و در دشت نیتان
 و المسموعین را بر شخواستند که لا محاله در صحرها که در دشتها اجابند دعوات زبیرا که مشفقانند در اینوقت بیشتر است و نیت در این
 ملین تر در شواغل نوی در فرد و بشارت حق است او را در وقت زرد او از حوس و او از ناری توان و او را از استغفار کتبت و دعوت صحت
 ابی عبدالله مرویت که هر وقت محرم شما با دانست ختیا که در اول من بگرد و از امام علی بن موسی الرضا که فراد بیشتر نماند
 که در زندگان در صحرها و دانست او زود زنده که در بجز از احباب بدیدند حضرت رسالت را اعلانا می که در کتاب خود یا غنچه بودند بشارت کنند
 یا عتد ما از مسئله نیت که جواب کوی ایمان ازیم حضرت زینو که حقیقت خبر ما را که بزرگتر که در شریف تر شهادت در کلام خدای کدام است این
 ایامند که شهادت الله کواهی و خدای یعنی بخت لایله و اخصر بر صدائید و زوال بابت ناطقین روشن کردید آنگاه که دانست خدای حق که از نیت
 مقین لا اله الا هو معبود نیت که شرفی بر ستی باشد مکران و الملائکه و در ششکان نیز کواهی دادند بر خدا تیز او اولو العلم و
 خداوندان علم که مؤمنانند نیز شهادت نمودند بر توحید با عزت لسان و نیتها جاتا قائما روحالتی که او سبحان الله کتبت است بالقطر قبلد
 از در جمیع افعال و نوال خود در تفسیر اهل بیت علیهم السلام مذکور است که بر الوالیه و سبحان الله و ملائکه در شهادت دلالت است بر تنظیم ایشان و شکی
 نیت که اولو العلم شامل بر عهدین امامیه و عنوان الله علیهم نیز هست بجا برین عبدالله زینبیر را و نیز کرده که یکجا که عالم بر بشر خود بیکه کند
 که در علم دین نکر بیشتر نشان عبادت ما بدی که هفتاد سال خدای عبادت کند نس برضالک از رسول نقل کرده که گفت علم میا بودید که امویان
 علم حسنه است و در سنن تبیح است و بخت از جهاد است و فرشتگان در دشتها محاسن عالمان غنچه کنند و بر ما خورد با ایشان مانند و در نماز برای
 ایشان استغفار کنند و هر تر و خشکی که باشد برای ایشان طلب مرزش خواهد یعنی نیتها در دیا و هوام و سباع و حیا با این و نیتها سزا که بداند
 که علم نکر است و خود حقیقت فکر کردن در علم مقابل زنده باشد در سر این بر ابرو تمام است علم پیشوای عمل است و عمل در آن دست نیت نیت بخت
 بان سلام که در نیتها از آن محرم و بخت نیت که اولو العلم همان حوتم و ملائکه واقع شده اند و این شهادت که لا اله الا هو تکرار کلمه
 شهادت بخت ناکید است و دیگر ناسبتی شود بر آن فهو المصنوع خدای که توحید و غالب بر جمیع مکانها محکوم و مامور و ایند الحکم حکم که
 در نیتها کتبت و سفر ما بایند که این در اول نیتها است و ثواب شما و انس از پیغمبر کرد و نیز کرده که هر که این آید و بخواند و در نیتها بگوید
 و انا علی بن ابی طالب هر حرفی از آن فرشته بریا فرمید تا برای او استغفار و امرزش خواهند داد و قیامت و هر که این نیت را
 بخواند خود است در بخت با بیکاید و هفت روز و پنج برود و نیتها و نیز نبود که هر که در وقت خواب کردن این آید بخواند حق هم هفتاد مرتبه
 خلق کند نادر و قیامت برای او استغفار کند و ابو غالب فطیما کتبت که وقتی بجا نکرده و نیتها و در همتا یکی اعش نیت مردمی را در شب از نیتها
 مکرر بخواند و نا اشهد ما شهد الله به انشودع الله هذه الشهادة و می عند الله و در حقی بود بها الی یوم القيمة جو زود شد نزد او و نیتها
 و کتبت دی بر شهادت معقول و در اهران کلمه معقولند که در آن خبرها زینب خدای کتبت بل کتبت مرا از آن واقف ساز کتبت با یکال نام خدا
 مزینکنی من انو ابونکونم و من بر سره بودم با و ما کتبت و یکال خدای که دریم چون مکرر بگردیم یا شیخ سال تمام شد کتبت عدا کتبت و
 ذاب کتبت که در آن این معقول که پیغمبر فرمود که هر که این آید بخواند و در نیتها بر طبق مذکور بگوید حق نیت روز قیامت او را حاضر گرداند

الاعتراف

و گویند که ای بنده من بهدین وفا کردی که تو حیدانت و من سزاوار نوم از آنکس که بهدین وفا کند ای فرستگان من درهای بهشت برای می بخشاید تا از
هر چیزی که خواهد داخل شود و نیز از آنحضرت مرویت که در فرشته روز هوا بر یکدیگر و سیلان یکی دیگر بر آنکس گفت از کجایان گفت از نزدیک بنده عاصی که نوری
منصبت میکند و اینک یوان عمل سبب او است که با ستمانی بران فرشته در تکرار گفت چه حالت است که من بنام او بران از وی ذاتش فرخ بر من میسر فرشته اول
از این منبج شد فرشته دهم گفت چون نوازند اسکا و از شهادت بخوانند حق فرمود که من کنایه و سببش را با ایمان و معرفتش بخشدیم از صید بن جبر
روایت است که سید شریف بن رحولی کعبه نوحون این آیه فراد شد هر بروی زانند و چون نوحید اصل من اسلام است از اینجه بعد از این درین
اسلام میفرماید که **إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ** بدستیکه دین است نه آنکه بگوید و شعرا نیز که این سخن است بشک کفر و ما
لُخْلِفَ الدِّينَ و اختلاف نکردند در آنکه دین اسلام حق است و محمد پیغمبر صق انا که **أَوْثُوا الْكُتَابَ** داده شده اند کتاب بود و نیز و انجیل
الَّذِينَ يَهْتَدُوا لِحَقِّهَا هُمْ الْغَالِبُونَ مگر این آنکه آمد بدین از انشوی جعفر امیر مسلم که ان ایات و مجازات ظاهراست و از جمله ان قرآنت که موافق
کتاب ایشانست و اختلاف ایشان بر این وجه بود که بعضی گفتند که دین اسلام حق است و قومی دیگر گفتند که ان مخصوص است بر نبی و بعضی دیگر نفی ملقون کرد
حاصل که ایشان اختلاف کردند بعبادت بدینهم بجهت جد با وجود که در میان ایشانست ایمل بری است و بزرگی قوم در حق شکر که ایان بود باشد بجهت
اسلام بر و عید ایشانرا میفرماید که **وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْآيَاتِ وَالْقُرْآنِ وَاللَّهِ وَالرَّسُولِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَإِنَّ اللَّهَ يَجْزِي عَذَابًا لِيْلًا** و با توریه و بعد
که گفت حضرت در او مذکور است **فَأَنَّ اللَّهَ يَجْزِي عَذَابًا لِيْلًا** پس بدستیکه خدای سریع العتاب است و در خدا کند است بجهت عذاب است و عذاب چون شد
بعذاب خود که نارضوا کند شد **فَأَنَّ اللَّهَ يَجْزِي عَذَابًا لِيْلًا** پس بدستیکه خدای سریع العتاب است و در خدا کند است بجهت عذاب است و عذاب چون شد
جدال و ایند بواضع عینی **فَعَلَّ اسْمُكَ** و بعضی پس بگوید جواب ایشان که تسلیم کردم نفس خود را و خالص گردیدم همه خود را لله برای خدا و هیچ
غیری را بر او شریک نمیکنم **وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْآيَاتِ وَالْقُرْآنِ وَاللَّهِ وَالرَّسُولِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَإِنَّ اللَّهَ يَجْزِي عَذَابًا لِيْلًا** و با توریه و بعد
من با کس اینکه تابع منند نفس خود را از برای خدای خالص با خالص تمام بوسه نیت او گرفتاریم و قتل و بکوی محمد **لِلَّذِينَ آمَنُوا**
الْكِتَابِ مرانرا که کتاب بدین داده اند یعنی طود و فساد **وَالَّذِينَ آمَنُوا** و بگویشکان عرب که فاخته و فاخته اند **وَأَسْكَنُوا** یا اسلام
آورده این بجهت وضوح دیند بر جبهه ان ممکن است که من و دهم و اتباع من و خود و کفر خود بیدار گویند استقامت بمعنی استقامت یعنی استقامت
استوار این که اسلام آوردند و خود را و انضاد کردند **فَعَلَّ اسْمُكَ** و این بدستیکه داده یافتند بمعنی دستکاری و از وی کرامت
شدند و ان **تَوَلَّوْا** و اگر اعراض کردند و پشت بر اسلام او زدند و با هیچ ضری نیت **فَأَيُّ عَذَابٍ لِيْلًا** بر جز این نیست که بر تو بیام
رسانید است پس تو تبلیغ کرده و انما عجزه نموده **وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ** و خدای بینا است به بندگان یعنی ان است بتکذیب تصدیق
ایشان پس بر حقان هم را خواست **دَانَ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِالْآيَاتِ وَالْقُرْآنِ** بدستیکه انانکه کافرنند و منکر و نافرمان و بعد از این
دوشن که صریحا دل از او ندر و خدا نیت حق و از جمله ان کتاب است که در ضمن نوحید رسید **وَيَقْتُلُونَ النَّبِيَّاتِ** بخریق میکنند
پیغمبر انرا کشتن با حق و با خدا را از پیغمبر مرویت که بعد از ان این آیه فرمود که طوون جمله سه پیغمبر را در یکجا کشتند پس صلوات
کردند ایشان را **وَيَقْتُلُونَ النَّبِيَّاتِ** امر هر وقت نماند که کشتن ایشانرا بکشتن چنانکه فرمود **وَيَقْتُلُونَ النَّبِيَّاتِ** یا مروون **بِالْقَبْرِ**
و میکنند انرا که میفرمودند بعد از انست **مِنَ النَّاسِ** مردم است یعنی غیر از پیغمبران **فَقَتَلْتَهُمْ** بر بشارت ایشانرا **بِالْعَذَابِ** ایلم
بعذاب درد مال **أُولَئِكَ** انکه مذکورند یعنی کشتگان انبیا و مرغرو **الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ** انکس اند که ثواب کشت و نیت شد
اعمالها ایشان **فِي الدُّنْيَا** و آخره از این ساری که کمی ستایشان نکند بلکه برایشان لغت کند و خوان و مال ایشان مباح کرد و در
خود بخندد باشند در روز **وَمَا لَهُمْ مِنْ قَاصِرِينَ** و پشت برایشان زدند و در دنیا ماری هندان که عذاب ایشان دفع کند مرویت
که در عهد رسول **مَرَدِي** و زنی از مشران آمد خیر تا کافرند و در نوری حکم ایشان ریم بود برخواستند نزد رسول **أَمَدْنَا** بامید که حکم
او خضر خدا باشد **وَأَمَّا** این نصیحت **وَأَمَّا** معترض شدند حکم حضرت موافق حکم تو بدین دفع شد همان بن زنی و عمر فرستاد که کشتن او را بر ما خبر برایت
ریم نیت رسول **مَرَدِي** و زنی از مشران آمد خیر تا کافرند و در نوری حکم ایشان ریم بود برخواستند نزد رسول **أَمَدْنَا** بامید که حکم
کیت در میانها که اعلم باشند تو بدین کشتن زنی **مَرَدِي** و زنی از مشران آمد خیر تا کافرند و در نوری حکم ایشان ریم بود برخواستند نزد رسول **أَمَدْنَا** بامید که حکم
زدر رسول **أَمَدْنَا** از خواندن نوری که چون بایریم میدان **وَأَمَّا** بوشید و فلا **مَرَدِي** و زنی از مشران آمد خیر تا کافرند و در نوری حکم ایشان ریم بود برخواستند نزد رسول **أَمَدْنَا** بامید که حکم
گفت دانست که انکم که من کردم موافق قول من است حکم تو بدین دفع شد همان بن زنی و عمر فرستاد که کشتن او را بر ما خبر برایت
کشد ایشانرا **وَأَمَّا** این نصیحت **وَأَمَّا** معترض شدند حکم حضرت موافق حکم تو بدین دفع شد همان بن زنی و عمر فرستاد که کشتن او را بر ما خبر برایت
ریم کردند حق **مَرَدِي** و زنی از مشران آمد خیر تا کافرند و در نوری حکم ایشان ریم بود برخواستند نزد رسول **أَمَدْنَا** بامید که حکم
یعنی همان بن زنی **وَأَمَّا** این نصیحت **وَأَمَّا** معترض شدند حکم حضرت موافق حکم تو بدین دفع شد همان بن زنی و عمر فرستاد که کشتن او را بر ما خبر برایت
يَقُولُ و نوری **مَرَدِي** پس میگوید **مَرَدِي** و زنی از مشران آمد خیر تا کافرند و در نوری حکم ایشان ریم بود برخواستند نزد رسول **أَمَدْنَا** بامید که حکم
حق با وجود علم ایان با بنکد رجوع با ایشان واجب است **ذَلِكَ** این اعراض از حکم تو بدین دفع شد همان بن زنی و عمر فرستاد که کشتن او را بر ما خبر برایت
وَأَمَّا این نصیحت **وَأَمَّا** معترض شدند حکم حضرت موافق حکم تو بدین دفع شد همان بن زنی و عمر فرستاد که کشتن او را بر ما خبر برایت

زعم ایشان به اوله صلی الله علیه و آله عرض میکند که نورش و غیره هم فی دینهم و درین باب از ایشان در کثیر ایشان ما کانوا اقله و غیره را که بودند که
برای یافتن از سهولت و دشواری با شفا را برای ایشان مرایشانرا که کیفیت بر چگونه باشد حال ایشان را در اجتماع هم الحکم که کعب کنیم ایشانرا از لیوم برای
حضور و بیکه لا ریب فیها که هیچ شکی نیست در نوع آن مؤمنان که در روز قیامت اول در حق از زبان خدا که انرا شنیده شود و اینست همو باشد که هم
ایشان را و سوا کرده در میان همه اوله صلی الله علیه و آله بعد از آن امر کنند که ایشانرا از این رخ بر نهند و بخندند و دلخجا باشند و وقتیکه کل نفس بخواهد شود هر نفس
بنام ما آگست بر این بجهت کت کرده باشد و هم لا یظلمون و ایشان یعنی هیچ کدام از نفس انسانی چشم دیدن نشوند از نفس حیات و یاد سستی بلکه در
اعمال را خواهند بود و چون حق ذکر کید اصل کتاب که در حضرت رساله و انقیاد کرد که چگونه با ایشان محاسبه باید کرد و چگونه جواب ایشان باید داد و نیز
که قیل اللهم مالک المملک بکوی محمد که بار خدا با بادشاهی و مقصد در همه مالک حاکم دنیا و آخره که هر مالک که غیرت مالکست و هر
سوی توانی منت آورده اند که در جنگ احرار حق میکنند میکنند سنگ عظیم و سخن بلندند که امن بدان کار میکنند و انحضرت بدان موضع آمده اند
سنگ نگاه کرده است این از سنگ اگر نیند استین میاید در نور دید و بقیه در حاکم بلکه بنامید تانی چنانچه میزند که در داند انک شکست
برقی انبیا امن سنگ بخت مانند و شتی جریح در شب روز در دستگان کوهها ملای روشن شد بعد مد این رسید که کوهها ایوان کوهی
نظر حاضران در آمد پس رسول را خطاب بکیر گفتند چون خبری دیگر بر ذلتی بگر از انک شکسته شد و روشنی از ان بیاف تا که صورت سنمای
بر شاه شد با حضرت را خطاب بکیر گفتند و در ضربت سیم در دستگاری که از سنگ بخت نیاصد تصورم با تمام نظر دامد رسول را خطاب
بکیر گفتند پس حضرت فرمود که خبری دل مر اخبر که غنچه آثار صولت اسلام با طرافت و جوانی عالم رسید مر نوالی حضرت اهل اسلام شود خطاب بشکر گذار
این همه مشغول شدند منافق اطرح حضرت و اسختر نکنند گفتند که بخت کایت که این مر از بیم کار دار مشرکان عرب خند میکنند و باران خود را به
کربن روم و فارس عمل میدهند حق هم این آید بر شما که بگوی محمد یا خدا یا لونه خداوند ملک همه ملک بید تانت تویی المملک بر
تشاء عطا میکنی باد سگاد امر خواهی و تشریح المملک من تشاء و منیگام ملک از اینجا مر خواهی در جمله حکومت مکه و حوالی آن که از کفار و مشرکان
بود نوع کرده به از زمان حضرت رساله بنیامی حواله فرمود و ملک روم و فارس و این از انبیا ان انزع عوده بعد از مر خورم و زانی داشت و نیز بعضی
در مقتران مراد بان ملک نبوه انک ان بنی اسرائیل بشد و بنزدان اسماعیل را در با امامت که با همه معصومین صلوات الله علیه هم جبین عطا فرمود
و نیز تشریح تشاء را بچندین تاء مر که از انخواهی بتوفیق انما و غیره چون بنجین و متابعان او و قتل من تشاء او خورد و بنفید از سیکردانی هر کس
میخواهی بجهت ان بجهت عبادت و نکر چون ان بجهت بنجین متابعان او و کویند از بقرة مشرف متاعه است و بعد از خشت و مرچ استعجابا مناظره فیران را صدر
نکین مانند تکابوی مرص توانگر از ادرصف فعال نکند در نفس بسیار آورده که همو غیر نوی و ذی بقصد یاره شیخ شریفی که قلب نهاد و عباد
عبر بود در شرف استادی حضرت و همچنین از صف فعال ایساده و زعفران من تشاء و ذلت من تشاء نکند در خواست شیخ فرمود که روشن ترین وجهی
معنی این آیه است که تو را با صرافت منسک بید چکی بیخ مراد فرزند و لایه امان و صند او و سوار سنگل خانه همچون کدانی من از دور در صف فعال
باز در عمر با این کلیم کتبه برای برهنه ملک تنازع بخت در دست ازادی جای مکر شعر * انکو بینه اشناشد * از فیض قرین تاشد * و لکو
و حرمن از بیوه * مقهور و قتل من تاشد بید ان الخیر بدست قدره انت تحصیل میکنی و یا از ان ملک و عرفه بمؤمنان چون فعال کنار
معناه حضرت عدل بر ان در خشت غیر اصل باشد انک علی کل شیء قدیر پس بدرستی که نور هم جزای انطای ملک و نزع ان و عبادت اوله صلی الله علیه و آله
بیکر سطره بنوی تویی الیک فی النهار و بسیاری است در روز یعنی بند و بخت در روزی انرا که در انجا که انضراط منالت همه
تا اول سلطان که اطول می بود و تویی النهار فی الیل و در عیای و در ان شب یعنی اجزای و زبند بیج کم میکنی بر اجرای شب دیانه می سازی تا
ریشی در هر روز که کوتاه نوبت شب است و ظن نوبت که در روز نوبت شب و تخرج الحی من المیت بیرون می آید و در انجا که ان نظرات
یا مانند مرغ از تخم در خشت از دانه و تخرج المیت بیرون می آید مرده و چون نطفه در دانه تخم من الحی از دانه که چون خشت و مرغ و کشته در طبیعت
را از حیث کافر آورده اند که رسول مرتد می کنی و با ظن نوبت و فی با کینه سطره خوب ضو و سیر انجا بود حضرت پس که این کت کنند یکی از خلفای نبوت
کدام خاله گفتند که بنی اسرائیل بنیوت و این مؤمن بود و اسود بدش کافر نه بود که سبحان الذی یخرج الحی من المیت و تویی من تشاء بعبیر حیات
سید خدا در این دهر و اسختر مر که ایچوا مندیشما یعنی مرتبه که مخلوق عده غذا از انرا انداختند معاذ بن جبل روایت کرده که من بجهت سلبه برین
خواستم بیکه تانما حضرت رسوله فرمود که چه چیز بود از جسد داشت گفت ما رسول الله بوحشایم و از دانه من چند و بقیه کدام است مرا بیکد
که بنام مشغول شوم فرمود این آیه را بخوان تا بقوله بنی حنا و انکر بکوی کما رحمن الدنیا و الاخرة و وجهها انکله من کلمتها تا انقض عتی بی هر که این
خواند روزی را که بیدان بود که درین کتاب این نداشت با شد حق از برای او داد کند بجزین محمد از ابای کرام خود صلوات الله علیه روایت فرمود که پیغمبر فرمود
که چون حق خواست که نامه کتابیة الکریم و شهادت و قل اللهم مالک المملک را بر زمین نازل سازد گفتند با خدا یا ما را بر زمین بفرستی که سری معامی است
و ما بوش بید و معاقبه که عمل نمودندس توانست حق فرمود بجز و جلالت که هیچ بید مؤمن شمارا انرا نکند و عقب هر کس از ان فرستادین
جای هم در دانه خدا با در نظر حضرت و نکر و هر در دانه خدا حاضر را در اکم که کترینان صاحبان امرن شراب باشد و از دشمنان نگاه دارم و هیچ چیز
ان را از دست نفع نکند مگر در چون حق در این ایسبیا فرمود که مالک دنیا و آخره و قادر بر اعزاز و اولالت در وقت ان مؤمنان را می کرد از دوستی کردن
با کافران که نادر نیست بر اعزاز و اولالت فرمود لا یخجل المؤمنون بسبب انک من انکیرند و مؤمنان که در دست خدا بید و مقترن مکتوم بسبب انک کافرین

مجلس اول در بیان فضیلت رسول الله صلی الله علیه و آله

الغرائب

تا که دیدگان او را که در زمین و آسمان و در میان خود و در میان مؤمنین و کافرین و در میان
 خدا و مکرر مؤمنی این جهان گفته که چون انصافا که هر چه در کتاب و در حق و در حق است که در حق این
 و ایشان از این که گفته شد از این که از این که گفته شد و در حق و در حق است که در حق این
 نیست آنکه در این که گفته شد و در حق و در حق است که در حق این
 باشد که در این که گفته شد و در حق و در حق است که در حق این
 باشد که در این که گفته شد و در حق و در حق است که در حق این
 هر چه از خواهی برسد این که در حق و در حق است که در حق این
 اعتقاد آورده که گفته شد و در حق و در حق است که در حق این
 با او در این که گفته شد و در حق و در حق است که در حق این
 سیکراند چو فرمود و لا تسوا الذین یدعون من دون الله قیسوا الله عددا بغير علم و نیز صاف می فرماید که هر چه از خواهی برسد این
 بنشیند و نیز فرمود که گفته شد و در حق و در حق است که در حق این
 خلاصه این که گفته شد و در حق و در حق است که در حق این
 ملاک و در حق و در حق است که در حق این
 من جاری شد و در حق و در حق است که در حق این
 در دل کار از باقی این که گفته شد و در حق و در حق است که در حق این
 پوشید حق و مؤمنان که در حق و در حق است که در حق این
 در حق و در حق است که در حق این
 شماست یعنی و الا کفار در حق و در حق است که در حق این
 خواند که در حق و در حق است که در حق این
 شما را خواند بود و الله وندی که علم از این که گفته شد و در حق و در حق است که در حق این
 جز نخواهد بود و چون چنین است پس از فراموشی که در حق و در حق است که در حق این
 آن میکند بقره یوم محمداً کل نفس نذرت بیا بیا که در حق و در حق است که در حق این
 خود یعنی صحیفه حسنا از این که گفته شد و در حق و در حق است که در حق این
 میگذرد و عینت و عینت که در حق و در حق است که در حق این
 نقتله و نیز از خدای شما را از این که گفته شد و در حق و در حق است که در حق این
 علی که سبب آنست که در حق و در حق است که در حق این
 و شرکان گفتند که ما با تو دوستیم و بشما عداوت استیم لیه ام که در حق و در حق است که در حق این
 خدای یونان و یونان و یونان که در حق و در حق است که در حق این
 و بیایند که ما را از این که گفته شد و در حق و در حق است که در حق این
 چون بنشیند این که در حق و در حق است که در حق این
 صفت او است که در حق و در حق است که در حق این
 و الرسول و یغیبه و از این که گفته شد و در حق و در حق است که در حق این
 دوست خدای که از این که گفته شد و در حق و در حق است که در حق این
 دانند و شما از این که گفته شد و در حق و در حق است که در حق این
 آدم بدست که خدای که در حق و در حق است که در حق این
 او با حق گفتی و نجاة از حق و ال ایهم و ال ایهم که در حق و در حق است که در حق این
 و درود و سلیمان و یونس و زکریا و یونس و زکریا که در حق و در حق است که در حق این
 سبحانه اینها را بواسطه و این که در حق و در حق است که در حق این
 و بیایند که ما را از این که گفته شد و در حق و در حق است که در حق این
 عربانم بواسطه این که در حق و در حق است که در حق این
 که از این که گفته شد و در حق و در حق است که در حق این

زمان ایشان را بر این ایدالت برانکه ایشان افضلند از فرشتگان پس خوانند ایشان را بر عهد انبیا و جنبا و فرشتگان نصیبند و در حق که ایشان
در تقداری اند که بعضیها من بعضی برین از ایشان از پنج زاده شدند یعنی اولاد پسنداند از ابای بر کربله خوروا لله متبع معذای شویست باقوان
علیه و انما اعمال ایشان پس بر میگردند فکر و استقیم القول و القلمات و بعد از آن در دنیا خال هم که ان ذوقه انبیا است بیغیرا بیک از فالت
امراة عمرات یاد کن ای محمد که چون گفت زن عمران بن ماثان که خشمین قاتوزا بود و فیکه طامد شد بود و او بعد عین بود و ریت ای پروردگار من
ای حق قدرتت که بدستی من نذر کردم برای قسماقی تظنی انچه در شکم من است محو را در خالق که از او کرده شد باشد از قید شوق دنیا و از
مشغول نشازم با مرئی تا خامس تو را بر شد خنده و سجده و کند و در سجده من اعظیم بود و از اعظم عباراته میداند و فرزند از او ان کار نذر
میکردند او را و در وقتک و اب دنگ و چراغ روشن کردند و بچین و محمد کردند تا بالغ شدند و بعد از آن محضر بود تکمیل مقام کردن و بیرون آمدن
کن از انبیا و علما ایشان را بنویسند که در طریقه و یا بیشتر از آنکه برای خدا بیست لغد من چون خنده پنجمین نذر کرد شوهرش عمران گفت که این
نذر بود که کردی شاید که در شکم تو خضر باشد و بعد میباید نشاید بران خنده جوی من که قفسی من می بین تو کن خدا یا از من انچه نذر کردم اقل انت
السمع بلستکی تو شنوای منی که در با نذر و کتم العظیم و انانی منصفند و این نذر که در مقام تو خواستم قلنا و وضعها بر چون باد صفا قاله
ربت و وضعها انی کت با رخت با من با رختادم در خالق که فرزند ماده است و الله اعلم و بعد از آن از انبیا و وضعها بر نهادیم و حضرت
و منعت خوانند بکون تا بیخودهای تا نامر بود با پنج خنده وضع کرد و لیس الذکر و کت خنده که نذر کردی که طلب کردم برای خدا بیست لغد من کالاشی
می چون نذر نموده که من دره و انی ستمه ما هر که بدست که من نام نهادم او در هم و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام باشد و از الله بود یعنی کبریا خدای
و انی اعینها بک و بدست که من در بنده ای درم او را تو و در قیما و در نذر از اصرار الشیطان انی حیم و سو سو بر تو کن که را نذر شد
از خدمت بر که دعا خیر و در کار فریم و بجز سید از من شیطان مغرور ما نند در نفس شعلی مذکور است که رسول خدا فرمود که خشمین زان غلام جهاد
مریم بنت عمران را مینور و چون و نکل گفت خویله فاطمه بنت محمد و انما انت هیرت که چون محمد صفا علیها السلام حامله شد گفت با خدا یا نودانی کن
از آن عمران بن مریم و محمد از عمران بن مریم این نذر نذر کردم حق می گوید رسول خدا بگوید که از او کردن پیش از ملک باشد و کذا عمل
بومن که او صغیر نکرند من است و ما در امامت و از او کرده من از روز خنده گفت که این دختر است اما دم خوشگانت لقتنه چون مریم منوله
شد فقتبها و قها از نذر مریم را پروردگار او بقبول حسن پذیرفتی بگو بچه نکل خانه خود چه را می شد که او بجای نکر با باشد در خد
بیت المقدس و انتم ما بر بیاید و از انبی نشو و نما او داد و قبا کحنا نشو و نما می نیکو یعنی تو نیکو داد او را تا بر درش است بر صلح و غنمه و غیره
بر هر کس چون سالکی سید با انواع عبادت بر هر زهادان خالص شد مریدیت که بود خرم مولد شده او را و او در خرقر پیچید با بر بیت المقد
از د و خدرا گفت که خدایا این نذر کرده شد و که از ان حق تم است این دنیا خندم بیت المقدس اخلاق فتاد چه عمران نام مسجد مقدس بود
و بیاید و تعظیم میگویند خدا و فرمان بماند و بچه این مریک را در ایشان بود که به ترفیت فریم قیام نمایند از جمله ذکرها گفت که من اولی ام بتربیه او
خانه او و خانه من است ایشان باین را نمی شنند پس فراد بر فرزند او اندر این وجه که ظاهر نمودند که بدان کتابه نویز کردند بکار نظر اعد زده
در کار جوانان فکند و در طریقه فکند که نکرش که نکرش باید بر روشن تربیت فریم و کند نام ذکرها که از اولاد سلیمان بود و از پیغمبران بود که او بود بر هر
امد کماله نریم بر وی قرار گرفت و گفتاها از کبریا ترا سیر خوا نریم و از کبریا و ذکر تا علیه السلام او را انجا بفره دایه برای و مفر نریم چون از خدا لغو
دو گذشت او را بر مسجد عمره را که جز از نریمان بیالای و در من مبتدی بودی برای از تربیت دو هر گاه که ذکرها از حال او فایع شدی و انفره زایر
فصل حکم کوفی کلید خود را شتی با بنویس فریم بر زده شد او را و ولایت از او ظاهر است کلید داخل علیها ان کبریا الخوات مراه در آمد
بر هر م ذکرها تا بفره که فریم در انجا بود و سجده عندها میباید فریم و در قاروی ان مینق تا انجا بود در میان رستان و بر عکس صوغ
در انجا بر تا انجا که با متوجه شد قال یا فریم انی لك هذا کت ای فریم این میوه انجالت مر تو را فالت گفت فریم هو این میوه که در غیر
و فالت مر عین الله از نر خداست بد دست که خدای بر ذوق من کیشاه روزی میداد که میخواست بگوید عین حساب بوی نهما ز غایب و بیاید
با بدن استحقاق یا بعضی فضل از طرف موانق و مخالف و بچین بونش که در دنی حضرت سالزم در دنیا و بچین سال بچین فاطمه علیها السلام
املا فرقی از خوردن و جوته نوبیج منت که در دست روز است که طعام نخورده حضرت فاطمه حضرت امیر المؤمنین و حضرت امام حسن امام حسین صلوات
الله علیهم چنین فرمودند روزی بود که طعام نیامده بود خدا فاطمه علیها السلام بخانه رفت سجده میکرد و بعد گفته نام بگذارد و بعد از آن مشاجره کرد
الهی از غیب طهای با بر شا و دل مرا از اندون بد و شوهر من بدان برهان مقارن انجان دید که بچین غالی که در خانه بود بخدای از ان بر آمد
چون نظر من طوی کرد از اماوان طعام نیده بر نشسته زدی بد برد و حضرت امیر المؤمنین و فرزند ان را نما کرد چون بر پیش از طعام بر داشتند نظر
بود بر انانهای لطیف ملو از گوشهها لذت و از انجا بوی مشک میباید عالم فرمود انی لك هذا این را بچین تو و سید فاطمه با الهام الهی
فرمود که مومن خدا الله این از نر خدا و فدانت ان الله بر ذوق من قیام کبریا حضرت فرمود که الحمد لله که حق تو را پسندانن ان بنی اسرئیل عینی
مریم بنت عمران مانند کرد انیک که هر گاه او را روزی فرستادی کبریا بر سید همین جواب دادی پس هر زمان طعام تناول کردی بر سرش نند و
حضرت از طعام ملو بود بر طایفهها السلام که ایام از ان طعام مخلوط کرد انید او رده اند که چون ذکرها شاهد کرد که حق منم روزی بر مریم
میرساند او را و انانسان میوه زشتا و بر عکس میدهند بچین کرد که حق او را نر نذر دهد که چنانکه از ولایت باشد مانند مریم بالکبریا

العنبر

شده بود و زن او از این دنیا فدا شد و تادم داشت که این امر بخدا انسان پس بان ساجده کشوده هئالك دن مکان کرده و لایه ذکر ایزد و نامها بریدند
دعا ذکر و غیره بخوانند که تبار برود کار خواند او روی نیان قال رب هب لي کفای برود کل من مریض من من لدنک ذکره
طبیست از نرم یک خود روز یک مال از الا بزرگناه همچنانکه بجهت کرم را بجهت که نیر شد بود اقلک سمیع الدعاء بدستیکه توار محض کرم شود
دعای یعنی یا بزرگوار اوفاد قر الملائکة پس نذا کردند او از فرشتگان و هوق قائم و دعای که در آنجا نیتاوه بود نصیحتی الخیر او بنان
میگردد در دعای آن **اللهم یسِّر لک بدست خدا میز من و بکنه تمام او بچونی باشد و معنی بی شک تمام بدید با برین او و نذا شد**
مصدق که دعای که انفر نذا بود و کشنده باشد و ایمان نذا بکلمه **سُبْحَانَ اللَّهِ بکل کلمه** که سوخو کشند از نیر بندای در اخبار اندا که اول کسی که دعایی نذا بود
بجوی بود و او شش ماه از عیسی نزل تر بود و در خانه بیکدیگر بودند و بجوی پیشان زن کشنده عیسی با باملا بر مده و سید او دعای که مشرفوم باشد در علم
علم و کثرت عباد و نفوی زنده غیران و اخلاق حسن و خور او و دعای که باز دارند باشد نفس خود را از جمیع منافع ملامت مروت کبر و سهو ساکن بچونی
بچونی کودکان مدیه که بازی میکردند و بر از غیب کردند گفت ما از برای بازی نودیدند ایم از حضرت امام زین العابدین بی رسید که نصیحت از ضایع
امیر المؤمنین میان فرمای گفت ملوک کوم با بخت کثرت منصرفوا **تمسکتهم** هرگز هیچ کس او را نصیحت نکرد همچنانکه بجوی و غیره از ابن عباس نقل است
که صورت کوی است کبیر رقی نرسیده باشد و بجوی وجهه اشغال از بیانه و طاعت و توجه تمام حضرت عزت و امور اخره مرفیع نشد و قدیس من القهار
و بیغمی باشد نشانی شده از بیم آن شایبان که ذکر بار و بچین فرستد بشارت دادند وی بوجه نجیب قال رب کفای برود کار من اقی بکون
غلام از کجا باشد از بی و قدیس یعنی **الیکر و مال نکه فرار شد ات** هر بری در نزک سالی و انرا اقی و زن من اقلع که خاله مزیم بود عاقبه
ناز آمدت در عیبه که ذکر تا مدت بیت سالی بود و زن او بود و هشت ساله مروت کس خن ذکر تا ان بود که معلوم کند که حق تم او را و زن را با جوی
خواستند طرد رهن بیغمی انفر نذا از زانی خوانند داشت قال گفت خدا یا جبرئیل بفران خدای گفت **کذلک** همچنین برهن خاک که **تستدل الکره تعقل**
ما تشاء خدا میکند آنچه خواهد بر خلق الهده قال گفت **ذکرنا رب جعل لک فی برود کار من ظاهر کرد آن برای من نشانه که مرا از جاهله شد ایشاع**
خبر را کند تا بشکر گذاری از مشغولت قال گفت خبر بفران خدا که **انک الکره انک الناس انک کفای بکون یغوثی**
بناشون مریض گفتن با مرد با با و جو حقه تبان **ثلثه اقامه** سه روز از **مراکرا** اشاره کردن بزرگی یادست مسکدر این ان بود ناد و این مدت
بد کرد خدا و شکر گذاری و مشغولت و از ذکر **تبارک و تبارک** و یاد کردن هر روز کار خود را کثیرا یاد کردن **بیا و سبح و سبح** کوی از زبا بعشی در طرز
انرو و ذکر از ذوال با عشرت نایز و **اولا نیکار** و در با مداد که بطول غمراست تلهاشت باقی قصه ذکر تا و سوره مزیم خواهد داد و جو حقه غمراست
ذکر عمر آن کرد و بیاضند منظر او بر سیل انحال بعد از ان تفصیل از می کند بقوله **واذ قالت الملائکة** و یاد کردن از نهانی ذاکر جبرئیل یا جوی ملائکه
بشامگه و آمدن بودند با او گفتند که **واقریم** ای پرستاشان این الله **اصطنعک** بد دستیکه خدای بر کردید و برای شما یا قبول کرد تو خدای
برای سجد و طهر کرد و با کثرت ستودن از لوث شرک با از چیزها بگوین که زمان **ذی نیا** شما از چیز من نفاس با از ندمه و **اصطنعک** و کثیر نذر تا نکرار
برای تا کثرت یعنی چشم بر کردید **تبارک و تعالی نیا و العالمین** بر نایا بکند روز کار تو با نکر و نایا بشو هر چند در مدد بنفیر بچون مخصوص
کردانند که سید صبح زنان باشد علی الاطلاق چیز من صفة صفا طرزه هاست و محسوس با و چنانکه انجاس از بیغمی بر رویه کرده که فرود و دختر من
سید زنان عالم است و او پاره اوین است منو چشم من و صوة دل من و روح در هلو و ماس هر که او در محراب باندد و پیش خدای خود برای عبادت نوزاد
فرشتگان از او شنیدند چنانکه مشا و کان هل منی با حوق با فرشتگان خطاب کنند که هر ستاد من فاطمه را بر بینید که سید زنان و بر نشار از من است
و بجهت نرس من نکر محراب و زو کربان و روزات شمارا کوا که فریم که او و شیعه از ان تن و رفیع این کزنایک و بیانا که در حق فریم کنان و اضطنعک
و طهر کرد در حق امامت رسول فرمود که **و بطنه که طهر بود و همچنانکه مزیم بتول بود فاطمه** نیز بتول بود از رسول بر سید که سکر از نوشتیدیم که
میفرمائی که چنانکه مزیم بتول است فاطمه من نیز بتول بتول بجبر معنی است فرمود باین معنی و از این بنیاد شد و مزیم و فاطمه چنین بودند بعد از ان روز
و امر نوز و بتکر گذاری غمراست بوضه که یا مزیم افشوی مزیم نیز بتول کن **لو بک** برای فیر کار خود و انجمن و مسجد کن او را و از کجی صرع
از **الکعبین** و رکوع کن با رکوع کشندگان این مراتب بنام جماعت مذکور او کان بچون سالفه در حافظه بران و نقد می کو کوع حمد است که در پیش
اینان سچو مقدم بر رکوع بوده **ذلک** اینکه مذکور شد و این ایتمها از قصه مزیم و ذکر تا و بچونی من **انما هو العیب** از اخبار و سید است که
شناخته بشود مکر نبوی و با بجهت جزه **توفحیه الیک** وی میکنم و نیز با جبرئیل تو میفرستیم و ما کنت نبودی تو ای محمد **لدم** نزدیک
علاء بیت المقدس **ذال یقون** الکنام که می نذاخند برای غیره اقلام تم قلبای کتاب خود را در جوی تا بداند که ایضا **یکم** فریم کدام ایشان
ضامن می شود بر بیت و تمند مزیم و ما کنت نبودی تو نزدیک ایشان **ذی مخصمون** او تو که محابله و سنازه میکردند برای کفالت بچونی
اینرا بد و لیک قهر را از دست من نیز جق و حضرت صادق فرمود که هیچ قوی ایم فرغ نرند کار خود بچون ما ز نکر دارند مکر حق قهر را با بچونی
در میان ایشان برین زد **واذ قالت الملائکة** یاد کن ای محمد و حق که گفتند فرشتگان را **انما کنت جبرئیل** گفت یا حضرت که می مزیم **ان الله یسِّر**
بکلمه **عینه** بدستیکه خدای فرود دهد نوزا بکلمه باز خود را حضرت علی است که بکلمه کن **سلسلتی** بدایه **امه** نام آنکه این **المسبح عینی**
این **مزیم** معنی است و عیسی نیز و نذیم لقب مزیم **عظیم** است چنانکه نام می گویم که بیغمی ما مطفی حمد است و امام ما **عینی** علی **سبح** میسبح
لنت غیر بیایست و **عینی** که در دعای که نکره عیسی من روشناس تمام نذا باشد با جا و **شرکت فی الدنیا** در دنیا با طاعت و بنوی را با محله نذا

بواسطه مددی با رابع بر اسمان میا بضر آوردن بحکم و انرا از زمان و با بشل و جان و الاخره و در لغت شایسته و با با بود و در عرب و سب و صحن
المکرمین و ان جمله نزدیک کردن شده است بگویم خدی متره قریب بل کاهه و در اخبار اهل بیت علیهم السلام بضر بوسه کشیدند بملک و جل
مکه ان تقدیر صواب الله علیهم باشد در آثار او حضرت امیر المومنین و در علم او در تفسیر ما و و کما فی العلم الناس بحسن کوه
پسند و اوای مرام باشم و فی الهیاد و النکده و کنار تو شیر خورد و بجای کوه او باشد و کمال در صالو و در موی باشد یعنی سخن گفتن او در دمان
ملوک و بر موی باشد و کویند عیسی زاد تو قی که حوالی او می رسد لکن بود او را ما سنگا بر تن در هر کحل بعد از نزل او خواهد شد بزین و من
الصالحین و در حالیکه او از این شایسته شد سخن کردن عیسی در زمان طفولت مخرجه او بود تا بر مده ظاهر شود که او بیخبر داشت مادار و با
مال دامن خند و چیزیکه بد باشد او بنه ندهند چنانکه که چون مرام آنها بود عیسی در شکم او سخن گفتی چون نشوول مری شد در شکم ماد و کسب
هندا و عباس و دیگر که که در حق که خدا بکفایت حاکم بود رسول الله بنزد ما و آمد او یافت که خدا بجز سخن میکند هر سید که ای خدیگر که سخن
میگفت با رسول الله با آن بجز که در شکم من است فرمود که بشاید با خود ای خدیگر که جزید مرا مرده و می خدا که این فرزندان در حق باشد و ماد
امانان باشد با نزل او است و درین باشد که کند کان خافض و ایشان اندا کنند الفصحی چون مرام ملا نکه و استماع کردت گفت از روی تعجب
و تباری بر مدکان من ای قی یکتا و لکن انجا باشد چه شکوره بند مرام فرزند و لکن بیست شش سال انکه مرامش بگردشای او یعنی
وجود فرزندش و در خلاف عادتش قال گفت جبرئیل در جواب او که کذلک بر حسین حال که تو هستی یعنی بیخوشی خداوند در صد الله
بجایگاه نشاء و خدای بسیار بند آنچه خواهد از اقتضای امر او خواهد کرد بجاری قائما بقول له پس جز این نیست که گویند
انجیز که معلوم است کن بسیار از عدم وجودی که تا کنون برین باشد بوجود ایندم از آنکه چون اراده انرا بیک چیزی کند فی الحال پیدا
می شود بی تاخیر و لیکن الکتاب بسیار بود و خدا و از کتابهای فرستاده شده بیش از او و نصف پیش در او مرام سخن و ان حکم
و علم حلال و حرام که علم شریف است و التوریه و الانجیل و تمام عهد و انوریه و انجیل ذکر این دو کتاب است انکه از علم الکتاب
شود چنانکه این مرام در کتاب بر کتابهای دیگر و رسولی که گویند از من فرستاده شده ام فرستاده شد از من خدای ای علی ایسر اهل بیوی
فرزندان یقین و نیز گویند ای قی یکتا چه کنم انکه من بچشم که ارده ام بشما یا که من و بکم علامتی نشاء از نزد پروردگار شما و ان علامتی
گفت بر من در راه با جنس نیست نریک ای و را که او شایع از برای او ذکر کرده بگی انکه ای خالق کرم من الطین کهنه
الصبر یعنی گوید من بیگم من بیگم برای شما از کله مانند شکل مرغی قائم فیه بر سر دم من خود او را بجز هر شکل مرغ از کله ما خندان
میگونی طیر این مرام در مکان شود و عیسی ندا که بر نکند باذن الله با مرام با انجیل و علامت و دم و ابره و الا که در مرام کور
ماد و از از علامت استعلام مرام و الا بصره بال مرام شخصی که بعد از پیوستن باشد در مرام از او با مرام حرام و ای اهل
و با و ندهد انکه مرام در کار باذن الله با مرامی که در این کلمه بود و هم الوصیه و است و در مرام عیسی چنان که از ندا کردیم به زنی بودند
شدوم او از خون او نیاجع میکردند حق او را بدینا بچشم ندا ساخت چنانکه مرام طویح که در مرام از ان مرام و کدشته بود و در مرام از
گفت که اگر فرزند ندا کن ما بگو ایا مرام عیسی بر مرام ندهد و گفت مرام باذن الله تعالی فی الحال بر شکاف و علم از انجا بیرون مدوی مرام سفید شد
لگت باقیان مرام عیسی گفت من لیکن مرام زخمد و خواستم مرام و ندا خشک در زان کت نوجوان مرده بود چنانکه سفید شد گفت چون
او از نور باشد نداستم که بیاض مرام خواسته انمول از مرام سفید شدن و زان کت است باذن الله بعیر مرام خدای فی الحال مرام و زین مرام
اشد علامت مرام و ان کلام و جبرئیل شایع مرام با کلام و مرام مرام
جمل مرام با یکدیگر اتفاق کرده هر یک طعمهای مختلف طعمها دیگر بود بخانه بر ندهد مرام عیسی مرام از ان مجرورند و قدری معلوم در مرام متفکر
بنادند پس نزد عیسی ندا گفتند ما ز خبره که مرام خوردیم و چه مرام بنهادیم جبرئیل آمد و او را خبر داد و عیسی بیک زان خبر داد ای قی یکتا
لانه انکه انکه در این مرام
جمل مرام و مرام
است و لاجل انکم بعض الذی مرام
از مرام
نفا قاتوا الله بر سر مرام خدای و مخالف مرام و اطمینون در زمان برید مرام در قبول معنی خوان الله و بی بدستیک خدای مرام مرام مرام
من است فریکم و مرام
ال مرام
ال مرام
انکه مرام
الخوار یقون گفتند حوار یقون بیخوشی انستادان که با او کشته بودند سخن انصار الله ما با دانه خدایم بغوی می کشند مرام مرام و حور
د و ندهد سفید مرام
مرام مرام

و اینست که

در مرام مرام

مرام مرام مرام

مرام مرام مرام

مرام مرام مرام

الاعراب

سفید باک میگردند دنیا افک چون با عیبی یک رنگ و غلط بودند از اینجه بر حواریان شه و شدند و بر تقدیر گفتند که ما ای عیسی مندرین خدایم
امتا با الله که بدیدیم بر یگانگی خدای و اشتهاد با تا مسلمانان رکواه باش ای عیسی آنکه ما کفر نهند کاینه جمیع احکام دین خدا بر این معنی درود
قیامت برای ما کواهی و قیامت که بر این برای تو مخر ایشان کواهی هندی بکشند بنا ای پروردگار ما امسا یا انزلت ایمان برده ایم ما را
در دستهای بنی امیه و انبعثنا الرسول و بر سر کرمیم فرستاده تو را که عیسی را کشتی فاکتبا پس بنویس از امع الشاهدین بانها که کوما
بوجدانیه تو بنویس اما از ائمه با موخدا فی که شدت جمیع نبیا کرده اند و مکر و او مکر کردند یهودان با یقوت که در خفیه عیسی را بر آنکسند تا شد
قتل کردند و سرها که حضرت کند بر روی ست بری نمایند بکشند و اضع که با نوح احبیله شبی عیسی را بدست او کردند و در خانه نجیبین ساختند و مثل
انکه مجوس و حواریان را جمع کرد و وصیته کرد داشت ایشان بگفت اگر دیشا از اناه را طراف غام مشرق شود و یهودان در شب ایدار در خانه مجوس
که ناد صبح و برادر ریا و نیز بنده علی التبعاح مکه مجتمع شد و عیسی فرود آمد که یهودان نام داشت بدردن خانه فرستادند تا عیسی را برین آورد و عیسی را
در انشت با شهادت بود همین که با یوز ایمانه در آمد عیسی را با حق صوره او را شد سو عیسی که در این یون بیریان مد خوانست بگوید که عیسی را اینخانه
صفت زد او میخندد و هر چند فریاد میکرد که من یهودا ام نشد پس از آن درش کشیدند و از آن باز آن کردند چون شارب و ادر بصورت خود باز آمد
ناریج او کرده اند که انب که عیسی با شما کبرند ما مضای بود در شب اول و حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه در حرکت فرمود که والله که در
که بر من فرستادند در شبی که قبض روح یوشع بن نون شد و در آن شب که عیسی با شما عروج کرد انب بیست کم بو از ماه رمضان الفصحی بودیم و عیسی را
مکر کردند در زند عیسی و مکر الله و خدای جزای مکر بدیشان رسانید باینکه عیسی با شما بر و صوره او را بر حضرت ایشان انکند تا او را بکشند و الله
خیر الماکرون و صندی طبرین مکر کشد کانت یعنی تو انز بر سانیض ان بیانی که گمان نداشتند با شنید یا فخرین مکانه که گمانات اهل
مکر و ابرادان یهودان را بر مکر ایشان از قال الله یاد کن و نبی را که گفت خدای با عیسی را بنی مشوقین ای عیسی بدستیک من تمام
اجل تو ام و تاخیر کنند ان تا با اجل مسیح با یقوت که نگاه دادند تو ام انشد یهودا و نیکه اجل مکتوب بود در دست تو ام میریم و یا فریاد تو ام از تو
فمیں بدو انب از اجتناب من قبل است حق روح عیسی را قبض کرد و بعد از آن او را زند کرده با شما کبر و از افعال او و بر این زند تو ام بگو که از خود
و وضع ملنگه خود که در آسمان در عهد مجاز و غیر مذکور است حضرت رسول فرمود که زند باشد که بر مردم از اسما نزل کند و امام شما از شما باشد
نه از امر میفریزد و ما فدا محمد فریض بعد از ذکر احادیث بیضا از نزول عیسی حدیث سلول فضل کرده که در جمله ان ایسه که عیسی از اسما نازل شود
در بیت المقدس امام شما صاحب الزمان صلوات الله علیه بر ایند عیسی پیش ایشانده امامت کند عیسی در خود را بر هر در و در حضرت محمد صلوات
تقدم نویسنده است امامت که این نصیحت است تو از این بر میان کار تا تو انشد کنیم پس حضرت احسان الامر در پیش نیند و همه روی انشد کنند در احسان
ابیت علیهم السلام در این میان نهند حیرت داشت اللهم انزلنا الفناء بحق محمد و اله حاصل که خوا یعنی گفت که من بر ایند تو ام با شما و معلوم کرد
کنه تو ام من الدین کفر ان مصاصی که کافر شدند بر مانند تو ام لعنت و لعنت انما یا از بیت المقدس در باره تو و جاعیل الدین کفر
و کفر انند انکائی ام که متابعه کردند تو را از اهل ایمان فوق الدین کفر او را تا آنکه کافر شدند بنویغی یهود و این وقتی بود که خدای غلبه
کردند بر یهود و یهودان را بنک رساله عیسی با غالب شد و با غایب حال جمیع شد علیک یهود بر سنانان نهار که ایمان دارند عیسی را
غالب خوانند و بر یهودانی تو ام الفیه کفار و دنیا هم الی من جمیعکم پس بوی من است انکشت همه شما بر عیسی و متابعان منکران فاحکم
مبیکم پس حکم کند و راستی میان شما فیما کتم فی محفل فون در اینجه که شما هسبند ان اخلاص یکند و اختلا ایشان که میومعند
مواند منکر عیسی و محمد و رضای و عیسی تصدیق میکنند بر محمد منیکروند و منیکویند که خدا سه ند و شما منیکویند که و نبی عیسی و محمد
صلوات الله علیه همین فرستادگان خدایند حق و خدای هم یکی است این زبان حکم خود در این سطر ایضه بناید که فاما الدین کفر او را تا آنکه کافر
شدند یعنی یهود و رضای فاعلین بهم عدا باشد یدا بر عذاب کنیم ایشانرا عذابی سخت فی الدینا در این سری بقتل بغارت و نهادن جو
و خاری بر اینطی و الاخر و در دین دنیا با نوح عفو و خواهد دزد و زخ و ما لهم من حاضرین و نیست و کافر انرا حضرت در سنگ عذاب
از ایشان و اما الدین امنوا و عملوا الصالحات اما انکائی که ایمان بندگان محمد کردند کار ما شایسته فوقینیم پس تمام بدین اشیاء
و حضرت یوسف میخواند عیسی بدید بر اینوجه اجور هم فرشتگان ایشانرا در دنیا با و چند و یکجائی در صبح و حال دلگامی و الله لا یحب
الظالمین خدای و شنیدند از دستکاران که کفر و عصیانه بر شما و طاعنه میگردند ذلك بن کلام که مذکور شد در نصه عیسی و غیر ان ساقوه
علیکم بخونیم انرا بر نوبت انرا تا اید در حالیکم از جمله علامت نبوت و الدین کبر الحکم و از یاد کرد نیست مثل بر حکم حلال معرام و بیاحق بلذ
و با حکم اسوار از نقص اخلاص مراد قرابت با نوح محفوظ او ده اند که بعد از بیضا نصه عیسی نصا در زبان حضرت انرا کشته کندی محمد تو چرا
عیسی دشنام میداد نام بت که بر اینهمی میداد صلوات الله علیه بر او فرمود که حاشا نام عبدالله عیسی دشنام باشد و بنقل خدات و فرستاده خدای
انرا غضب عظیم از فرستاده و قد خیران بود بر اینهمه کفت که هرگز دیدم و شنیدم که فرزند نبی بدست خاوی کرد و حق اینهمه فرستاده که این مثل عیسی
عند الله بدستیکه صفت عیسی و شان عجیب تر خدای یعنی در عدد او کشتل آدم همه صفت آدم است شما با و در این بد که او بی بد و ماد را مخلوق
شد و با وجود اینرا الله منیکویند و از این شخصی که ان ماد روی بد وجود ایند چگونه و از اینجه میخواند در مشاهده عیسی با دم موجود شد ایشان
خارج از عاده است و خلقه من نواب فریاد در این معنی با و از حال هم قال که پس کت مران فالب که حکم من کن باش زند و بر ک

انسان مشو الخلفه فيكون مراد ان كبروا اذده المرفوعون كونه في الخلفه انما كان الحق حيزه كودك و صفتا ان ينسب من دون ان يكون
 بينا بوسان ان شدي من ربيك ان نود بفرندك ان توفلا تكن من المؤمنون بس باشر ارتك كسند كان مراد ان ك ثابت قدم باش راينكه عي
 بنده خدمت بغير اين نظام خيالي بغير بخت و مراد بفريند اتمه او ايند بغير اي و متا شام باشيد از انجاعة كه شك دارند در انكه مثل عيسى مثل
 او است و ذاب الله سكونيد و خالصك بس هر كس تو كند با تو و مجادله نمايد از شما كه فيه در باب صيغ و بغير فاد باطله تو سب باشيد و بغير فاد
 جاء لك من العلم بس ان انك امدا تو از دانش انكه عيسى بنكر كذبا و رسول خداي انت فقتل تعالى او بس كوايش از انكه ميايد با شسته دوست
 تا او براي مامله قلع بچونيم ابناء فا و ابناءكم بدين خود را و بدين شما را بسو ما بدين خود را بخوانيد و كتابنا
 و كتابكم و ما در نان خود را و شما از نان خود را كو اقتنا و اقتنا و اقتنا كند ما تو و بكان خود را كه ان غايه غم و رنجند و طمانه اتحاد و موافق
 ما بستره نفس ما باشد شما بخوانيد نزد بكان خود را كه همين و بجا باشد ثم فقتل بس من كيم بر كاذب تو فقتل الله بس كوايم لستنا
 على الكاذبين من برد و عكوب يا عيسى بغير نغمه كيم بر اهل كذبا عذاب خداي تو او شده حق از اجل بد شو چون من اين بار ان شد حضرت مسطوف
 و عد بجز از اهل بيده وقت هر چند ما از جنم ميا فرويم شما دعند و معاذ عسى انرا يثدا كوني بيايد با ما ملامتيم فاقول ما اقول اذا كاذب هذا كوايد
 ايشان كفتند امر در ما از مهلت ه نا با يكديگر مشور كيم و فرما كند و زود بشنيدت بصورت من اينم بجز مامله و عود كاهي يقين كرنند بدين منزل
 خود با د كشت عاقبت كلفم و اعقل ايضا بود ايشان از اكنف عناد مور كذبا كه بر شما اقامت كند كچه عا بغير خداست ما كبر مامله كيم بكم ساوي بر دري عين
 نماند سفتك از جمله اجناس ايشان بود كفت اي قوم ا كرمه نرا با هم انتخاب بچيرين يديج انديشه كند با او با مامله نمايد كه او بر حق ميست و اكر طموت
 و افر باي خود بغير من ابد از مامله او جدا كند فرما ملاحظه نمايد كه چون بغير من خواهد مند چون روز ديگر شود و نوزد و شبته ذي الحجه الحرام بود
 صحابه كاهم برود مسجد مشري حضرت صف كشيده مراد موقع داشتند كه رسول او را هم را بجز مامله بيدا و ساقو صلوات فان عسى حذاه از مشري رسول
 بغير من مدكاي مشري با چاهر جوب بلند داشت برفتم بوعكاهي كسفر كرده بودند اما اينجا نبيين فرمود بس حضرت رسول ان از مشري خود بغير من امد و
 ملامت بچ كس نشد مشري حضرت امير المؤمنين شده است و اذبا كرت حضرت امام حسن انام حسين بفرمود نايش بيش حضرت بر و نكاه طاهره عليهما
 و افرمود تا از قنای ايقار وان شود و كس بگور اذن نداد كه هم را باشند برون بطريق روانه شدند تا بجل موعده و نا با يكاد را مذهب و مدعي هر اب
 اودقه حضرت رسول كفت امير المؤمنين و طاهره و حسن حسين و اكر چون من غاكم شما امين كو بشد عاقبت اسف با نوسا مان امدنله مشرود و همچون
 چون بغير ما با سدي بديك نماند ملامت كفت اينها كفتند كه با حرمه اند كفتند انجوان بفرم و ما ما و است از ن و خشا و است ان كودكان حضرت زكيا
 او ايند چون اسف انفعال انما ملامت مبنوعي علم و جوي زول و ميذا شدا با نرها يان كفت كچه بكونه انوات كه فرزند ان و خاصكان خود را بيمه
 اوده عبادي كما كرا و ادران با بخت تو كرمه كرا ايشان از انجا كودي انما مامله كند كرفي صلوة نيت كه با او مامله كيم اكر بچي خوف حيرت هم بود
 بوي ايلش اودم باوي صالحه كيندر هر چه او خواند نرها يان كفتند انچه ميكوني عين مصلية انت بس اسفند اخطاب بجز تر رساله كرم و كفت
 يا ابا القاسم ان لا يملك ولكن يملكك ما با نوسا ملامت كيم وليكن مصلية ميكنم بس با ما مصلية كين بر هر يك و اذن قيام تو ايم كرمه كرا
 بغير ما ايشان صالحه كرمه بود و مراد استله از صاها اذ انق كه صيت مراد بجل بد هم بود و صلح نامر و ايوه نو شند كاتبا ن حضرت امير المؤمنين به بود بس
 مشور بار خود شدند و دوا عاقبت بازان تو كفت كه و اقه ما و نسايد ايم كچه عكايه له بغير ملامت اسفند كوايد قبل خداست و خدا
 كه بچي با هيچ بغير مامله نكردم كه مشا مشله و از كوسك و بزرگ ايشان بكي نماند اكر مامله ميكر بيله كه ملازمي شديده و خدا كرمه
 و ايشان نگاه كرمه ديدار ايدم كه اكر ان خداي تو خوانند كوهها را از موضع خود را بيل ميكر دانند اسفند كفت كه چون من ايشان ابد هم خوف و
 صيتي عظيم در من اركرد و افسم كه ايشان بچند بعد از مراد ايشان حضرت رسول فرمود كه اكر من بظنر با من مامله كرمه كرمه كرمه ايشان و اخطاب
 بهر و بدين مشور بس ايشان فرود بچي بصله اصل بجز از ان و بچي مشوران كه بر كوشان مي بودند ملازمي شدند بعد انكه اجماع مشوران ان
 موافق مخالف را بجا يان تا حسن حسين اند و ابو بكر زاني كشته كه اين ريك بركه حرمه پيران رسول خداي زنده او و خبار او بطريق مخالف و موافق
 بر اين بسيار است از جمله حقا انساني هذان و عاقتا من الدنيا و امانى هذان اما ما ما او خدا و كواه عدلند بدين ملامت مشور مشور و اخطاب
 با نكه اين مشور بدين من عيبن و ديخا نند از من و اين مشور بفرام و بيشوي اتمه مشور خال از نشان بچو ان من و مشور است كه عاقتا حرمه مشور
 مفاظه بنگو كرمه و نسا مرامنكي نموده مشكرا و اقبل اور در حضرت امير المؤمنين فرمود كه شهدا نك ابو جفا كواهي ميدام كه تو بپوشي بچيفه كفت ابر
 المؤمنين مشور كين مشور نندان تواند فرودها ايشان رسول الله ايشان بدين رسول خدايدين و نيزه اذ انان مشور نسا ما طاهره مشور است اين و ايل خدا
 اولست بجمع زنان عالمه و اينكه مشور رساله در حق و فرموده كه طاهره ايت از مشور من هر كرا و از اوده و اوده و اوده و اوده و اوده و اوده و اوده
 خدا را از اوده و نيزه بيلد بس است بزرگ طلب مراد با نسا حضرت امير المؤمنين است صوا الله عليه كچه غايه لغصا من غايه مشور مشور و اخطاب
 اور انفس خود كفت بيزه السلي و اينه كرمه كه حضرت رسول فرمود كه نظر اعلی باد شمن مذاريد و اوجهه و زنديك از من است من اذوم مشور و اخطاب
 از اخطاب مشور افريله شدا ندم من و ايل و اخطاب و اخطاب مشور من اعلی از ايل و اخطاب مشور من اعلی و اخطاب مشور من اعلی و اخطاب مشور من اعلی
 و وقت و در جبر او مشور مشور رساله در حق و فرموده كه هر كرا خواهد ادم مشور بپريد با اهل او و بچي با مشور مشور و اخطاب مشور و اخطاب
 واجب او و بچي بجا نده او بدين ملامت مشور كرمه و اخطاب با اخطاب امير المؤمنين مشور و اخطاب مشور و اخطاب مشور و اخطاب مشور و اخطاب مشور

کتاب خود نامند که دریم و با علی خود مباحثه نمودیم بطولان دین شما بر او روشن شد در نشانی غیره که در نوریت است بر محمد ص موجودیت ثابت باشد که با بر صید
 اصحاب از نزد ایشان که گویند ما کتابی بجز این خود از روی کفران نخواهند گفت ما وجود علم و انصاف اینان را بجهت حق باشند نخواهند گفت و بجهت حق از نظر حق
 محمد بر کشته نگردد مادام که خود ایمان مؤمنان از این مکه برده فرموده و قائلان طائفه من اهل الکتاب گفتند که بعضی از یهودان یعنی از اولاد بن
 که مذکور شد ائینوا بالذی ایما ازین زبان انرا بکنند باینجه که انزل علی الذین ائینوا او را بر ستاده شد است بر کمالی که بریدند از بعضی یهودان
 و بجهت انچه در اول سوره و اکثره و اخره و کافر و مشرک در خود در بد اینجه تکرید و اول در و اول کرده اید لعلمهم شاید اینک یفید و شتاب استکار
 شما بعد از انرا در شکل انصاف بجهت ان با ذکر دین خود و لا تؤمنوا او تصدق میکنند سیم قلب لا یمن ببع دینیکه مگر انکه کبریتیک کند
 کس خود را که خود دین است قل بکوا یهدایان که ان طایفه است که درین حق که سب هدی است مطلق هدی الله درین خدایان اسلام
 که جوهر استکباری و سب و اذی است پس در بیان آنکه کلام ایشان میکنند سب فایده که اهل کتاب بکدیگر را بیخود کرده اند که نصیحت میکنند بجهت ان
 تمامید ان یوقی احدکم با نکرده فکلا استکلام اصحاب ما او بدین ما مانند آنچه دره شما دیدان علم و فضل مسکنه او بجا خود که عند تکم
 یا انکه مسلمانی است تمامه که در شما نیز برود و کار خود بخواهید با اهل اسلام اظهار اسلام کنید تا اینرا بر شما بجا شد قل بکوا یهدایان که در و اول
 ایشان که ان الفضل بجهت انکه افزونی در علم و عبادت و یا بر هر یک و افزونی مرتبه بزرگتر است برین پیدا اید بدین خود که انست یوقی غیر از انچه
 سیدهدان که میگوید و الله واسع علمه و صدای بسیار است تا با استخفاف در دادن فضل بخصس بر حق عاصم میکرد اندر هر خود که بوق است
 با اسلام من کسبایا مگر با بجهت سیدان که استخفاف از داد و الله ذو الفضل العظیم بعد از خداوند است که در هر وقت که در هر یک که مردی
 مزروع و دین و قبله ملا از تعهد الله بن سلام بود یعنی خداوند هم از ابوی و کرد و اسلام را او بخواند تکرید شخصی بیکدیگر بسیار از نماز عباد و در این
 و درین بکلامت در دین بنایان کرد حق بیست حال مرد و خود نموده و من اهل الکتاب زاهد کتاب من ان قامت به بغیظ ان کسبایا که اولاد
 سازی و در این است و اولاد طلا یوده الیک دانکنما از ابو یعنی علیه السلام و من ان قامت به بدینا و در ایشان کسبایا که اگر بر
 کفری او را بیلد باطلا لا یؤدیه الیک دانکنما ان مدانرا و اولاد ما ما مگر انکه باشد بیست بر او اسناده معبایا که
 کنند در معالینان مراد همانست ذلک انحصار است او مبطودا با انهم قائلوا ایست که گفتند لیس علمنا فی الکتاب من نبی جهاد در باب خلیفه
 عرب که خوانند و گویند نیستند مسبیل کما می بگویند در لغو و اعتقاد ایشان بود که مگر کوزندند و بر کس بود کسبایا که مال او بر خلیفه
 بود اند و یقولون و میگویند این سخن کما میگوید بر هر بود و حلالت علی الله الکذب بعد از دفع می شد چه هر دو با او شرع با دی امانه حکم رفتار
 و هم یقولون ایشان میدانند که حیانه حرام است بلی نه جانات که عقاد کرده اند که بر ایشان کما می گویند بلکه بر انها العظیم است بر حیانه مال عرب من
 اوفی بجهت انکه که بر کتب هندی که با اولاد است و نوین را دی امانه و نه لیمان و افعی بر هر نیز احوام فان الله یحب المتقین بر بدینکه
 خدای دوست است و در هر نیز کار انرا از رسول بود که مگر که خطبک را در نباشد منافقت که بر نماز گذارد و مدونه داد یکی انکه چون سخن گویند دروغ
 گویند دریم چون بعد از مدخلان گفتیم چون امانه با او صدایان کند و نیز فرموده که با در کان راست گوی این نظری فیما بین صدیق و شهیدان
 باشد و هر که ازی امانه کند خود او را از حق حور العین کند کما میگوید که جوهر عقلی بود در سال بنزدیک کتاب نشانی مدله و از او کند میخواستند و
 چه میگویند درباره این مرد که دعوتی می کند گفتند بر غیر خدایان گفتند غضب گفت من بخواستم که عطای بسیار اسامی شما بجهت این سخن خود را از ان بجا
 کردید انچه گفتند که ما در صفت ناپرم محمد ابره میثم در کتاب خود مکریم و نعمت صفت او در کتاب خود مقابل کنیم و بر بدین که موافقت با مخالف گفتیم
 باشد بر نیز بر غیر خدا و صفا او را ما همد کردند صفت او را موافق دیدن مگر تغییر آن کردند و مفا که صدان بود بجای آوردند نوشند بر نزدیک کتاب
 گفتند که ما عطا کردیم مستجابیم انرا مگر در قوی بود مخالفین مخصوص است پس انانی که تغییر داده بودند بر خوانند کتاب ازین سخن خوشحال شد این از لغات
 و در حق این فرستاده که ان الذین بدستیکه انانکه نشین و کین میفرستند بذا می کنند بجهت انکه عبادت با خدای است انانکه انانکه میخوانند
 و انما هم و سوگندن دروغ خود را که در دنیا با مخالف صفت بجهت انچه در نوریت است میخوانند ثمننا قلبا لیربنا انانکه که مشاع حقیقت نیات است گویند
 انصافی چند بود از غله چند که بر ما بر این نذوعام سوگند میخوانند که صفایانکه در نوریت نوشته خلاف سخن خدایان اول الشان انکره که عبادان
 و سوگند برین خوران بود الا خلاق کم یفید فیما فی الاخره در انری از قول خدای و لا یکلمهم الله و سخن نکت هندی با انچه
 منقوی بدان خوشتر شوند یعنی صلا با ایشان سخن نکت بلکه ملکه عذاب از معناد با ایشان سخن گویند و لا یظن انهم یوم القیمه و سر کرده نظر
 رحمت و ایشان دور و در مشرف لا یزکهم و بالذات انرا از انبیا کما بجهت و مغنه با شما و مدح ایشان نر کند و طم عذاب انهم
 و مرایشانرا باشد عذاب در دنا که بجهت انچه نکت در توری است از صفا محمد و در عذابا که هر کس سوگند بدین معنی خود را سال مردم بر حق و در هر یک از انهم
 واجب کردند و سوگند دروغ سر ما را بر ان کند و غافها را از مراد احوالی کردند و نیز در صفت تحریف و تغییر میفرماید و ان مناهم لفرقا و بدستیکه از
 نمودن کرده می شد بجهت انست و محی اخطب و کائنات الحق الحقیق مالک من صنف انان ایشان را بلور انستیم میچاشند باها خود را با الکتاب
 بخوند کتابیکه با فایده ایشانست یعنی انخوانند سخن و سواد ندهد بجهت منزل از خدا باطل که تغییر دین ایشانست لیسبوه تا شما اندر دید انچه است بجهت
 میر الکاب ان نوریت است و ما هو الکتاب مال انکه نیست از نوریت و یقولون مؤمن عباد الله و میگویند تغییر تحریف ده ان نزدیک
 خدایان و ما مؤمن عباد الله و عال نکت نیست از نور خدای و یقولون علی الله الکذب و میگویند هندی دروغ که سخن او را سخن

العزیز

او میگوید که تعلیم و حال آنکه ایشان میدانند که رخصت کنند و بعد از اینها تعلیم خود برین توری بگذرانند که در حق صبی میکنند که از
 دعوی او قینه کرده اند و اعباده خود فرموده پس بجز در قول ایشان میفرمایند که ما گمان لبش هرگز نبوده و نباشد و نسو مراری را یعنی عینی آن
الله الکاتب الحکم ساندید که خدای افران بخیل نعمان با علم حلال حرام و سایر احکام شریفه و النبوة و پیغمبر ثم یقول للملائکة
عباد الی من دور و الله بر کوبیدن در میان اینها از خود که نماند شما بندگان و پرستندگان من جو ان خدای و لکن کونوا ربانیین
 و لیکن کوبید که باشد که ملان در علم و حال بیخ و انشا و خدای شما با مستحکم با موردیت و احکام ان بما کنتم تعلون لکتاب بآنکه
 باشد که از وی تسلیم میاوند یکدیگر را کتابیکه از خود حق فرموده اند و بما کنتم فذرو سون و بآنکه باشد شما که موسته بخوانید ان کتاب
 و درین کوبید و لا یفرکم و نیز نسزد و منرا و انباشد که حق او را پیغمبر و مدد را او میکند شما را ان نخذوا الملائکة و التین از با
 با آنکه فرکی بر و شستگان را و پیغمبر از خدا یا ان نخستین و ملائکه یعنی شکران ملائکه را می رسند و با بودن و صادر پیغمبر از اعیسی
 حق و در قول ایشان کرده بر طریقی که در میان ما پیدا که آقا مکره با لکفر با پیغمبرانید پیغمبر از ابرو و صید حق و شرک آوردن بعد از انتم مسلمون
 بر آنکه مستند شما کردن نهادگان بر دین اسلام را و از خدا الله صیاق التین و یاد کن که چون فرشت خدای شما و عهد پیغمبر از اعیسی از با
 میان فرارگت با بیکه لکنا ابدتکم من کتاب حکیمه مر اینچه بریم شما را از کتاب نعم ان با علم شریفه ثم جاتکم بر ما یذیها رسول و شما
 از زمین که ان عهد است مصدق لما معکم باورد در اندام پیغمبر که با شما است کتاب حکیمه لتؤمنن به الیه الیها اید بوی و لتصرقنه
 و یاری میداد و انبغض مال ثوب بالهدار نمون و صفا او که در کتاب کور است میرا تو مینماید و در یک سو پیغمبر را فرستاد مکره را و عهد که نیست
 که محمد ایمان آرید تو خود را ایمان آوردن انحضرت بر کیند قال گفت خدای مرا بنیاد بعد از قرآن من مشاق و اقرتم ثم اما افراد کردید و لغتکم
 و فرارگت علی ذلکم بر اینکه کنیم اصیری عهد بر حقی که بدان و ناکند قالوا اقرنا فاکتند انشان از با کوریم و مشاق بدین مینم
 قال گفت خدای فاشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله و انما یستدبر ابرام خود و انا و من نیز که خدایم معکم من الشاهدین باشما از کواهانم
 بر این اقرار و کواهد شد حق تویی بر منم که بر کرد و اعراض کند از ایمان آوردن بدین رسول و حضرت وی کردن بعد از انکار کند
 انرا و شما را خود را فاول لک هم الفاسقون بر انکون انرا بر کنان ایشانند برین رفتگان از ذابره انما یاعمد بهما از انبغضاس و نیکه
 چون اصل کتاب علم محاسبه کردند و با او تو بر ابریم و مر اسرار از حضرت رسالت بر بند و هر یکی انبغض و ضایف کنند که ابریم ما اولی است انحضرت
 و نیز که خود و وضاد از دین ابریم بری اند ایشان در غضب است که ما را انی نیستیم بچگونه نور دین نو را نیکم حق توتم فرمود که انحضرت من الله
 یبعون اما انهم یکنند انما من جزا دین خدای طلبند که بریتانونا یعنی کواشان را که با غیر من خدا را فی طلبد و له اسمک و حال آنکه مراد
 کردن نهادن مرتبه فی السموات و الارض مکره در اسمان است مکره در دین است طوعا از روی غضب نظر در دلایل مستحق چون
 مؤمنان حقیقی که ها و از روی نفرین و کرام چون منافقان که بجز ضرب شمشیر اسلام انما انتم که کرده اند و یا از بلوغ اخبارات یعنی
 باخشا خود اسلام آورده اند مانند ملائکه و سایر اولیایان و ادب که لشکر از ان که سخن فرماتند و در تحت خذره او سبحانه و از ان کوزی خلد
 و نداد گفت که انا نکر بلوغ ایمان او کرده اند مؤمنانند که با اختیار خود ایمان آورده اند و وقتیکه ایمان نافع بود ایشان را و انا نکر بکره است او آورده
 اند کافرند که بوسه چون معاینه عذاب ببینند انما اند و سقند صد و الیه ترجعون و جو برای حق باور کراشد خواهد شد ای طاعت
 و کارهان و حضرت با خوانند یعنی همه شما روزین بدو رجوع خواهند کرد قل کوا عبده اصنا بایله ایمان آورده ایم بخدا که بیکاست در اند
 و بهیمن است و صفاتنا انزل علینا و کردیم بدانچه فر فرستاده شد بر ما یعنی قرآن و ما انزل و انجز در فرستاده شد علی ابریم
 و اسمعیل و اسحق و یعقوب و الاسباط را بریم و در برک و نبیرکان وی و کتاب ایشان همان صحف بریم بود بجز ایشان در
 شریعت او بودند و ما اولی مؤمنی یعنی و آنچه در ده شد بوسی توفیق است یعنی که انجیل است و التین و در پیغمبران دیگر خوانشید
 در برح داد و جیوق و شعبه که کتابها را اینها مانده بود من و بهیم از نزد پروردگار ایشان لا نفرقت جدانی نیکم بین احدیتم
 میان یکی از ایشان یعنی همه ایمان آورده ایم نه بعضی در بعضی بود و ضلای و تخلیع مسلمون و ما کردن نهاد کایم و فرما بر دار در همه
 او انفر و نواهی و من یبتغ غیر الا سئل دینا مکره طلب کند غیر از دین اسلام دین دیگر را فان یقبل منه بر مکره پذیرفته نشود ان
 از او یعنی خدای تم انرا قبول نکند و هو او و بواسطه تولا اسلام فی الاخرة من الخاسرین و در ساری اخره از جمله یا نکاران باشد بعد
 از ان در شان انما که بعد از قبول اسلام مرند شد تا پیغمبر بید که کیفیت طیدی الله چگونه راه نماید خدای یعنی بسیار و است که خدا را
 نماید قوما کفر و کبریا که کافر شدند بعد ایمانیم بر ایمان آوردن ایشان و در اکثر تفاسیر است که انما دوازده تن بودند که بعد
 از انما اسلام و قبول شریعت ایمان روی براننده بدار کفر شتافتند چون طهر بن اسحق و صارت من سوبله حقش ضیانه و امثال انما که بعد از انکه
 کربیده بودند جدا و شهید و ان الرسول و کواهی ده بودند که فرستاده خدای یعنی محمد حق است قول او صد و حاکم و الیما
 و مسلم بود ایشان ایها روشن یعنی قرآن که فصل و بلاغته و زیاده طاهر بشریت با سایر معجزات است کاینان و الله لایهتک العوم
 القالمین و خدای به نماید که و ستمکاران را که بجز عباد و جو با وجود ظهور دین اسلام بر ایشان از ان امرش کند و لک جرا و هم انکه
 مرقد با دامن ایشان ان علیهم لغت الله انک بر ایشان باشد لغت خدای و ان در دیت در حروف الملائکة و الملائکة و الملائکة و الملائکة

بخش اول

و شکان که بنابر آیه از ایشان ولسته همه مؤمنان که آن مذکر کردن ایشان را طلب کردن از خطای دینی ایشان از دست خود خال کردن و آنها
در حالتی که جاوید باشند و لعنه لا یتحقق عنهم العذاب سبک گردانند و انوار ایشان عذاب ذبح و لاهم یظنون و نباشد ایشان
که بهشت ده شوند بابت بی سوچ کنند با آنها از دنیا با افسوس عذاب کنند از ایشان از وقتی و وقتی الا الذین تابوا امرا فانما ذکر ذنبهم
و بعد تمام بوجوه نیت او بگویند و صدق کنند بر بیخبر از یقین که ایشان از بس نیکو گشته باشند ازین اسم و اصلحو و اصلاح از ثواب
اقتضای خود را فان الله غفور رحیم بر بختیکه خدای عز و جل تو به کار داشت بر ایشان آورده اند که بود در حالت بنیاد
ایمان از بدست آید از بدو در فرشتاد و کار بعد از تلاوت توبه کان روی همه نیت خداداد و توبه جود همه اینان از بار زده تن دیگر خواندند
از توبه با کردند این آیه در باره ایشان نازل گشت ان الذین کفروا بعد ان ایمانهم بدستبکه انانکه کار شدند انما بعد از رسول پس از
گرسیدند ایشان از انهار ایا ایمانم از دادوا کفر اگر با ده کردند که بر کفر بچند است و در آن بندند بر آن نقتیل توبتیم مرکز بید فرشته
توبه ایشان و اولئك و انکون که بر کفر با درود بیند هم الصالحون ایشانند که همان از طرف هدایت و ثابت قدم با برضالته ان
الذین کفروا بعد استبکه انانکه کار شدند و مانوا و اقم کفار و در بند دو حالتیکه کار بودند یعنی کافر بودند فلن تقبل من
احدکم پس ببول کرده شود از هم یکسان ایشان ملوا الارض کفبا که بر کنند روی بنیاد بر روی زنده و افسردی هر روز
چند مقدار هم از این جور که از آن مقدار زنده روی زمین را تا شرق و مغرب ما و ما را زنده اند و خدا تا عذاب ذبح بر خدا و قبول نکند
اولئك هم عذاب الیم انکوه که کار میرند و ایشان است عذاب دوزخ و ما هم من قاصرين و نباشد در این باره از ایری منندان
و در عذاب نادانان آورده اند که در دوزخ تباخ کافر از اجازت کرد و ایشان را گویند که اگر شما را بر می بینیم در بود خود را از آن
خردید گویند آری گویند تو که در این بخواستند اجازت دیگری اگر بچند بر عذاب است و ذبح ان الذین کفروا البکر ترسید صفت
میکند که آن کمال خیر است یا زنی که خدا که آن کمال سوره رضای او و عتبت حتی تفتقوا ایما حیوانا انکه نفع کند و صد هدایت
دوست دیدان مال با آنکه قوت ازاد طاعتی نماند اول که از او وقت بخیر الهی کرد باید یا جان که از او راه خداداد و بان بلا و طاعتی انصاف
چون این بر شنید از حضرت رسالت گشت یا رسول الله با غم و دم که هیچ چیز دست نماند از او که خواهم حکم کن و صفت نماند
خبر از او در میان اقبالی او ضمیمه فرمود و در نیکو حادث گشت سبوح دم که دست نون موال من است از سر خدا کی حضرت از ابا القاسم بن محمد
نقل که حضرت امام حسین علیه السلام از آن معنی از او پرسید نمرد من این در چیز داد دست میدادم و خودم میفرمایند ان قتالوا
الرحمة تتفقوا ایما حیوان و ما تفتقوا ایما شیئ و آنچه نفی کند چیزی خواهد اندک خواهی آید دست نماند و غیر آن
فان الله یعلم به کل شیء حق با غیر ذلت با نماند و بدانند خواهد دید با اتفاق در اربع زکون و اجابت بر دانت که
باید آنچه زبون سال باشد از برای آن زکون نماند چنان خواهد بود که خواهد شد مانند کوفتندان صحیح کونند عدا و اتفاق قضا این
کمال برین است اگر بر سر دست نماند است بر معنی است که بر کمال و کمال خیر است که دست نون مال خود و است بر سر دست که بر رسول ما
کجا فرمود که من بر علیه از هم قسم نمود که گشت که گوش شریک و سحر و جادو و عالج و نکر بر این بود رسول فرمود که دروغ نیکو گشته
بدر شریک از هم بر سر دست نماند است بر معنی است که بر کمال و کمال خیر است که دست نون مال خود و است بر سر دست که بر رسول ما
همه انواع خوردنیها بود حلال مگر زدن بی غیب را الا ما حرم اینها علی قبیلتهم که حرام کرد آید بجز برین خود و آن گوشت شتر
و شیر تر بود و انجنان بود که بنفوس انعام غرض شایان کرد که اگر خدا را نشاناد مده طعام و شراب کرد دست دارم بر خود حرام سازم حرام
و بر اشفاد گوشت شتر و شیر رود که دست برداشت بر خود حرام است هوذان متابعه از انما لانساب نمود و گفتند توبه بجز به انما حکم کرده
خون فرمود که در چنین است بلکه بنفوس آنها از آب نانو بر خود حرام کردید من قبل ان نزل الوهیه پیش انکه در فرستاده شود توبه و اگر
یهودان نکر این قول نمیکند قل یو با ایشان که قاتوا بالقریه قاتوهایما یاید و توبه بجز این بنفوس اینی که در دنیا خیر است
درا باشد نکر کند از گشته حیدان قین اگر استید ما راست کو یان یهودان با این دیری نکردند بجهت انکه میدانند که پیغمبر راست است
و ایشان دروغ میگویند ان ذری علی الله الکذب بر هر که از آنکه یهودا در حادی دروغ داد و طهر بجز هو میکند من بعد انک این
انکه ظاهر شد که خرم ان بنفوس بود نزار اعلام انیوب قاتوا لک ان نکر کتکان هم الظالمون ایشانند استکاران در هیچ خلقی از نزد انما
و سکاره باحق بعد از وضع آن بد توبه قاتوا لک بکون محمد صدق و الله راست گفت خدی در خیر خرم بنفوس صدق خدی راست گشت در کجه
انزال نمود و کتب شاد و آنچه دعوی میکند فاتبوا املا انهم بر متابعه کند کس از هم و درین درستی و احثیفاد و عالیست که
کند بود از هر کتلهای باطل بدین اسلام بنفوس تابع دین اسلام شوند که در اسلام ما بر هم است تا خلاص شوند از ان ملک بود که از ان غیر دانند
و محرم کرده اند بجز خدا بجلا ان حکم کرده و ما کان من المشرکین و بنو ابرهیم از شر ان قاتکان و بدانند که صحیح است پیغمبر صلی الله علیه و آله
متقدم بود بر هر عینه ایشان با حق و لیکن شریعه از موافق شریعه بر هم بود و خدا حق فرمود تا بنفوس املا انهم و پیش از نبی بطریق امام
خواب در اسلام ما بود آورده اند که بی با انما من خلدا کردند و با انکه برین با انما من یو کنند که بیت المقدس منبر است مسلمانان گشته
که کعبه فضل از ان و قل بیت صحیح الیانس بدوستیکه از آن خطه که در دست کنین مخرج کرده شد از برای مردمان از ان یاد کنند انما

حق بر سر

الغرائب

بیگانه و غیر متعارف است و در مکانی که او حاضر است شوق است و لذت بسیار است و آن را که در آن خواب شد و او برین بنای
 آن فرموده و در رویه صبح نماز که پیش از آن در موضع آن خانه بود که از آنجا میگذشتند و ملائکه طوائف میگردیدند چون آدم بر زمین آمد
 شد که در آنجا خوابید و ملائکه او را در آنجا ملائکه از آنجا آمدند و ملائکه او را در آنجا ملائکه از آنجا آمدند و ملائکه او را در آنجا
 که نور و آب منع کردند که در آنجا خوابید و ملائکه او را در آنجا ملائکه از آنجا آمدند و ملائکه او را در آنجا ملائکه از آنجا آمدند
 عالم منتشر ساختند که او سحرخانه اول خانه کرد زمین بنا کرد که در آنجا خوابید و ملائکه او را در آنجا ملائکه از آنجا آمدند
 کج و عریضی با او در رویه آمد که هرگز نشد که در آنجا خوابید و ملائکه او را در آنجا ملائکه از آنجا آمدند و ملائکه او را در آنجا
 دنیا است و تکوین خواتم کعبه برای می کند با عبادت اول دنیا و آخر آن و هرگاه طواف کند که در آنجا خوابید و ملائکه او را در آنجا
 و شادانند و میراث در عالم این است که قبل از این است و بعد از این است و در آنجا خوابید و ملائکه او را در آنجا ملائکه از آنجا آمدند
 مقابل سند فرمود عبادت در آنجا خوابید و ملائکه او را در آنجا ملائکه از آنجا آمدند و ملائکه او را در آنجا ملائکه از آنجا آمدند
 مرغی در بالای آنجا خوابید و ملائکه او را در آنجا ملائکه از آنجا آمدند و ملائکه او را در آنجا ملائکه از آنجا آمدند
 مانند اشیاء کثیر از غنای آنجا خوابید و ملائکه او را در آنجا ملائکه از آنجا آمدند و ملائکه او را در آنجا ملائکه از آنجا آمدند
 می شود هیچ مرغی و مسجد الحرام سر کین نماید و در آنجا خوابید و ملائکه او را در آنجا ملائکه از آنجا آمدند و ملائکه او را در آنجا
 نماید که هیچ کلام با دیگران راجع نمیکند و لیلیا الله شرب در حواله آنجا خوابید و ملائکه او را در آنجا ملائکه از آنجا آمدند
 او نفسی موضع ایستاد بر زمین است است که اثر قدم حضرت بر آن و این ایستاد بر زمین است است که اثر قدم حضرت بر آن
 دویم باغی ماندن او در آنجا خوابید و ملائکه او را در آنجا ملائکه از آنجا آمدند و ملائکه او را در آنجا ملائکه از آنجا آمدند
 پاهای کعبه با جنت است که در زیر قدم خود نهاد تا بالای این پاهای استور کرده دیوار از پلنگ گردیده و قدم او در آنجا خوابید
 ابوجوز نامی در آنجا خوابید و ملائکه او را در آنجا ملائکه از آنجا آمدند و ملائکه او را در آنجا ملائکه از آنجا آمدند
 مقدور بود که هر سال در آنجا خوابید و ملائکه او را در آنجا ملائکه از آنجا آمدند و ملائکه او را در آنجا ملائکه از آنجا آمدند
 ان وقت کند بی محبت ما هیچ نفع بدد نرسد و بدو نرسد و در آنجا خوابید و ملائکه او را در آنجا ملائکه از آنجا آمدند
 و غایت یعنی هرگاه که این کعبه باغی نماید و در آنجا خوابید و ملائکه او را در آنجا ملائکه از آنجا آمدند
 بخورد و غیر این و از غنای آنجا خوابید و ملائکه او را در آنجا ملائکه از آنجا آمدند و ملائکه او را در آنجا ملائکه از آنجا آمدند
 یعنی اعتقاد داشته باشند همه آنچه خود هر چه واجب کرده ایم این کعبه از عذاب دفع و بقیه علی التماس و در آنجا خوابید
 بر مردان حج بیت خانه کعبه در آنجا خوابید و ملائکه او را در آنجا ملائکه از آنجا آمدند و ملائکه او را در آنجا ملائکه از آنجا آمدند
 متحرک است و وجود دارد و در آنجا خوابید و ملائکه او را در آنجا ملائکه از آنجا آمدند و ملائکه او را در آنجا ملائکه از آنجا آمدند
 محسوس شود و سن کفر و مکرم و در آنجا خوابید و ملائکه او را در آنجا ملائکه از آنجا آمدند و ملائکه او را در آنجا ملائکه از آنجا آمدند
 عالمی است که در آنجا خوابید و ملائکه او را در آنجا ملائکه از آنجا آمدند و ملائکه او را در آنجا ملائکه از آنجا آمدند
 میخانه است که در آنجا خوابید و ملائکه او را در آنجا ملائکه از آنجا آمدند و ملائکه او را در آنجا ملائکه از آنجا آمدند
 با آنکه این عالمی است که در آنجا خوابید و ملائکه او را در آنجا ملائکه از آنجا آمدند و ملائکه او را در آنجا ملائکه از آنجا آمدند
 و عشرم بود که در آنجا خوابید و ملائکه او را در آنجا ملائکه از آنجا آمدند و ملائکه او را در آنجا ملائکه از آنجا آمدند
 که نماز می کند بگذارد و در آنجا خوابید و ملائکه او را در آنجا ملائکه از آنجا آمدند و ملائکه او را در آنجا ملائکه از آنجا آمدند
 علی بن ابی طالب که در آنجا خوابید و ملائکه او را در آنجا ملائکه از آنجا آمدند و ملائکه او را در آنجا ملائکه از آنجا آمدند
 است و در وقت ذکر بیت الحرام نموده و بیاض قتل آن در آنجا خوابید و ملائکه او را در آنجا ملائکه از آنجا آمدند
 قل ایها النبی انزل الینا آیتا کما انزل الی سائر الرسل انزل الینا آیتا کما انزل الی سائر الرسل
 و آنچه غوی میکند و در آنجا خوابید و ملائکه او را در آنجا ملائکه از آنجا آمدند و ملائکه او را در آنجا ملائکه از آنجا آمدند
 حق و تکوین بایات حق و شمار این جوهر را خوانند و قل یا اهل الکتاب له قصدا و قد عرض بسبیل الله بکوا الی اهل الکتاب
 باز می آید مردم دارا حق که درین اسلام است و منع میکنند من امتی که گویید بخدا و درین حق را قبول کرده مردم را برایتان و در آنجا خوابید
 اگر بود آن ایثار بیکش خود میخوانند تبعونها که طلب میکند از خدا و عموما یکی با بنویسند که نلیس میکند مردم او در آنجا خوابید
 ایثار که در آنجا خوابید و ملائکه او را در آنجا ملائکه از آنجا آمدند و ملائکه او را در آنجا ملائکه از آنجا آمدند
 و حال آنکه شما گویید که در راه است این را از دست ابراهیم بقوله ان الله یفعل فیما یشاء و الله اعلم
 و حضرت زینب می کند و البته شمار بدران سفر او فرود آمده اند که شمارش نپس بود و در آنجا خوابید و ملائکه او را در آنجا
 افتاد و بعد کوی نماز و در آنجا خوابید و ملائکه او را در آنجا ملائکه از آنجا آمدند و ملائکه او را در آنجا ملائکه از آنجا آمدند

حسب زنیان بودی شمس چون آفتاب و در سواد ایشان بدید انش حقت حسد مسینه بر کینه او بر افروخت شعوی را کنت نادیدنیان ایشان
از واقعه بیاض که در غیبت بود مینا ایضا در مینا اندازد فصد که در مینا تیغ زدن کفر فخر بریل تیل ایضا نازل شد و حضرت رسول در مینا
مکره در آمد فرمود که با وجود آنکه در مینا شمام داعیه در هم جاهلیت نانه می کیند بشنود که خدای تم چه میفرماید این ایضا در ایشان خواهد
ایشان است غنا کان سلاحها بر بختند اشک بران بکد بگرداد و کفار کوشند دانسته که کفر با حق بر نداد ایمان بکرم و از کورند خاتم با ایشان
بانیو خطاب کند که یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید این تطیعوا فرقیان الذین آمنوا و اتوا الکتاب کفرمان
برید که می زیورود که شمس نفس با صحت او نیده بر دوزی کم با زکوز اند شمارا بعد ایمانکم پس در بان کورید که شما بدین اسم کافرین
ناکرید کان اگر مشابه شمس متا بنما او کیند فرزند سازند شاد او کیند تکفرون و سبکونه کافر می شوید و انتم مثل علی علیه السلام
الله و حال آنکه شما اید که خواندای خود بر شما اینهای خدا که فرات و قیام رسوله و در مینا شامات رسول خدای او من تعظیم بالله
هر که چنگ اندازد بر خدای فقد هدی بر بختی که زاه نموده شد الی صیرا ط مشفقتم بکوه زانست و لا محاله بر رضایت آمد
مردیت که شلته ایم و می سفند زان خرمی بر یکدیگر مفاخره کردند و نیت حساب این مفاخره بنماز غر بنماز که کیند خرمی گفت که
رسول خدا میگوید میزند ماز ذوقه شمارا از عالم بر میافد اینهم ای می گفت که پیش از اسلام از میم ما میخواستند که برین آید بر ما نعره بمقاله کینه
این خبر بیشتر رساله می کشد و او را در هم در کرد و در میانان خبرتلا این بود که یا ایها الذین آمنوا ای کور کورید کان از
اوس مخرج و غیرم اتقوا الله حق نفایه بر رسیدن خدای چنانچه بر او در نیت از او ان قیام نمودنک بواجب و اجتناب از غیر
از ای عبدالله سلوات الله علیه منقولست که معنی آنست که فرمان برداری خدا کیند عیبا مودیدید فکر کدای و مشغول شوید و بنویسید که
او اشتغال نماید در هیچ وقت از او قافل شوید و لا تمونن الا و انتم مسلمون و میباید کرد دعائیکه شما مسلمانان باشید مردانست که
همیشه بر صفت شما باشد حضرت رساله بعد از تلاوه آن بر فرمود که اگر قطره آن در قوم درونخ برود من چکد زندگانی بر اهل دنیا بلخ شود پس چه
کون بود حال آنکه که هر طعام او در آن روز از آن بود پس باید که با صفا اسلام از دنیا رخله کیند و لغتصوا بحبل الله و چنگ در زندگانی
خدای که در دنیا محکم است جمیعاً دعائیکه بر جمع باشد بان مکر دست بان در زندگانی هرگز در دعاء ملا که میفند بر او موانع حضرت رساله
و انتم ستوا لله علیهم در جمع حالات و مفر چنگ در دنیا انما اتبعوا الحق من الله انما اتبعوا رسول الله من قولست که هر که در صلح
فرمود که ای مرد مسلمین بر هم و در مینا شاد و بخت من میگذاردم اگر منتک بان مرد و شونید هرگز گراه نشوید که یکی از دیگری بر کتشت یکی گناه
خداست که در مینا نیت نرسد گذاشت از اسمائنا زین دریم اهل من هرگز برین مرد و انهم جدا نشوند تا آنکه تر حوض کورین در سنده علی بان
از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده که انحضرت فرمود که ما ایم جمل متین که حوقم دو کلام مجید فرموده و لغتصوا بحبل الله جیباً و لا تفرقوا
ویرا کیند شونید ان طریقی حق بوقوع اختلاف در دنیا حق هیچ اهل کلب بلکه جمیع و متفق باشند بر ایمان و مذا و مکر کیند بر طاعت و ترک عیسایان
روایت کرده که در روز و بخت حضرت امیر المؤمنین بودیم و اس مالوت را که سره شایا و مشهور بود و جاتلیق را که امام تره میان بود نزد حضرت
علیه السلام و در مینا حضرت امیر مری بر اس مالوت کرد و گفت میلد که جووا بعد از مونی میفند فرم شدند گفت در کتاب کرم و بکوم فرمود که نصرت
بر تو باد چه نوع امانه تو میبکشی که هر گاه مسئله از تو بر میسند نکوئی اگر ان کتاب و خسته شو باید و دند تو بر خواهی کرد پس بجایلیق نگاه کرده
فرمود و میانان مجید فرم شدند اند بعد از عیسی گفت جمل بیج فرم گفت در دفع میگوئی بخت که من تو ریزد را بر او میدانی و انجیل بران
تواتر مونی میفند و یکفر فرم شدند اند مناد ایشان ها لکنه و یکی با می و اینها امانند که خونم فرموده و من قوم مومنی تره کیند ان با الحق
و انتم عیبی زین و مناد و در فرم شدند یکی از ایشان استکار است باقی ها لکنه و در باره انما فرموده که تره عینهم فیض من الحق
نما عر تو ان الحق و انم مطلق همفند و در فرم شوند یکی از ایشان دستکار باشند و باقی ها لکنه و انفر فره ناجیه حق و در شان ایشان فرمود
که و من خلقتنا انما یقینن بالحق و یقر یقینون و هم شیعی و انما شیعه من خلق الله حضرت نبوی که حق با علی است علی با حق است حق میگرد با علی
هر جا که علی در میکند یعنی هر دو لازم یکدیگرند و از هم جدا نمیشوند و لازمی کند با آنکه حق هم با شیعه است و غیر ایشان باطلند و نیز فرموده
کرد و باشد که انم بر مناد و سر کور شوند یکفر از ان دستکار باشند و باقی ها لکنه گفتند یا رسول الله فرم فرجه ناجیه گفتند فرمود که اهل
بیت من و اتباع ایشان و بعد از ان گفت مثل اصل بیت من مثل کشتی نوح است هر که در ان نشاند عرق بخان نایت بر هر که منتک با اصل بیت
شور و عبت ایشان و در در بطریق ایشان و در دوزخ و دستکار باشند و هر که دست بر حبه ایشان نزند بر مینا ایشان نرود در آخره
دیانکا و باشد بکاز و زنج کرفند کرد حاصل کفر حق میفرماید که از دین حوض فرقی می شوید و از کور و اید کیند نعم الله علیکم
نتمه اخذنا که بر شما لطف فرموده و از جمله هدایه و توفیق است طبر اسلام و اتباع هر که مویج لفته شما است بیکدیگر و محبت و در نید در
را خدای بر ما دین تمه کیند اذ کنتم و قیتکه بودید نما اعتدال دشمنان در و ما جاهلیت فاکتف بر خدای لفر داد و انما نشت محبت را
بین قلوبکم در مینا دلهای شما نایب کیتا سلام و میبند سید الامام علیه افضل السالم نزاع و خلاف از مینا شما زایل کشت فاصبحتم بیعجه
اخواتنا پس بر کیند بر خدای بر ان یکدیگر یعنی شما و در ستاهم شدند و بر ان داند خوی کدیکر شدند و کنتم و بودید شما در زمان
خلاله و جهاله علی شفا خضره من الشار بر خاد کوزالی از انش یعنی تره نیک بان رسید بودید که در دوزخ بجهت کفر و صلا از در اید

الاعمال

چرا که در حال کفر نیک به ما برسید و در دوزخ می افتادید فاقصدکم فیها پس در میان خدا شما را از انعاما ان من میمنتی اسلام و ایمان کنان که
مجنبا که پیش از آن حواله شما از عذوة قدیمی الفی محمد دینی یسیر الله لکم ایامه میسکند بر شما ایته خود را لعنکم الله و ان
ناباشد که شما را لعن باشد یعنی چه که شما مستکار شو از عذاب بگردید و سبک بواب برسد و لکن ضیق و باید که باشد از شما آخر
که در میانان میدعوون فی الخیر بخوانند و نماز را به میگویند یعنی باسلام و یا میفرستد با المعرفین و غیره اینست که خدا و رسول بان
انکرده و قهون عن المنکر و باز در نماز از فضل ثابت که حقیم و پیغمبر از آن غنی کرده اند و اولشک و انکرده که امر بگوید
میکنند و غنی از منکر هم المفضلین ایشانند در مشکادان یعنی مخصوصا بنام رسکاری از حضرت رساله ام مرویت که حضرت مردمان
الفا انکه بیشتر از مردمان امر معروف کنند یعنی منکر نمایند بر هر کار نوبین ایشان باشند و هیچ ابلاغ از حضرت امیر المؤمنین مرویت که نزد امر
معروف میکنند یعنی منکر که اگر نزد آن کیند ظالمان بر شما حاکم و مرتجعید شما را کیند بدفع شر ایشان کیند و خدا خواهد که نکند و لا تکتفوا
کالذین تفرقوا و نباشید مانند آنانکه تفرق شدند چون بیوز و ضاری که هر یک چند نفر شدند و در شمن نوز و دیگر و اختلاف و اختلاف
کردند و درین خود اما بعد از اینست که از هون موسی و انما صفا بعد میسکند سال از دفع غنی اختلاف و دنیا ایشان واقع شد من بعد ما
جاءهم الیبتات از بر آنکه آمد بود بدایت عجم و دشمن در کتاب ایشان که موجب اتفاق ایشان بود بر تو خیر صدق اخوت و اولشک
و انکرده و مخالفه کنندگان در رسول بن هم عذاب عظیم است ایشان از است علی بزرگ یوم تبیض وجوه در نیکه سفید شود و بیا و کثرت وجوه
سبک کرد و بیا فاما الذین اسودت وجوههم پس ما افانکه سبک شود و بیا ایشان حوام نوشتگار از آنکه تا از روی سر نشو که بند
که اکثرتم بعد ایما نیک اما کافر شدند از بر ما از بدن شما اند و قوا العذاب بما کفتم تکفرون پس بحیث مذکور و ذاب آنکه
بودید که کافر شدند از بر کفر میدن مراد اصل کتابند که پیغمبر نکوریدند پس از آنکه با او کفر جلد بود و بدین صفت و بتل از صفت از حضرت
امیر المؤمنین روایت است که سر اصل بدینند بعد از حضرت رساله ام و تعلقی در نفس خود از حضرت پیغمبر روایت کرده که فرموده که سوگند بخدا که خبر
من میدنند از آنست که البته وارد شوند برین بوکنا و خوش کوز بعضی از اصحاب من چون ایشان را بر زمین خا الحال ایشان از نزد من برانند بدین
بودن گویم که اینها اصحابان منند گویند که تو میدانی که از پس تو چیزها احداث کردند و بعد نمودند پس بدینست که ایشان را کشتند از دین رسالت
شدند و اما الذین ابصت وجوههم و اما کانی که سفید باشد و بیا ایضا یعنی مؤمنان که بر سرع خانم الایمان و اما کانی که سفید است
الله جل جلاله نیز باشد یعنی نیکه الله پس باشد در خدای منی بیدر تو اب بخدا هم این سفید و بیا یعنی فاما الذین دعتهم خدای که بشارت
مانند کنند نیک آنچه که شایسته احکام و عدل و عدل یات الله ایضا خداوندان تملوها علیک بچونیم از بواسته می بر تو
ما یجوز دعواتی که در دین خوانت که هیچ شبهه و در استی و ستوان نیت و ما الله یزید ظلما للعالمین و بشارت خدا که خواهد که بسبک
از تو خود بر جن و انس یعنی بر ایشان است بکنند نفس ثواب بپر معفو و نغزاید و لله ما فی السموات و ما فی الارض مراد از استی
و اما ما هادیه در زمین است و الی الله ترجع الامور و ربکم خدای باز کرده شود همه کارها پس جزا میدهند که با آنچه عده داده و
میدنموده فرست که مالک جن و انس بود که در عالم بود و در عالم کثرت است که ما از شما بهتریم و درین ما از دین شما خوشتریم
ایضا فرستاد که کتم سفید است ای از محمد خیر است پس کرمی که از عا عجب الخیرت للشیاس بیرون و دعه شد اید از برای در عالم ایضا
را بره راست دعوی کیند خیرت این که در این سه صفت است که نیالیکند فامرفون بالمعرفین سفید است بر هر چیز نیکه شرع فرمایند است و
قهنون عن المنکر و میسکند از هر شرعی طری کثرت و ثمنون با الله و میگردید بخدا بر وجه تاملتور سوخ فایض این دو ضم از ضم
اول با آنکه حقان قدیم این فتمش بران دو ضم محمد دلالت بر آنکه ایشان امر معروف میکنند و غنی از منکر بخدا میاورند و بعد حقان اول
دین در تفسیر اصل لیت مرویت که این ایضا است در حق امه مسومین صلوا الله علیهم و فایضا ایشان که شیخا صالح ندانن روایت کند
که اسف بر شما نزد حضرت رسول آمد که گفت یا رسول الله بخوام سبک شوم فرمود سبک چیست گفت در خواب بیدم که قیامت برخواست و در میان
دو مقام سبک باشد از کرد و بیدم دست یا سفید بر سر ط چون برق چسبند کین شدند کفتم ایها الله فرشتگان کیند ایشان است
محمد اندم از جنابین زنجیر شد پس رسول اسلام بروی عرض کرد و اسف من است شد و از حضرت رساله ام مرویت که فرمود اول فاسم بر
بهشت و دنیایم بر بیچان حرام باشد و ناصی باید داخل نشود بر او صیاری حرام باشد و ما اقمه من دنیایند برها بر دیگر حرام باشد پس روایت
کند که من با پیغمبر بشعبی سبکم از ای زان بیرون آمدن در آن نگاه کردم مردی را دیدم که در دوزخ درختی نمانی کدان در این دنیا میگرد
که مرا از آن مرجمه کردن که بر ایشان رحمت کرده یعنی از عجز من بیامدم و رسول و از خبرم فرمود بر و دار را بگوی که رسولم فر اسلام بیست
و میگوید که توحید کیوم بیامدم و بیامدم و افدا کتم گفت رسول از من سلام بر شما که بر او است حضرت خدای و دعوات می کند که او را
از آن تو کرد اندانن بیامدم پیغام حضرت خیرم بکند و ایند یعنی معاذ فرمود که بر این ای مدح است محمد است و خدا از کرم خود و او ندارد که
فوی که مدح کرد ایشان را بعد از نفع برسد از آن فرمود که و لو امن اهل الکتاب و اگر ایمان نداشتند فی سبوت محمد و قران و سایر
اینچنین خدا او را لکان خیر لهم هر نیکه باشد اینها او در دوزخ برایشان از او دنیا را خورده بر این کیند و کفر و عناد و بر او کفر
همه آن نجاشیا بندد دنیا از فضل عارف و پیغمبر و در نوز از عفو و در سبک بخیرت منهم المؤمنون یعنی ایشان که روید کنند

به عهد کتاب یعنی عبدالله سلام و احیاء او از عهد که پیش از اسلام رسیدند نجاشی تابع او از نشاء که ایمان آوردند و اکثر هم الفاسقون
و بیشتر ایشان بیرون رفتگانند از قریان خدا و رسول و معاندان در کفر و عناد و از معاندان و غیرت که چون کعب بن لوی و یار کاتب
نزد عبدالله سلام آمدند ایشان را بر اسلام آوردن ملائکه کردند و میگردیدند که آن حضرت و کعب بن لوی و سایرین را با هم میگردیدند
یعنی مانند طعن در اسلام شما و دعوی شما بکفر شما و انفعال خود ترسایتان و آن یقیناً فلولکم و اگر کارزار کنند با شما بگویم الا دیار منیر
بر گردانیدند شما را بر شما و غیره و وقت هم که آن حضرت و آن یقیناً فلولکم و اگر کارزار کنند با شما بگویم الا دیار منیر
فرموده یعنی نصیر و یونس و غیره و وقت هم که آن حضرت و آن یقیناً فلولکم و اگر کارزار کنند با شما بگویم الا دیار منیر
ضربت علیهم الذللة وضع کرده شد بر هیودان خودی مذلت از مد نفس مهال با مد با جزیه و بقیه سوسه که پیوسته از اسلام خویش
بر عیور میل زدند پس ایم مذلت برودند اما نفیوا امری که یافت شد در الا بحیل من الله لیکن ایشان از اناری دهند نمیکند
بعدا خدا که متول جزیه است و حبل من التامین و عسکار مؤمنان که امان دادن ایشانست و باوا الغضب من الله و باوا کشتند پیوسته
انخد یعنی سزاوار غضب خشم الهی شدند و ضربت و زده شد از کت علیهم الشکة برایشان در و شیوه اختیار و از اینجا است که اکثر
لیون بقره خانه گرفتارند و آنها که توان کردند خود را در پیش میمانند تا محفیف جزیه ایشان کنند و ذلک این ضرب ذلله و سنگند و رجوع ایشان جز
حق با آنها کما نوا اب است که بودند از در کفایت کفرین یا یا یا الله میگردیدند با اینهای خدا که قرابت با حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله و یقیناً لول الا نبیاء یعنی حق می گشتند یعنی بر با حق یعنی همچنانکه در نفس لا مریتل نبیاً تا حق است اعتقاد ایشان نیز پیوسته
حق بود ذلک با عصوا این کفر و متولد بود باین بود که فاسقانی کردند و کما نوا العیدون و بودند که در کشتند از عهد خدا و از
او بر نواهی رسده اند که چون عبدالله سلام و یاران او در کت سلم در یافتند هیودان زبان طعن کوزه گفتند که ایشان را امرای قوم ما اند
خدا و ما کردند باید که لیسوا اینست و مؤمنان املا کتب سوا او مساوی با کافران ایشان زیرا که من اهل الکتاب امر از اهل کتیب و
اند قاطعاً باید بود در اسلام و بر اهل نواهی بتلوان یا یا الله میگردیدند و از آناء اللیل و هم یعنی در آن دو ساعت شب
انکه بخوابی گشتند خدا بر امر قرابت در نماز و سجده و تلاوت قران می کنند و سجده تلاوت بجای می آورند و یومنون یا الله یا منیر و خود نیز
لغی و صفا از یعنی شایسته بودند در آن و ستم نرند از آن و الا یوم الاخر و صدق می گشتند بر دین فیلتر بر وجه دایم و شایسته و با مریون
بالقریب میفرمایند خلق با صدق محمد و یقیناً لول عن المنکر و لیسوا کذب بی غیر یا از همه نهیات و لیسوا عورت الخیر
و عیبتانند و بگویند یعنی کذب است در شرع آن نماز و دوزخ و غیران و اولئک و انکر و کما کور شدند از منیر الخیر
و جمله شایسته گان مذمت با کاتب بن خدا و رسول از ابو عبدالله مرتبک خاغانیکه در آن نماز شب گذارند و تلاوت قران کنند و مشن
در خشت است مرهل سماها از اینجا که ستانگان با مثل زمین و بعد از آن فرمود که بر شما باد که نماز بگذرانید که است پیغمبر است
و شما صالحانست در آنست در دعوات زمینها شما و حضرت رسالت فرمود که در کت با در ضعف هر شب بجز آنست که در تیار و نجر در اوست
و اگر نماز شب بر آنست شایسته بودی هر انبه بر ایشان فرمودی در خبر است که حضرت خطاب با میرالمؤمنین کرد و فرمود که ای علی بر تو باد که نماز
شب بر برای تو و این کلمه را سه بار بنویسد و نیز فرمود که هر کس بسا که از در نماز شب روی میگوید و ما یفعلوا من خیر و آنچه میکنند
کار نیکو قران کفر و در هر مرکز سباده شده میخوانند و ثواب اعمال شما خواهد رسید و ضایع نخواهد شد و الله علیه بالقر
صدای فاست با حوال بر هیودان و ایشان را بر شما بلند درجه از چند خواهد داد و بعد از وصف مؤمنان بیسالم کافران می کند
میفرماید که ان الذین کفروا بعد استیکه انما کان کافرین و بعد از آن که کتب شریف و صحیح او لول یعنی عنهم مکره باز نماند
و ایشان امواتهم مالهای ایشان که بر شوق می گردیدند باید صد بار هم باها است که هر خود را منیر تحمیدان کرده اند و الا اولادهم
و فرمودند ان ایشان که بمذیشان خوانند من الله شمس ان عذاب خدا خیر بر که یعنی هیچ چیز از اموال و اولاد نفع با ایشان نماند
را از عذاب بمانند و اولئک کانوا اصحاب النار بازان و ملائکه از در خند هم فیها حال لول اینست که در آن امر باطل باشد
مثلها ینفقون مثل بجز من می کنند خود را بر عملی خود و یا ابو منیر و اصحاب او که در عجب حد کتاری گشتند یا آنچه بر یاد در و شایسته
دهند فی هذه الحیوة الدنیا در این زندگانی دنیا کشتن بی مانند دیت که فیها صبر در آن باشد سرای حنت اصابت حرفت و
رسد بکت ذواتوی که بشر است و متاد اتفاق بر یا ظلموا انفسهم استم کرده اند بر نفسها خود تا هلاکت بر هلاک و نابود گردانند با
کتب یا از این عفو و نکال ایشان تیر فرموده اتفاق ایشان را بجز در عفو قهر الهی و تا جبر ساختن از ابد سر و وجه شیب ضایع ساختن
ان و ما ظلمهم الله و ستم نکرد خدای بر ایشان در ضایع ساختن نفق ایشان و ثواب ندادن بران و لکن انفسهم ولیکن ایشان بر
نفسها خود بطلول استم می کنند بجز کردن علی که بان مستحق عفو شد اند از معصیه بر یا او کرده اند که جوی انصاف کار هیودان در و نبی
کردند بجز خودی که میلان ایشان بود قبل از اسلام قوم ایشان را از آن می کرده فرمود که یا ایها الذین امنوا ای کرده کردید که لا یخجلوا
بجلافة من و نیکم فرمایند در و خالص و صفا محض و غیر مؤمنان که از ایشان جبر شما اند بطانته کسایت که بجهت اعتقاد تمام بر او را باطل
خود را با او در میان گذارد و تا آنها خود را با او گردید پس منی دست که در آنها پنهان خود را بلیهود مگویند زیرا که لا مال لولکم

الاعتقادات

تفسیر میکنند ایشان درباره شما خبا لا باهی و انادیکر ای دایمی ایشان پیوسته نمیدانند که شما را گواه گرانند و در او مانعند و دست دارند
من ضرر و مشغول و بیست شما را قدر بدت انحصار و بختی که اشکارا شدت دشمنی یعنی علامه و ذوق ایشان ظاهر من اقول اولها از دستها
ایشان بر بخت بسیار بی بضاعت و عذر ایشان ضبط خود نمیتوانند که از زبان ایشان صادر نشود و ما شخصی صد بودیم و بجزرهایمان
و لهذا ایشان از کمال بغض شده اند که اکثر بزرگواران بیشتر از آنچه بر زبان میرشد بجزر بر زبان ایشان ظاهر میشود بی اختیار ایشانند
قد بدت انکم الایات بختی که بیاید که برای شما ایضا که دلالت میکند بر وجود احدی در دین و دوستی نمودن با اهل ایمان با کافرین
ان کتتم تعقلون اگر میدانید که بختی که در دست است کفار عین ضررات و سب خشم بر و در کجا و آنست ها اگاه باشید با انبیا
و با اعدای خود دوستی کنید که اگر چنین کنید آنرا اولها انکره و اخطا گار باشد بجزر و نه دوست دارند ایشان را و لا یحبونکم
و دوست نمیدارند ایشان شما را و دوستانند که شما را از دین خود بکنند و انکه شما اگر با ایشان دوستی کنید مثل ایشان باشند
کفر معتبره و تو مومنون بالکتاب کله و ایمانیا و دهه باشد بکلیت خدا و اذ القوم و هر گاه که درین راه گریز باشد از
کافران بدکشی که اندیش تا لوا امثا گویند که در ایم بر بصره و نوب دادن شما و اذ اخلوا و چون با یکدیگر نوبه کنند عهتوا علیکم
الا فامل غایب بگردد بر مشغول شما سرهای انگشتان از این العیجا از غایت خشم و کینه که با شما دارند قل بگوئی عهتوا علیکم بپسند
بخدمت خود یعنی خشمی در برابر که از جانب مؤمنان رد کردید خدا از آن مایه که در اندوا توسط نفوس مسلم و قسط مؤمنان بر شما انکه در شما را با خدا در یابد
و بان عینت و خشم شما را بعبادت کفر کردید ان الله علمه بدرستی که خدای ناست بدان کس در بدان سینما و طایفه شما
و شما را بدان سزاوارند و عذر ایشان با شما بر توبه رسید که اولی منسک حسته اگر برسد شما خشم و عینت چنانکه در حرب مایه بود
سوف هم بدید ایشان را در وقت شوق و ان تصینکم مسینه و اگر برسد شما از غیبه ای چنانکه در حرب بعد واقع شد بفرح و ایضا
خوشد که در فرخنا از گردن بان و ان نصیرا و اگر شما ای مؤمنان بکنید بفرح با یکدیگر منافقان یا از انکار و تقوی او بر زمین برانند
ایشان و با از جمیع کافران بر زمین لا یفرحکم کیدهم شاشا ضریبکنند شما را مکر و حیله ایشان هیچ چیزی و این تفصیل است که داشت خدا
شما را از ان الله بما یعملون بدرستی که خدای بخیر بگذرد بر منقوی غیرن محظا رسیده است بکلیت نمودن و احاطه کند بجهت ان پس
بجای از ان خواننده و چون خرم فرمود که اگر بر منقوی و اشعار خود سازید حیل و مکر کفار ضریب شما رسانند و اگر غیر ان خدا و رسول بر یک
خبر بشمارند در عین انصاف نیز از ان فرمود و در واقع خدا که بجزرهای غیر ضریب شما تا نرسید و کف و اذ غدت و مایه کنای
نماید که چون باند بر رفتی من هلاک از من خود که خانه غایت بود و انما سوال بود سه سال از هجرت گذشته بخواه المؤمنین فروری
اوردی و مؤمنان امقا عدا لک فیما لک و طایفه ایشان را در دنیا کارزار در میان شما برای ایشان موافقت و مقرب میگردد که هر کدام در
صفت ان که در باستان در وجه موافقت شاکت و دهند و الله متمم و خدای شوال قول شما را که در با بجزر از من و نوبت زان می کنید
علمه که ان است نینها شما و صفت فساد و اعتقاد هر یک از شما و سب غرزه احد بر ایه منقول از ان عباد الله ان بود که چون واقعه بد واقع
شد که بر منقوی کند و هفتاد کس را از ان کشته شدند هفتاد کس را نیز مسلمانان کشته شدند و هفتاد نفر از مؤمنان کشته شدند بوسیله
الله که سر در پیش بود کشتی مشرفین لشکر از قبایل بن فرهم اودیم تا انتقام از محمد و یاران او بگیریم پس سه هزار سوار و دو هزار پیاده
فرهم و زدند و از مکه بیرون آمدند و در حوالی احد فرید آمدند چون این خبر بگشتند احوال خود را جمع نموده از منقوی بیرون آمدند و در انجا
و عبد الله بر منافق با احوال انفاق از میتا لشکر اسلام بر کشته با کفاد و مؤمنان بوسیله بنو خازمه که از خروج و از من و جمله انصاف حضرت
رسول بود و چون دیدند که عبد الله بر منافق با اید کس برکت ایشان نیز ضربه کردند که بمیدیند بجزر کنند و نوبت الهی آمد حال ایشان
شد که تمام و در دیدند که بگشتند همچنانکه میفرمایند که اذ همت طایفان منکم با دکن که چون تصد کردند و طایفه شما که مثلنا
ان نقل انکم بدوی کنند و باز کردند و وقتی که عباد الله ان منافق با دکت و الله و ایم شما و خدا با و دکت و ان دو کس بود
یعنی توفیق ایشان داد تا تابع عبد الله ان شدند و یا معنی است که خدا ناست پس برانند که میشوند و توکل بر او میکنند و علی الله
در صفتی نبر غیره فلیتوکل المؤمنون پس باید که توکل کنند و مؤمنان ایشان را نصرت دهد از مؤمنان شیطان و خوف ترس نمکنا
الفصل شکر اسلام با سولت نام بودی احد در آمدند و مقابل لشکر کفار و منافقان شدند و غایز حوب کردند از ان کینه که از جانب کفار بیاید
پس انما بوطلمه طلح بود که لوی کفار بد است از بود حضرت امیر المؤمنین از ان کس خود و آمدند و در آمدند و ان کس بر طمن واقع
شد تا اخر حضرت شرف بر پیش آورد که نبر سر و با یک چشم و یک جانب وی بینداخت بجهت پیوست بر او دست او برداشت و بر فرشت
عالم شامتا از این نبری بزد و بکت غلام او که سولت نام داشت او برداشت و او سیاه لا و بود حضرت امیر المؤمنین استر با و زد دست شکر
بینداخت او را بر دست چپ کشت و از این بینداخت او انکون شاکت مشرکان منظم شدند و اهل اسلام در غایت ان شدند و تیر اندازان که کما
رضه احدی تعلق بدینست داشت با انکه فیما لکم فرقه بود که اگر غالب شویم با مغلوب بایند که از این موضع بجای دیگر فرود بر آمدند و از
عینت روی بگشود که گاه نهادند هر چند که عبد الله بیکر امیر ایشان بود مبالغه کرد و ان کس حضرت امیر ایشان را گاه که در اینجا رسید و چون
دهد ان کس را بگشود با عبد الله نوبت کرد و شاه مخالفه فرمان نبوی لشکر نبوی سید خال در این عینت علیه السلام و عکرمه برین جمله با جوی کس

آنکه بهمان شد بود چون رخت کوه را خالی بداند و اصل اسلام را مشغول غنیمت بر سر عبد الله تا خند او را با بارانش بقبل آورده از عقب لشکر
اسلام در ناخنده صفا ایشان را از هم بپاشید و خبر کفار بگوختگان ایشان رسید با کشتند و اصل آنها را فراد و بپاک کردند و هفتاد و ایشان را
مکشند و بگردوی بگردانند و بجوالی مدینه نرسند بصورتی که نرسیم که میدان می کشند و بجای آن رسول خدا نماید که حضرت امیر المؤمنین
و ابو جهمه انصاری سفل خیف در آن مهمل بلو جان نیز فرار کردند و امیر المؤمنین آنها نمایند و از جماعت کفار هر قوم که متوجه حضرت رسالت
می شد حضرت پیغمبر علی شریف را از آن دفع کن حضرت امیر المؤمنین متوجه آن قوم می شد و ما را زد و زد کاد این را بجا آورد و بدو رخ
و بوی بدمت زین خست جبرئیل فاذک گفت رسول الله اینک آن جوان مردی غایب بجهت آن که علی با تو بیای می آورد و ملائکه مقربین از جوانمردی
ان متوجه شد اند حضرت فرمود که علی از من است من از اویم جبرئیل نیز فرمود که من را شمام و شنید که گویند متکلف که لا سیع الا ذوالفقار
ولا فقی الا علی از ابو عبد الله فرمود که جبرئیل را در میان زمین و آسمان دید که هر کسی بوی بظلالش میگوید که لافقی الا علی ایسیفا الا
ذوالفقار و علی ابوفیم دو نفر خود آورده که امیر المؤمنین آورد و در آن کفار قریش معانله میفرمود تا آنکه هفتاد و هفتاد عتقا مبارک آن
حضرت رسید و با وجود این ملا ان مقام حوب منزلت نشاند و توری او را نیافت لهذا از آسمان نرسید لایف الا ذوالفقار و لافقی الا علی
حضرت رسالت نشانه بود که سنگی حواله آن حضرت کردند و آنرا بجهت ساختن این امر علیه السلام سنگی بلب دندان آن حضرت زد چنانکه لب
نیش دستان دندان رباعیه آن حضرت شکست شد بلبل بر او نسی بر او که محمد را کشند و این خبر بدین سید فاطمه و سر سیمه و حنین متوجه
آمدند و در محلی که شهابان و دلاوران کفار بر حضرت امیر المؤمنین کشته شدند و در همه ایضا غنیمت شد بلکه شتافتند فاطمه با حد رسیدند
بجمله حضرت رسالت اند چون دوی مبارک آن حضرت خون او دید بگویم اما در حضرت فرمود که ای فاطمه کوی می کن که حضرت عزت ما را بر کفاز
نست داد و بداند که شوهر تو آنچه بود داد کرد و حق هم صنادید و قریش بر دست بقصد رسانید حضرت امیر المؤمنین ذوالفقار و فاطمه را دو
این شهر را بیان که آمدن ما من و فاداری کرد و جناب زری کتاب معلوم القرب التتویه از قیس بن سعد نقل کرد که او از پدر خویش شنید که میگفت که حضرت
امیر المؤمنین میگفت که در روز احد شازده ضربت سخن بر رسید بود که در محاصره آن بر زمین افتادم بود میگرد و خوش بوی نزد من آمد نکند
مرا گرفت بر زمینید گفت که متوجه حوب شتافتند که خدا و رسول او خوش شوند ندان نزد رسول خدا رفتم و این صوره با وی گفتم فرمود که ای
علی خدای چشم تو را روشن کرد فاد که انگر که دست تو را گرفت و بر خیز امیر جبرئیل بود پس این مژده توت تمام با قدم و بگرد دست شتافتند
سکنت و بنامند الهی نظر و ظفر فاطمه و حق در این ایضا حضرت احد فتح روز بدید با او مؤمنان میدانان شکر گذاری کنند یاد انگره انرا هم
جنت است گنجه کرد اند که در حوب احد با ایشان رسید بود و بفرمایید که **وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ** و بدستیکه حضرت داد شما را خدا
بموضع انرا بد گویند انیا مکه و فاد است **فَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْكُرْسِيُّ فَذَكَرْنَا الْحَدِيثَ** که شما ذلیل حوار بودید در چشم دشمنان یعنی انرا که میخواستند انرا حارب شما را
بجمله میگفتند بجهت ضعف شما از ان اعتبار من از یک مهاجر در روز بدر هفتاد و هفتاد مرد بودند و انصاریت سی و شش که مجموع رسیدند
بیهوش بودند شکران فریب حضرت کن بودند و صد است و اول در میان ایضا بود با وجود انحال شما انصاریت داد **فَأَنقَضَ اللَّهُ بِسَبْعٍ** رسید
ان خدای بکفرن مشرکان اندیش میکند **لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ** شاید شما شکر گذاری کنید یعنی تا قیام نماید برضت شما بر کفار و در همه
کتب تواریخ مذکور است که حضرت امیر المؤمنین در جنگ بدر نیز جلالت تمام با جماعت کلام نمود تا غایب گفتند و ثلث کفار بردست او بودند و
ثلثی دیگر بردست باقی ایضا و با اتفاق خاص غام از جمله کفار و بوش شجاع معروف و دلاوران مشهور بودند که حضرت امیر المؤمنین ایشان را غنیمت
فرستاد و چون اینها کشته شدند دوی بجز بیهوشانند بخند غنیمت کرده هفتاد کس از ایشان امیر کردند و بدین با آمدند و در این جنگ ملائکه
بلا لشکر اسلام بودند چنانکه میفرمایند که **إِذْ نَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ** یعنی حوتم نفس را در درون بدر و فتنه میگفتی ای محمد که بگوید کافران
بجمله عدل خود و کفر عدل دشمنان است مثل بودند **الَّذِينَ يَكْفُرُونَ** یا کفایت میکند شما را **أَنْ يَمُوتَ كَمَا مَاتَ الَّذِينَ كَانُوا يَكْفُرُونَ** آنکه مده کافر کند شما را
زود کار شما بثلثه **الْأَفْ مِنْ** انلا که مثلین به هر ان سو از فرشتگان در سالتی که فرستادگان ما باشند اعلام بالایک
دری حوتم فرشتگان از بیاری شما فرستاد **ان تصبروا** اگر بکشد و جنگ و ثابت قدم باشید **رَأَى وَنَقُو** او بر میزد و عافه خدا و
رسول یعنی که بر نفوی شما خود سازید و ما تو کم و بیامید شما دشمنان ما من **فَوَرَّهْمُ هَذَا** او دشمنان کی خود در همین وقت و با علی
انور بیامید و در ناک نکتند **لَمْ يَخْرُجْ مِنْكُمْ** اگر بکشد و در زید و طاعه امر الهی و رسول او نماید و بیامید شما دشمنان شما در همین حال بر
شما می خیزد **عَلَى كَيْدِكُمْ كَيْدُكُمْ** ای کینه لاف من **الْمَلَأَكُمُ** در کد شما را بر دکار شما بیخ حضرت فرشته در خانه آمد انرا بجا میخواست
در سالتی که فرشتگان نشان کنندگان باشند اما خود را و نشان ملائکه در ان روزان بود که چشم منخ بر بپا و دم است که نبسته بودند ان
حضرت امیر المؤمنین در نیک ملائکه خود را نشان کرده بودند بجا آنها سفید طرهای ان میله در شرف و گذاشته از قناره رویه است که
فرشتگان بر سبنا ابوق نشسته بودند و علامت بر سبنا غور است کرده بودند میدان محاربه را میدادند و اول حوتم فرشته فرستاد کتوله
الْف من **الْمَلَأَكُمُ** در بین و بعد از ان ایضا از بر او کردید کتوله **بَلَاةُ** لاف من **الْمَلَأَكُمُ** من **الْمَلَأَكُمُ** من **الْمَلَأَكُمُ** من **الْمَلَأَكُمُ** من
الان **الْمَلَأَكُمُ** من **سَوِيح** و در کشف لغت آورده که در روز بدر با قائل کفار حضرت امیر المؤمنین سوبار از مغول آن حضرت بودند و بعضی
مغول حارب بودند و بعضی مغول ملائکه حضرت بدون فرود آمدن ملائکه ممکن بود اما حوتم بجهت شادان حضرت و سالتی فاطمه مؤمنان

الاعمال

ملائکه را با ایشان فرستاد چنانکه میفرماید وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ مَكَرًا يُفْتَكِرُ بِهِ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَعَلَّهُمْ كَانُوا يُرَىٰ
 مشاهد از زودی فتح و نصرت و لَطْمَاسُ أَوْ قَوْلُ كَافِرٍ بِهِ و آنچه اندک بیاد آمد در طهای شما با ملائکه و خون خدا از خواطر شما بیرون رود و مَا
 الْقَسْرَ الْأَمْرُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ نَسِيتُ دَرِيذِينَ مَكَرًا وَ زِدْ خَلْقِي مِنْ زِبَادِي عَدُوًّا وَ شَوْكَةً نَمَا الْعِزِّ مِنْ رَبِّكَ خَدَى كَيْفَ غَالِبٌ مِنْ مَوْلَى
 کار که نصرت دادن او به مقتضای حکمت باشد بر روی شما داد و در بدو لِقِطْعٍ فَأَنْكَبُ بِرُؤْيَيْكَ كَرْدَانِ طَرَفًا لِعَبْقٍ تَجَارِبُ رُبْرُوكَا وَ امْرَأَتِ الْكَافِرِ وَ
 از آنکه کاتب بر بند با نبوه که بعضی از ایشان منسوب شدند نیز انیسر کردید و در اینجک شکست عظیم بر صنادید فروش واقع شد عیثیتی که جمل
 کن از صغر همان و در آن کشته شدند و حاصل کن بکرا از بزرگان اسیر گردیدند و یکت هم دریا نصرت داد ناخشناک سازد و خوار و نگو
 ساز کردند ایشان از اینقبلیو اَخَابِئِينَ بِنِازِ كُرْدَانِ وَ هُزِئِهِمْ شَوْنُ دُو حَالَتِي كَيْفَ يَلْمِزُونَ نَا سِيدًا نَاشِدَةً وَ بَعْضِي نَظَائِرُ زِدَةٌ أَنْدَكُ جَوْن
 دو ذلحدی و زندان بناد و حضرت رسالتم دینا بختگان از زوده شد و حضرت عیسی بن مریم نیز مشاهده چند از رسی با جو طر عا طر سید عالم
 راه یافت خوبت مرفقا و نصرت کند که لیس لک من الا فرقی نیست بر تو را از این کار که نصرت است بر کتا چیزی حکم کرد و تو
 نصرت علم او سبها بود بانکه حق بجانب خواهند و در بعضی اولاد ایشان زین اسلام و شد پس باز سر شکر کلام بر سبها نصرت اهل اسلام کشید
 میفرماید که اَوْ تَوْبَ عَلَيْهِمْ بَعْضِي نَصْرًا اَنْتَ بِنِزَايِكَ اَوْ جَا جِزْمِ اَنْ اَمِيَّتْ سَكْتٌ شُوْدُ و كَرْدَانِ اَيْشَان دِيَا هُنْتُمْ هَرُوْدَنَدَ اَضْلَابِ
 و شما که مسلمانان را بنویسند ایشان را چون عمل آنان شوند و بعد از آن هم در عذاب بکنند ایشان را چون بر کفر خود اصرار نمایند نَا تَمُ ظَالِمُونَ
 پس بدو سبکه است که از آنکه بجهت کفر و شر خود را مستحق عقوبت گردانند چون خود فرمود که ای محمد اخبار استصال مملکت گردید
 کتا و دوست تو نیست در عین بی شک که هر مورد در دید فذرة او سبها نصرت میفرماید که وَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ
 و مذهب او است بخیر و امانها و آنچه در زمین است بحق خالق و مالک همه مخلوقات علوی و سفلی است پس هر که او باشد بجهت نصرت با تو توبه
 یابی تو میرد و وی عدل و فضل بین تشاء مکر و خواهد از اهل اسلام و بعد از آن تشاء و عذاب کند هر که نخواهد از کافی که بر کفر
 اصرار نمایند و با عذاب کند عاصیان اهل اسلام را قبل از توبه بر سبیل عدل و الله جَنُودٌ وَ خَدَى اَمْرٌ نَدَانُ بِنِزَايِكَ اَوْ جَا جِزْمِ اَنْ اَمِيَّتْ سَكْتٌ شُوْدُ
 اند و خیمه بر این است که تعجب عذاب بکنند بر ایشان پس شما ممکن بر نصرت کردن بر ایشان و چون بیست و نهم مفسر فرمود در عین اهل مملکتان
 کرد از چیزی که سب عقوبت است يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِي كَانِكُمْ اِمَّا تَلُوْدُ ذِيْدًا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا اَوْ حُرِّدَ مَالُ بَنِي اَضْعَافًا عَظِيمَةً
 در حال تو که از زده شده باشد مکرر و بیای بی جاهلیت و اوایل مسلم مال خود را بر او بسازند و چون مکرر معنی میدهد در مکرر با
 می از زده شده هر چه میسازد هم مال بر چند در هم میرسد پس خود تم نمونند از او رباطی فرمود که وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ بَسُرُوا بِرِزْقِهِ اِنْ اَرْسَلَهُ
 کرده است لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ شاید که شمارت کار شوید یعنی هر که با کتا میداند که دستکار گردید و از عقوبت بر او مایه و نصرت
 از میان شما دیگر بجهت آنکه این فعل در میان شما واقع می شد تا آنکه اکثر مامله اینها بر بنیاد بود و بعضی مامله و زغلیان لَهْلَاهُ اَيْتَهُ
 میکن بقوله و اتقوا و بر سبندی کردیدگان است مامله کتا و افعال ایشان که از جمله آن ریاست و بجهت آن خود را با زده اید التار التي
 از آنکه اَعْدَتُ لِكُلِّ فَرْسٍ مَادَةٌ كَرَّةٌ اَسْتَبْرَأُ كَأَنَّ اَطْيَعُوا اللَّهَ وَ فَوَقَّاهُ خَدَى اِرَادُ اِنْ اَحْكَمُ كَتَدُوا اِلِ رَسُوْلٍ وَ رَسُوْلٌ ذُو
 در آنچه فرماید لَعَلَّكُمْ تَرَوْحُونَ شاید که شمار کرده شوید و عذاب بر سبب یعنی حق بر شما هم نموده از آنکه در ذبح بجای از زانی فرماید
 دَمَانِعُوا اِلَى مَعْشَرَةٍ رُوْبُتَا سِيدِ بَشِي كَرْدَانِ بُو بَكْدِي كَر جِزْمِ بِي كَر مَوْجِبِ اَمْرٍ مَشُودِ شَا اَصْرُجِ بَكْمُ اَنْ نَزْدِي رُوْدُ كَا شَمَا و اَنْ اِي اَنْ اَنْ
 است و جنت از محراب و حبه و نسبت میدهد بلکه بر همانند شمارا بجهت که عرضها السّموات و الارض بها ان ما سبها هم است
 و همه زمینها است غیض من بشت بجهت آنکه طول آن در هم بشر نکند بدو دفع کبر بر زده که اگر جنت سماها و زمینها را بطریق سازد
 عیثیتی که هر یک از این طبقات مانند بک بساز شود همه طبقات را به یکدیگر پیوند میزند پس این نَدَانُ اَشْدَدُ اَلْمُنْفَعِينَ اِمَادَةٌ شَدَا
 چنانچه برای بر نصرت کردن از معاصی و بجهت آنکه در دشت مایه است از غرض خداست و در دوزخ در زین هفتم نصرت
 بر دو صفت سبب است نصرت اید الَّذِينَ يَفْقَهُونَ اَيْ تَفْقَهُونَ اَنْ اَسْتَدَكُمْ نَفْعًا كَتَدُوا اَمْوَالَ اَوْلِيَاءِكُمْ اَوْ اَوْلِيَاءِكُمْ اَوْ اَوْلِيَاءِكُمْ اَوْ اَوْلِيَاءِكُمْ اَوْ اَوْلِيَاءِكُمْ
 حال است و الصّوّاء و در وقت سختی مراد هم احوالت یعنی هیچ حالی خالی نیست از آنرا آنچه مقدور است از آنکه و دنیا از پیغمبر
 مریدت بشت برای اهل مملکت نیز فرموده که حق نزدیک است بخدا و نزد یک بجهت و نزد یک است بود مملکت و بجهت و دست خدا و
 دو دست از طبیعت و دست از مرغان و بجهت و حق است و دوزخ و شامه ان در دنیا او بجهت مکر در او از بر او را بدین نوع رساند و
 الكافير الغيظ و دیگر هر کازان فرودند کتا ششم را با وجودت ایشان بر انتقام کتا ششم و زده ایشان و در حدیث ماکه
 مکر ختم را فرود خورد با آنکه تواند که انتقام کشد و ثوک ان کند و عفو را شمار خود سازد حق دل او از امن و امان بر گرداند و نیز فرموده
 که صاحبی انکر نیست که در میان او بر زمین ندیده که انکر است که مالک نفس خود شود و در وقت غنیمت و ان ششم را باب علم فرود نشاند و نیز
 از نصرت و ایت که هیچ عجز از خدا و دست ترا ختم فرود خوردن نیست یا از عجز ضربه مسمیة و مکر ختم فرود خوردن او را با خود
 العین جفت گرداند و العاقبت من عاقبت من و بگویند عفو کنند کتا ششم همان و ثوک نمایند که عفو به باشد بجهت آنکه سبب عفو است
 کرده باشد نیز غیر فرموده که هیچ مکر نباشد که عفو کند و کند از ظلمیکه بر او فرود شده باشد مکر که حق تمام او را عجز بر او چند کرد و

مجلس

و بیگانه باشد که در سوله بر خود بکشد برای بسپار و مال از غیر خودی الا که خدا بخواهد و در جوار از یاد کرد و اندو هیچ بند نباشد که مردم را سله
 و عبادتند مگر که حق مال خدا بپذیرد و در روز قیامت سله اندک کند که گمانند اما فکر و ما عظیم ایشان بر خدا نشد بر نخبند مگر آنکه عفو کرده باشد
 از کسی که سینه بر او کرده باشد و الله یحب المحسنین بخدای و سید و در نیکو کار از اناس لک و دایره کرده که رسول فرمود که شب هر
 دهشت کوشکها دیدم در غلام قریبه جبرئیل را که گفت این کوشکها از آن فرمود که در لکاظین الفیظ و العاقین عن الناس و الله یحب المحسنین هر نسبی
 و منفی خود بعد از بیست کردن این یازده سبط بوی حکر کوشه و حق حشر عظم با جوی انکه از عرب و یزدگان با علم و ادب بر سرانی نشسته بود خاور
 با کاسه طعام گرم به پس در آمدند بنفایزه و هشتایش بگاد و فروش بر آمد و کاسه اش بر سر نهاد و گشت بخت شام زاده از وقتی پنج نه بر سر نهاد و
 او نکریت خادم از ترس مدهوش و خجسته فرموده اند تا که بر بالش جاری شد و لکاظین الفیظ و العاقین عن الناس امام حسرت فرمود که خشم فر خودم
 خام گفت و العاقین عن الناس امام حسرت جواب فرمود که تو را عفو کردم خادم گشت و الله یحب المحسنین امام فرمود که از ادب کردم و معیشت بود
 بر خود لازم کرد ایندم حضا جالس بنی خلق بخوی و منجبت که گفتند الله اعلم بحسب یجمل سائله یعنی خدا میداند که چه سبباید کرد و نبوه و امام زید
 که باید داد و در جمع ایستاد بعضی بگریه افتادند که ایستاد امام زید گفت ایستادند که کثیر ادب بود گشت و بیخیت چون خاتم که دامت مؤولوه
 ابروی بر سر خضر خوی و در شکست انحضرت در کثیر نکوت گفت ایستاد حق میفرماید که و لکاظین الفیظ امام فرمود که خشم فر خودم کثیر
 گفت اما این عاقبتی است که خدا ترا عفو کرد که کثیر گفت و الله یحب المحسنین خضر فرمود بر و نور از ادب کردم و میتوان بود که این سوط
 از مرد و بظهور رسیده باشد و لکن در دیگر مضمیان کافی آنکه اذا فعلوا فاحشهم همچون بکنند کادی ثابت مانند نما و مثال آن
 از ظلموا افسسهم یا من کتبت بر نفسها خود نکردن معاذ بیکر واضح است که مراد با حاشیه که کایر است و ظلم اصرار بر سغایر یعنی چون کیر و
 سبب بکنند که و الله یاد کند عفو بر خدا برود و ساعه فاستغفروا الذنوبهم پس مرزش خواهند از حق بر آن کافران خود یعنی توبه
 کنند یا من حنی که از آن پشیمان شد خادم شوند که دیگر مرتکبان نشوند و من کثیر الذنوب و کبیرت یا من زد کافران یعنی میباید
 الا الله مکر خدای و کفر بصر او بعد از توبه اصرار نکند علی ما فعلوا ابر غیر کرده اند بر سر زدند و هم یعلمون و معالی که میدانند
 حق از او عفو می نماید از عفو با آن اعتقاد دارند از این سوط قد است که جوی از آنها با یکدیگر گفتند که همانا بنی اسرائیل آن ماکر می نبودند نزد
 حق هم چو کافران میگردند بود و سرای ایشان نوشته شد که بر خود عفو کند چون کوش بعضی بر یکدیگر و غیر از انواع عفو تا این کافران کافران
 شود ایشان عفو نیز بر خود کرد و در کتب دیگر مرتکب منصبت بگرفتند که ما را چنین زجر فرموده تا آن کافران از این سوط این بگریه
 که شما از ایشان کوفی توبید نزد من زیرا که از شما بر توبه را استغفار یعنی شدم و از کافران کافرانها کردند امام و انفق که حق است باید با آن
 در سیکردم از شما بر او شدم از حضرت رساله مروت که بر نگاه اصرار نگوده باشد مگر استغفار کند و اگر چه بدو که عفتاد با بر سر نگاه رود در حق
 امد که خود سال بندگی چون نامه عمل خود بکشاید در زیر سر کاهی استغفار نوشته بکنید و انصاف هم مروتی که هر کس در از جمع بگوید که استغفر
 الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم و توبه لیه حق است برای آن مقصد نگاه کثیر یا از حضرت رساله منقولست که کثیر نیست استغفار
 و صغیر نیست اما در بعضی کبیر اگر استغفار کند بیکر دفع شود و کصغیر و اصرار کند حکم کبیر شود و مگر استغفار نباید کند حق است او را هیچ
 غم و اندون زحمت در دوی با و مسافت از جانی که هیچ کس نداشتند باشد و از ابو عبد الله در روایت است که هر گاه بنده استغفار بسیار کند نامه
 اعمال او را که با شما بر او کند سزاوار است و خشان و از امام رضای مرتبت که استغفار مانند برک درخت است که از درخت برین
 شود مروت که چون آید کوره فازل شد بلبین در خشم شد با حقتم گفت بفرز و بلال تو که تا تو ام بندگان بود اگر او را هم حق فرمود که
 سوکت بفرز خودم که بسیارم ایشانرا که استغفار کند او اشک نکرده است که با شصت موصوفند چرا حق هم معتقد است من در تمام یاد ایشان
 امرش است از نزد پروردگارا ایتها و جنات بجرى من یحییها الا لها و بوستانها می که میرسد در بر بناها یا در بر درختان آن
 جوینها از خال دین قیها در حالتی که بجا وید ماند در آن جنبها و لیم اجر العاملین و بتوانست فرود عمل کنندگان که عفو نیست حشر
 و چون عفتاد و ایات سابقه می نمود آنچه اجرای آن می کند بر عوفین و کافران مؤمنه و عفو بر و نصبتان تبیین بنماید که اغطای خضر اصل است
 و نفوی و نزال صیبه و محنت بر کفار و عاصیها از عادت الله است پس بیفرماید که قدر خلت من قبلکم بدرستی که گذشته است پیش از شما
 و اقیهای نیما از غم و شادی محنت و دولت که جاد ساخته ایم بر ام سابقه و نفی استغفار از عاصیها و فریاد از حقین پس بکنید و برید و در روز
 و بر بیاید همستان عادی و دیار مود و قوم لوط که همه تکذیب عاصیها کونه ایشانرا امداد کردم و دیار شان را از بر برداریدیم فانظر و
 بر بگردید و بنظر عبرت با تارها که ایشان نامند کند که بیان طرفی کیفیت کان عاقبه المکذبین این که چگونه بوده است سر انجام کار تکذیب
 کنندگان نمایند که بدان آن و با زانیند از کفر و عاصیها در آنچه گذشت از انصاف هم گذشته بیان اناس را یعنی در شان برای فرمان
 یعنی مگذمان زمان حضرت رساله با قران دلالت در دشمن و موید است برای هر مردمان و همدی و با دانی میرسد و بیاطل عفو شد بخت و
 مؤخره لایعین و بدی تمام برای هر سیر کاران اگر چه قران و غیره قیاس از لطیف است اما چون کوشش بر آن بند میگردند و خیر ایشان
 آنچه ایشان را باین که خضر فرمود آورده اند که چون سید عالم کثرت کفار را و بخلها از در و ذل خدا شد فرمود بجای طرش رسیده که
 ساوا که ایشان چون ما را جوی پیشت بر سرانازند و ما را امداد سازند یا بیکر و لا یسوا و استوی کنند و بر ذل و کار دان

الفان

گذشت و نگذاشت که بشوی مخالفه کرده شوی بد بخت نفضل او بر شما و علم او بر شما و فی ثمان ان مخالفه کردن و الله ذو فضل علی المؤمنین
 صدای خداوند فضل شماست بر کفر و بدکاران پس نفضل بر شما بفرموده اند از مخالفه بعد از آن در بیان احوال شما همان است
 اسلامی خواهد بود که یاد کنید از فضل خداوند که در میفرستد از مغرب کار از مغرب و لا تلوون علی احد و اللغات منکرمه و منکره
 بر هیچ کس از مغرب تا بیخه از غایت خوف و همت بجایس لغات منکره دید و رسول یدعوکم و یغیر شما از میخوردن فی آخرتکم و در میان جماعه
 دیگر که سانه لشکر شما و باز این شما بود و میفرمود با او بلند که باز کردید من و تو جز من نمائید که من رسول خدایم و شما انجا بر منکر دید
 قاتلکم علیکم این کلمات که شما از آن مخالفه و فایزانی غمی که متصل بود یعنی بگروان نسل بود و جرحه و باطنه شرکان و وقوع
 از حیث کفیل رسولان حاصل که حق است آنهاست شما را ساینده لیکر لا تخشوا علی ما فاتکم فان الله منکره نشود بر آنچه نوت شد باشد از
 شما بعد از عادت کردن شما بر تملق و غم و لا ما اصابتکم و نه آنکه اندوه خود دید بر آنچه شما رسید با باشد یعنی آنچه عادت شما در صبر شد
 بسیار مزین کردید بر فون نفع از شما و وقوع شر شما بعد از این حال و استقبال و الله خیر و عذاب و انانت گاه است بما لعمولنا
 میکند از ظلمه و مغیبه همه شما از بر روی هدیم تا نزل علیکم من بعد الغم امنه بر من فرستاد خدای شما بعد از آمدن و ولایه
 امن و آرامش فغاسا که ان خواب سبک بود یعنی کوشید و میگویند خواب کظافه امنکم که روی از شما که مؤمنان حقیقی بودند
 و اهل صدق و یقین بعد از آنکه بفرموده زید بود که او گفت با رسول خدای بودم در و در احد و خوف غم با سخت شد و توبه خواب بر واقع
 شد که بعضی از انوشیران دست و فساد خواستند که بر او فدا باز بیند آمد و بر او نیز صحیح ثابت شد که این خواب مخصوص است مختص امیر المؤمنین
 و عارفان صمد الخلیف یعنی دیگران قاتل که اینها کامل داشتند حق بر سیدت و وقتیکه خبر از این فرستاد و در او بیست و نمود که بعد
 از غم و اندوه و زخم بسیار امنی تمام شما نازل ما خیم نام بر تبه که خواب بر شما فلبه کرد و مقرو است که خواب بر سر و مغیبه باشد با خوف و ترس اهل
 نفاق و کفر عدم و سوج و لعن فساد و خون جان و مال و دایه اضطراب بودند و میثا ایشان خواب بود چنانکه میفرماید و طافه و کردی دیگر
 معینت قیصر و اضطراب او که منافقان بودند قد استنهم انفسهم بید میگردم و غم افکند بود ایشان از انفسه اینها بجهت اضطراب و بیاری
 و سواعثنا فینون باینه کان درین بخت غیر کجوع کان ما داروا لو ما سوا ظن الجاهلیه کان اهل جاهلیه یعنی هم چنانکه کان اهل
 شرکان بود که هم چنان تمام خواهند شد و غذا که مع مد و اضی نیت کان این طایفه یعنی آنست بقولون سیکم از وقت که مخفی و غلو
 شد اهل اسلام از روی نفاق و اهل کنا من الا من یبوی ای بابک ملا از کار ظفر و نیت از هیچ چیزی یعنی طمع که در باب غلبه و مغیبت
 خود داشته و در عدل که من از آن با امید و خاصیت قیل بکوی محمد با نیک که ان الا کفر کله با سب که من کارها از غیبه و سر بر الله بر
 خدا بر است و بفرمان است تا خیر من بر و فو ماله و مکه اولت یخفون فی انفسهم فان یبئان من منافقا و انفسه خود شک نکا
 و تکذیب نفاق زانما لا یبکون لک ایچیز نکاد انوا نکره در ترا بجهت ترس میسر مسلمانان بقولون لو کان لنا من الا من یبوی
 در نفس خود که اگر بوری ما از در کار خود چیزی یعنی ضعیف از نفع و نیت همچنانکه محمد از ان و عدل داد ما فیلنا هیئنا کشته میشدیم اینجا
 یعنی همانا منقول میشدند و منبر غاده بنیانت قل او کنت فی بیوتکم بگو اگر میبودید ای منافقا در خوابهای خود و میخواستید که ما
 بیرون آید بجز لیس الدین مریه بیرون آمدی انیا شما انانکه در اولی محضو کت علیهم الفلح لی مضاجعهم نوشته شد
 است بر ایشان کشته شد بنوی گشت که خود بجهت رسید اهل شما ایشان هر از لعل کز هی نیت و لیبتلی الله داین نسل منبر کجوع واقع
 شد برای که بیاد ما بیداری و سامله انما نیکان سیکند تا بر عالمان ظالم کرد صافی صد کردیم آنچه در سینهها است از خلاص نفاق و سر
 لیحس ما فی قلوبکم و فاما ان و فالترا و انچه در کلهای شما است که از اعتمادان حقه است یعنی انرا از مساوس شیطان با کینه کردند و الله علیهم
 بذات الصل و در کلهای فانت بر آنچه در سینهها است از سر و خفت و بعد از آن در حال منبر ان احد میفرماید که ان الذین تولوا منکم
 بدستند انانکه در کلهای شما و بجهت رفتن یوم النقی الجحان از روز که دعوی برتری در کرده بودند که در مسلمانان و کافران در روز
 نصدانما استرظم الشطان جری نیک لغز نیک شیطانهای ایشان یعنی ایشان را سوخته و از راه خود بگردانید ایشان فرمان و از بر نند
 بیعیر ما کسوا ابلا من بری را نهم کرده بودند یعنی سب که بخین ایشان از جنگ ان بود که شیطان طلب لعن نید کرد از ایشان و انما فرمان و ابیر
 منر محافظه و منبر که در نذنبینم از ناند و لقد عفا الله عنهم و تجیرکم و نکذ از خدای تم از ایشان کناه و بجهت نوبه ان الله عفو
 حلم که بدستیک خدای از نذانت و بر دبار و بخیل کنند در عفو نیک کاه کاران تا نوبه نمایند از آن در نکر کار ما فی الدین انوا انی
 کلانی که در نیداید لا تکونوا کالذین کفروا ابلسند مانند کلانی که کافرند یعنی منافقان و قالوا الاخوانهم نکند برای برودن
 نسوی مسیوح که کشته و منور بودند با ایشان در نیت مذهب از صرافی الارض رفق که بفرستد در زمین برای عطا و ببرد که ان کافران
 و با بودند فادای شما کشتگان و کشته شد که لو کافوا عندنا اگر بودید ما در جین ما و بفرغ از نشتی ما ما اتوا انهم نکره در دین و ما
 فشاوا و کت نکند بی از نرب بر ایشان تا یلان قول شد اندر لیجعل الله فاعاقبه امر ایشان باین کشته که کردند حق و ذلک ان اعتماد باطل
 حشره فی قلوبهم در نوبه خود دل ایشان بر می مؤمنان شما مانند ایشان باشند در این کفاد و اعتماد ناخوش عدم مؤمنه شما را ایشان
 سب تریم و اندوا ایشان کردند و الله یخفی عینیت و خدای نمانند از روی بر نند و این در قول منافقان یعنی خدای سب تر است

اینها در سینهها است از خلاص نفاق و سر
 لیحس ما فی قلوبکم و فاما ان و فالترا و انچه در کلهای شما است که از اعتمادان حقه است یعنی انرا از مساوس شیطان با کینه کردند و الله علیهم
 بذات الصل و در کلهای فانت بر آنچه در سینهها است از سر و خفت و بعد از آن در حال منبر ان احد میفرماید که ان الذین تولوا منکم
 بدستند انانکه در کلهای شما و بجهت رفتن یوم النقی الجحان از روز که دعوی برتری در کرده بودند که در مسلمانان و کافران در روز
 نصدانما استرظم الشطان جری نیک لغز نیک شیطانهای ایشان یعنی ایشان را سوخته و از راه خود بگردانید ایشان فرمان و از بر نند
 بیعیر ما کسوا ابلا من بری را نهم کرده بودند یعنی سب که بخین ایشان از جنگ ان بود که شیطان طلب لعن نید کرد از ایشان و انما فرمان و ابیر
 منر محافظه و منبر که در نذنبینم از ناند و لقد عفا الله عنهم و تجیرکم و نکذ از خدای تم از ایشان کناه و بجهت نوبه ان الله عفو
 حلم که بدستیک خدای از نذانت و بر دبار و بخیل کنند در عفو نیک کاه کاران تا نوبه نمایند از آن در نکر کار ما فی الدین انوا انی
 کلانی که در نیداید لا تکونوا کالذین کفروا ابلسند مانند کلانی که کافرند یعنی منافقان و قالوا الاخوانهم نکند برای برودن
 نسوی مسیوح که کشته و منور بودند با ایشان در نیت مذهب از صرافی الارض رفق که بفرستد در زمین برای عطا و ببرد که ان کافران
 و با بودند فادای شما کشتگان و کشته شد که لو کافوا عندنا اگر بودید ما در جین ما و بفرغ از نشتی ما ما اتوا انهم نکره در دین و ما
 فشاوا و کت نکند بی از نرب بر ایشان تا یلان قول شد اندر لیجعل الله فاعاقبه امر ایشان باین کشته که کردند حق و ذلک ان اعتماد باطل
 حشره فی قلوبهم در نوبه خود دل ایشان بر می مؤمنان شما مانند ایشان باشند در این کفاد و اعتماد ناخوش عدم مؤمنه شما را ایشان
 سب تریم و اندوا ایشان کردند و الله یخفی عینیت و خدای نمانند از روی بر نند و این در قول منافقان یعنی خدای سب تر است

دو حیوة دنیا ایشان نه فایده و مسافرتی در دنیا کافایت که سالور غازی عمر میداند و فاعلم مقیم زامینند و الله بما تعملون و خدای عالمی
کند ای که بدکان از مشربیات بصیرت بیانات شما از بدن جو خواهد داد و لکن فی سبیل الله و خدای که اگر کشته شوید در راه خدای
در جهاد با اهل کفر عناد او متهم یا مبره در سفر یاد و خیر ما خوشدیدی خدا از شما مغفرت است از الله و رحمة امریه مرش و خدای بخش و بخشن
خیر تمام آنچه چون جنات از جمع میکنند از مال دنیا را حرمین یا بخوانند یعنی مرش و بخشایش حق شما از خوبتر است از آنچه کافران فراهم می
آورند از ستاع غریبه دنیا و لکن متهم و اگر نه بر دای مومنان با خشنودی خدا او قتلتم یا کشته کردید و کارزد کافر لای الله بخشش
مرشیه نبوی با دانش خدا که مبعوث است احشر کرده شوید شما را الجرح عظیم رسد بعد از آن ده بیاطاق عظیم سیدان نام میسند و ذکر مسافران
حشر با اسباب کرام و عقوبات از آنچه از ایضا صادر شد از مخالفه امر در مخالفت و نگاه داشتن و خنجر و احد و میفرماید که قیام از حشر پس بخشایشی
تو در سید است من الله ان باب موتکم لست لهم انتم کفرتکم و من غیر شما بود احد یعنی اینکه بعد از آنچه از حشر از حشر و درستی بنویسد با ایشان
مرم و بخور و از خوشبختی است ایشان رعایت کردی بجز رحمت من بر تو و لو کنت خطا و اگر نبود بود درشت خوی و سخت کوی غلیظ القلب
سخت درشت دل و نامهربان لا تقضوا امریه بر اکتفا شد بعد از حشر من حوالت از کردار تو و با تو یار میداند که جو حال چنین است فاعف
عنه هم برسد که از ایشان یعنی شفیق که در خدا شود و اندر مخالفت او بر موده اند و استغفر لهم و امرش طلب نفس برای ایشان از اعمال
که بودند در مرز و شایر هم در اول امر میسازد کن با ایشان در کاریکه از حق تم در آن حکمی حرام صادر شد یعنی در مورد و بنویس چون ندید مرز
و کیفیت با عدل جهاد و اگر در حشر طرد و در بیرونه و در پیش بود اما نه بنویس مخالفی غرض است و وضع منتهی شود در دنیا از میفرموده فاذ عن
تو بر حشر کلامی که در سیدان شود تو کل علی الله بر اکتفا کن بر خدای یعنی و کذا و کذا نیکه بر موهبت مکن بلکه در آن تو کل بر حشر
ن تا کار تو از هر چه که سیدان باز از این الله یحیی الی کلین بدانست که خدای است و تو کل کتبا و این برای ایشان می کند
و بر بن مصالح مدینه ایشان زحمت رساله مریدیت که اگر تو کل کنید چنانکه حق تو کل است و داده شوید بر طریقی که مرغان روزی داده می شوند
چورد و فتح کمر سینه برین می دهند و در شبانگاه سیر را جبهه کند حالم استم از آن حد و تو کل بر سیدان گفت با او بر چهار چیز است یکی آنکه اعتقاد
کمی که کسی در سیدان خود در حق علی که خود کتی فایده بود رساله عملی چندان فایده تو بر سیدان استم انظار مرز کتی یعنی پیوسته در کار لغز باشی
چهارم سیدان با ظاهر و بیرون چیزی نکفی که نزد او شرب است شوی بعد از شرب و تو کل بیان می کند که نصر و ظفر و دندان که کثرت نکات امران
غذای تعلق دارد و سینه باید ان شکرکم الله فلا غالب لکم اگر نصرت دهد خدای شما را چنانکه در جنگ بدر واقع شد این پنج غلبه کند با بند
بر شما و ان یخذلکم فمن ذ الذی یضربکم من بعد و اگر فو کردار شما را چنانکه در احد بین است که ماری میسازد از این فرود گذارند
او و علی الله و برکم خدای سیر بر فلیتوکل المؤمنون بر باید که توکل کنند بر خدا و بعد از آنکه نصرت بر دست است یکی غلبه در معرکه کارند
بر کتاد و تو کل حشر حق مدینه اهل ایمان کرده بدلیلها و دشمن بر موهبت است نصرت یافته اند که غالب شد بر کتاد و کارزار بر نصرت یافتند
ایشان و اگر شهید شدند معلوم کنند بر خنجر و لیل را ایشان نصرت یافته اند و رده اند که برنج از او فوای مخاطبه از پیغمبر و خواست می نمودند که
صفتی که بعد از دفع شود از فایده از حشر ضعیفانه ای مانند که و ما کان لنبی ربنا ان یضربکم من بعد یعنی را ان یغفل انک خیانه کند و حشر
باین وجه که در ضمن این طریق معذرت نماید از عبادت بر او اقرار است که اول این بود که کلی سب رخ رفت از غنایم که شد بعضی از سینه کلیمان ان
روغنا و لست بحشر سیدان با بتا در دند حق و بجز بر از فتنه حبیب خود ان خیانه از این فرشتا و بعد از آن فرمود و من یغفل و مکر خیانه کند
غنایم با بت با غل باید بکانه خیانه کرده است معنی توکل که بیاید از حشر بر اگر در آن خیانه کرده بر کردن خود یعنی سینه از تر کردن
داشتی قوم القیامه روز در سنجیدار در عشار و او شو و اگر پیروز می یار شده باشد حشر رساله تر شود که باید که برینیم یکی از شما از
قیامه که آید و شری بر کردن گرفت و شربانک و فریاد کند و آنس کوید یا رسول الله بفریاد من دشمن گویم که بفرما خدا بفرمایند و نشند
از پیغمبر فایده موهبت یکی از حشر و پیغمبر میسازد رسول الله برین مرده نماز کن فرمود شما را نماز گذارید گفتند یا رسول الله
کناه کرده بود خیانه کرد صناع او را بچند بار از غنیمت خیر و زیاده بود که بدو دردم بنیادید تم نونی کل نفس ما کسبت بر تمام داد
شود در دنیا هر چه را جرای پیغمبر که کرده باشد از خیر مشرف هم لا یظلمون و ایشان ستم کرده نشوند در روز یعنی ثواب مطیع فاقصین باشد
و عتق غاسقین بود و داده اند که در ضمن حشر نبوی است احباب را آن فرمود که متوجه حشر نبوی است بعضی منافقان میسازند و بعضی مؤمنان با حق ایشان
شدند و عتق غاسقین است ایمن اتبع رضوان الله یا مکر فی روی کند و خوشدیدی خدا بر او در متابعت امر پیغمبر او گن با او بخیاط امیر
الله منیر که به اندک باز کرد بخیر از خدای بی بیست و نمانی دو و ما ویر حجتیم و از آنکه او در رخ باشد و پیش منصر بعد از آن
کسوات رنج هم ایشان که تابع خوشدیدی حقانند در جات عند الله خداوندان در جهاد با حق بلندند از خدای و الله بصیر
یا ایما کون و خدای بیانات باجمعی کند در نما از ظاهر و خیر و در بیرون کردار جو خواهد داد بعد از آن ذکر همه رساله میسازد بر
مؤمنان بقوله لقد مر الله یحیی من مشا خدای یعنی ایضام فرمود علی المؤمنین ان یبعث فیهم هر که در بدکان دفعی که فرستاد
در میان ایشان رسولی من انفسهم پیغمبر از ایشان یعنی از جنس ایشان است که برند با خود از بن ایشان یعنی هر که از مثل ایشان نایب
سهولت هم کلام کن از تو متلو و اعلمهم یا فیه میسازد بر ایشان بختا تر نماید لیلها توحید و نیز که تم و با یک میسازد ایشان از نشو

الاعتراف

خبر علی بن ابی طالب با صلح می رود بوسید شما شرفی و تعلیم **الکتاب الحکمة** می نمود ایشان از قرآن و سایر احکام شریفه
 و سار غنیه و این كانوا من قبل و بدستیکه بودند همیشه از پیش البقی صلال مبین مرید کرامی بودند و ظاهر که نه حضرت سید
 و ملا باطل کاره میکردند در صلاله کفر و شرک و بعد از ذکر خدا و غیره سالها بر ایشان یاد سرشته کلام را بد که جهاد کنند سبزیاید که او کمالا
 یعنی با مخالف رسول بودید متکلم که رسیدن ما صبیح بیتی از منتهی رتبه در آخر قدا صبتیم مثلیتها سال نکر رسید بودید بد و چندان از ایشان
 یعنی نماند بودید از کائنات و بر این بیتی چنان دلد مضافت را از شما کشته شد در بعد مضافت را از ایشان کشته بودید همشاد من را سیر کرده
 و بر این صفت چهل تن را کشته بودید قلم گفتند از روی جریح واضطراب که اقی هذا از کجا است این صفت است این صفت است این صفت است این صفت است
 مسلمانیم و پیغمبر خدای در میان ما است و در صلات نشسته بودید و کوی محمد در جواب ایشان که هو من عند انفسکم آنچه شما را پیش آمد از نزد
 نفسها است یعنی شما نماز می کردید و غیره شرفی بودید ثبات قدم شما و مطاوعه امر پیغمبر نکریدید ان الله علی کل شیء قاهر
 چیزی از حق و غیره و غیره ان قدر توانا است قادر است بر آنکه حضرت هدهما اما بحجرتنا لغز شما اذن محرم کنید و ما اصابتکم یوم
 النقی جمعا آنچه بر شما از فضل و رحمت منتهی بود آن روز یکدم رسیده که و مسلمانان و کفره کافران یعنی لشکر یوسفیان علیه السلام
 مؤمنان روی بر روی یکدیگر آوردند و میآیدن ایمان بر آن بنا بود به فرمان خدای در اکثر ضایعات این معنی علم است یعنی خود عالم بود با آنچه شما
 رسید خلاصه معنی است که میدیدید در آن روز شما بسبب مخالفت شما بود با پیغمبر صلی الله علیه و آله و حضرت آنکه بتدریج سازد مؤمنان شما را از منافقان
 و لعین المؤمنین بر سر این با بداند که در بدکان را در صدمت و کبریم الذین نافقوا و بعد از آنکه بداند انان را که منافقانند یعنی نفاق
 ایشان در ظاهر سازند و بر هر کس روشن شود که در میان شما مؤمن است منافق کین و قبل کم تعالوا و کشف شد اهل نفاق را که بیایند و انصر
 باز مکرید و بر سر خود جدا کنند بر عمر انصار بود که در وقتیکه این با سیدنا از اهل نفاق برکشند و با او از نفاق ایشان از گفت که بیایید و غلام کنید
 قاتلوا فی سبیل الله و کافرا و کفار خدای او اذ قعوا ایا دفع کنید شرک را که مضد قبل غداه مدینه و در مقدمه است یا بحجرتنا
 دفع آخر یا بحجرتنا یعنی از خود و اهل خود دفع کنید تا او گفتند ایشان در جواب لو نعلم قینا لا اکفیر انیم مزیه و ادب و کرب را
 لا نبتغناکم امر به بروی میگوید شما را هم لا کفر من منا فان نبوی کفر یومئذ در آن روز که این سخن گفتند قریب نزدیک تر شدیم
 للایمان را آنکه ما نزدیک باشند بسوا ایمان یا معنی است که ایشان در آن روز با اهل کفر نزدیک تر بودند در یاری کردن با اهل ایمان
 که بیرون رفتن ایشان بسبب نفی اهل کفر بود یعنی لو ن باقوا ایهم ما لیس قلوبهم میگویند بر با نهای خود این صفت در دلهای
 ایشان یعنی اهل نفاق این صفتی کنند که اغما در بان بنمایند و دل ایشان موافق زبان ایشان نیست در است که رسوم عرب دانند و الله
 اعلم بما یکتون و خدای داننا تر است آنچه سرپوش شده منافقان از عداوه و کینه و نفاق نسبت مؤمنان الذین قالوا ایخوانهم
 از منافقان کانی اند که از روی فریب گفتند از برای برادران خود یعنی در حق امثال خود که در حد کشته شده بودند و عقدا و در جای
 نشسته بودند در مخالفتی خود و جنات رفتند یعنی در اینحال گفتند که لو اطاعوا نا اگر فرمان برداری ما کرده قندی بقتل زنده میمانند
 کشته میشدند چنانکه ما ندیدیم قل کوی محمد اگر خیانت کردید شما است فاد و اعن انفسکم الموت پس دفع کنید از نفسها
 خودم را از کشته شدن صدای این که رسید از دست کوفران که جهاد نفرین دفع اجل بکند و بعد از آن مرتبه انا فکه در بعد از کشته شدن
 و بل جبر شهادت رسیدند بان بنمایند مؤمنان شاد شد رعیت کنند در جهاد شهادت و منافقان خوار و ذلیل گردند سبزیاید که ولا تخیر
 و بعد از ای محمد الذین قتلوا فی سبیل الله انان را که نصیحت دل کشته شد امواتا که مرگد گفتند از عبداللہ عباس نقلت که حضرت
 رسالت صحابه را گفت چون برادران شما در روز احد شهید شدند حق نام جانهای ایشان از در اجواف مرغان سربال جای داد که در فرود
 بهشت طواف کنند بر شاخه گلونی آشیانه سازند و از جو بیار نردوس آب خوردند و بوقت استراحت جای ایشان شد و طایها است که در
 سایر عرض اینجاست ایشان گویند خداوند که خبر میدارد آن ما را که از این درنگ بماندیم تا عینت ایشان بجهاد نیاید کرد و حوتم بر آن
 تعریف حال ایشان بر این نیستاد که ایشان مویکان نیستند بل حیا و بلکه ایشان زندگانشان عینت است بهم نرد یک به برین که کار خود
 و مقربان زد کاه میر قون روزی داده می شوند از میوه طهت فی حین در خالق که شاد مانند بما آیتهم الله من فضله و
 ایضا کفر است خدای ایشان از فضل خود که ان رضا و خوشنود را سبحانه من که بالای همه نعمتهای او است و استیکشیر و ان بالذین
 که علی و امن خلفهم هر دو می شوند با آنکه هنوز نرسیده اند با ایشان از بر ایشان یعنی خوشحال و شادانند بشارت دادن ملائکه
 ایشان با آنکه برادران دینی ایشان بدر جبر شهادت رسند و هم با ایشان واصل شوند و با نوح ایشان با نیک میدانند و مسلمان ایشان
 در بر ایشان در طاعت با ب قدم باشند و بر کعبه عبادت و محامد نفس ایشان رسند هم رسد و کردند بوده دادن ایشان الا حو و علیهم
 انک هیچ تری نیست بر ایشان بر نون غنیمت و لا هم یخرفون و نباشند که اندامها که در ندر و مفاد از ان نعمه چون هرگز در آن
 نه بدین و ایم باشد کیشیر و ان تبع من الله شادی میکند انهم بدان بر حنی و معنی که رسید از خدای هم با ایشان چون ما در اش عمل
 ایشان و فضل با نرف غنیمت از ان زیاد بر تعداد است که ایشان و ان الله لا یضیع اجر المؤمنین و در دستیکه خدای هم صلاح
 مکر و اندازد مؤمنان از حضرت امیر المؤمنین از حضرت رسالت هم در آن کفره که چون مؤمنان بجهاد مشغول شود حق به زبان آزادی از

و در کتب صحیفه

از روزی برای او بنویسد و هفتاد هزار فرشته را لهای خود را بکشند و او را به پشت بشازده دهند چون از ایشان بگویند
دست من بر روی که بر او واقع شود او را خوشتر از آنکه از آسمان برسد در هوای کوم و چون از پشت آسمان افتد هنوز بر زمین
که خورالین بیایند سرور او را بکشند و در این هفتاد هزار فرشته بزرگوارند و هفتاد هزار فرشته بزرگوارند و هفتاد هزار فرشته
بر وجهی درخشند باشد که میانشان در مغرب زان بر شود و بر هر غنچه هفتاد گد باشد از طلا و بر هر دوی برده از طلا او بخندد و در هر
غنچه هفتاد نیمه بود و هر غنچه هفتاد نخت از طلا و پاهای آن را در بر چپ و وصل برین متره و بر هر تحقیق هفتاد نکت و هر پستی بر چپ کز
و بر هر پستی از آن خورالین غنچه شسته که زو به او باشند هر یکی هفتاد کینه و هفتاد هزار غلام باشد و پاهای چو نامه
و کون ها و بر پهنای شرایب ز دست کوفته بخدای که جان محمد در تبخه فدای او است که شهیدان از او در دنیا مگر یک کوبه بر صناد و او را
که اگر پیچان در راه با ایشان رسند هم پیاده شوند برای ایشان پس بیایند و بر سر هر هفتاد کینه از طلا و هر پستی از ایشان هفتاد هزار
کس از اهل بیت و صالحان خود شفاعت کنند و نیست که چون ابو سفیان در آن بوده متوجه مکه شد یعنی از عبدالقیس خبر یافت
اسلام آوردند که ابو سفیان با لشکر از اشتهار آن کشته احباب با آنکه عجز بودند اصل او ایشان نشدند و در خلوص نیت گفتند
حسبنا الله و نعم الوکیل حضرت امان از ابرجاده مشرکان ترغیب فرمود ایشان سمعاً و طمعاً اجابه کردند چون معلوم شد که بنویسند
القیس بن زید گفت غلام طر حضرت و اصحاب از دغل مطهر شد است و محمد بنه شدند و حق این نیز از کتاب اهل حج و حج فاذل ساخت
الذین استجابوا لله و الرسول و هم مؤمنان فابن قدام در کجا دانند که اجابه کردند فرمان خدا و رسول را من بعد ما
اصحابهم القرح بر از آنکه رسیده بود ایشان از اول خطا لکن من احسنوا و منهم من نكح انبیا که نیکو کردند از ایشان بوفای محمد
و فرزندان بر ذری و اتقوا و بر رسیدند از غضب خدای رحمانه استیجاب کرده عظیم کمندی بر کشت که هفتاد و هفتاد و هفتاد
صفا لهما میفرماید الذین یعنی اهل ایمان حقیقه انان که از جهت ترسانیدن قال لهم الناس گفتند مر ایشان از مرد ما یعنی جماعت اهل
القیس آن الناس بدستیکد او سفیان و اصحاب او قد جمعوا لکم جمع شده اند و طاقان کرده اند برای کشتن شما فاشوهم پس بر سر
از ایشان که شما را با ایشان طمانه خوب نیت بر شما اندکند اکثر عروج و ایشان بسیارند و با قوه و متحیران قدر اهل ایمان فایز
زیاده کرد این سخن و مؤمنان را نصیحتی بقیس و کار خود بجهت یقین ایشان بنیوه پیغمبر و وعده مشوید حضرت عتره و قالوا لخبنا
الله بر گفتند کافی است ما خدای زیادتی دادن کفایت کنایه کردن و نعم الوکیل و نیکو کار گذارند حضرت بود کار و نزد
بعضی بنفستان این نیز و آنچه بعد از او است و غزوه بدر صفر فرود آمد و میان این غزوه بر این پنج بود که در دین خدا و بسفیان علیه
السلام بفرمود که با شما ای که وعده ما و شما در سال میگرد در موضع بدر است و پیغمبر فرمود که در جواب بگویند که چنین باشد و چون
سال دیگر وعده جنگ نزد یک مثل ابو سفیان بگفتند ایما شدایم بن مسعود اشجعی گفت کرد که بعد میفرود و لشکر اسم را از قریش بفرستد
و چنان سازد که ایشان از جهنم بیرون نیایند و پیغمبر فرمود و امر شماست از کشتن لشکر و بسیاری صلح مشرکان و از ایشان
بجواب حسبنا الله و نعم الوکیل نشنید حضرت سلمی الله علیه و آله با ایشان و با جمعی دیگر که مجموع هزار و پانصد بود و در رفت
و هفت روز انتظار ابو سفیان ملعون و لشکر او کشید تا آمدند پس از آنجا بر کشت و خون ایزد کوره و فاذل ساخت بر سر فرود
چون اهل ایمان خود را خدای باز کرد استند خون هم اهل ایمان را با ساختن بر وجه خواه ایشان فاقبلوا پس باز گفتند از صد و
صد بقول اول یا آن موضع بدر بقول ثانی بیخبر من الله باعاً متقی تمام و ثوابی لا حکم الا بجانب خدا و کفایت و زیادتی قوت
فر خدا و رسول لهم من موه زرسید ایشان را مگر در این مثل جراحه و کینه و بلکه سلامت رفتند و بگرازم از آمدند
اتبعوا رسول الله و پیروی کردند و خوشنودی خدای را که سب استکار و بنا و عقبی است و الله ذو فضل عظیم
و خدای خدا و قدر فضل بر کت بدفع مشرکان از مؤمنان و توفیق اهل ایمان در شکر ایمان و در مباردن بر حجاب دشمنان و اظهار
خون بر ایشان از صد و صد موریک فرمود من عجب از آنکه کسی از آنها چیزی ترسند چرا بنامه چنانچه چیزی نبود یکی آنکه از دشمنان است
نکونید حسبنا الله و نعم الوکیل معال آنکه میشنو که خون در عقب آن میفرماید که فاقبلوا انبیا من الله و فضل و ایم چون
از یک دشمنی که در این راه ببرد بگردد و اوقوس فری لی الله و حال آنکه در عقب آنکه گفته که فویته الله ستیارت ایمان کور است و او چون
عقب رسد گوید لا اله الا انت سبحانک انی كنت من الظالمین و حال آنکه میداند که بعد از آن میفرماید که فاستجبنا له و نجیناه
من الظالمین و حال آنکه چون زیادتی مال طلبد گوید ما شاء الله لا قوة الا بالله و می شود که حق میفرماید در عقب آن فتوح
ان بویتن خیر بعد از آن بیان سینما یفد که بنی عبدالقیس را بنیم از یکد بلیس نت تا اهل ایمان از آن حشران نمایند و میفرماید
که انما دالکم الشیطان من انفسکم ان تسانید و منع شما کردن ایشان بول شیطانات بخوف و لیاة و مبره مانند
دوستان خود را که منافقانند که تا از لشکر پیغمبر روگردان شوند در این صورت سب شکست کار مؤمنان کرد و قالوا لخبنا
پس بر رسیدی و مؤمنان از آن مردمان که ابو سفیان و اصحاب او بودند و خافون و بر رسید از من و مخالفه امون ان کنتم
مؤمنین اگر رسیدند بقی کشان هر وعد و عهد را چنانچه معضی خون خداست نه خون دشمنان و لا یخترک الذین

براسا که چون خود را در و بالنت فرغ حال نکران و از حضرت رساله مروت که سخت ترین خشت در روز قیامت است که کسی را مال باشد
 نخرج حقوق آن نکند بمیزبان مال منتقل بوارش و ثواب و از خارج حقوق آن کند در قیامت مال آنکس در زمین عمل و او را اثر
 کند بل نفع و وارث را امر کنند طشت نیز فرموده که مرد که او را ثواب فساد بیغیر باشد و او را به خیر و مال غیر در دست نماید بهشت
 نرود مروت که چون نیز من الذی یقرض الله قرضا حسنا ناوله بعدد ما اقرضه و انما اقرضه لعل ینقرضه و انما اقرضه لعل ینقرضه
 حقیقتا این فرموده است که الله بدستیکه شنید خدای تعالی و نعلق کوف قول الذین قالوا بیغیرنا که گفتند ان الله
 فقر و نحن اغنیاء بعد دستیکه خدای در پیش است ما توانگر سنکت زدود باشد که بنویسیم یعنی ملائکه را در مقام ما بنویسند و ما
 عمل ایشان ما قاتوا انهم گفتند فقر یا ما و غنا را بخوانند و انما اقرضه لعل ینقرضه و انما اقرضه لعل ینقرضه و انما اقرضه لعل ینقرضه
 بنویسیم که تر ایشان بیغیرنا بنا حق یعنی با یطیور با آنکه میدانند که کشتن انبیا بفرح است اما از در حقیقت عمل ایشان ثقت گیر و
 نقول و گوئیم ایشان از ذلک یاد گرفتند و خواستند از پیور زد و قوا عذاب الخریق یعنی عذاب آب شش سوزند از ذلک ان
 عذاب ما کوز با قدامت اند که در پیش فرستاده دستها شما یعنی آنچه بان مرتکب شد اند از کشتن انبیا و کفار انبیا
 که ان الله یغفر و یغفر انبیا و غیر ان از معافا و ان الله و دیگر عقوبت ایشان باینست که خدای لیس بظلام للعبدیت ستم کار بکنند
 خود بهر چون که ایشان مستحق عذابند از این جهت ایشان را عقوبت میکنند نه که عقوبت ایشان باینست که انبیا بوده باشند و انبیا کتب ایشان
 مالک حقیقت آنهاست عذاب و از آن که در مسایح و نود گفتند که خدای تعالی بود و گویند که هر خدای بیغیر فرستاده و کتابی عن داده و خدا با ما عهد
 کرده است اما بنیادیم هیچ کس که دعوی بود که تا آنکه در باقی کند اقس بیاید و از انجوزد و اگر تو در این دعوی صادق قرمان کن تا تو ایمان
 ادرم حق و نود که الذین قالوا ان الله عهد الینا یعنی عهدی که ما را از آنکه گفتند بدستیکه خدای عهد کرده ما با بیغیر
 قویه ما را کرده الا تو من رسول انکه ما ایمان نیادیم و صدق نکنیم مرفیقا او را و لحتی یا یقینا یعزبان تا وقتیکه ما
 ما طرفانی که قاتله الشارح بود یعنی بسوزند از انزل این کلام ایشان محض افترا بود حق الزلم ایشان کرده فرمود که قل کو
 ای عهد قل جا نکر و رسول هر قتیله تحقیق آمدن ما فرستادگان خدای پیش از ظهور من ما البینات بجز هاروشن و ظاهرا باشد
 ذکر تا بیغیر یعنی قبا الذی قلتتم و دیگر آمدن بودند بدین نیز که شما گفتید بیغیر باقی بر وجهی که مدعا شماست قلم قاتله کونم
 پس چرا گفتید ایشان ان کتم الصادقین که رسیدست کویان را اینکه میگویند خلاصه است که ای محمد اگر اشناع ایشان از انبیا و
 بجهت انست که از تو این نوع معجزه که طلب کنند و دعوی نکرند که در نور انست عتباتی بر هر ایدران ایشان ایمان نیاد و در با انکس
 او این معجزه با معجزه دیگر فرمودند و ایشان نور اکشند و اولاد ایشان که معاصر عهد تو اند بان راضی ند و از رو عتبات از تو این معجزه می طلبند
 و اگر معاینه تو از انبیا میکنند که قاتل کذب یس که نکرند که خدای تعالی بود ما اول و محزون نباش وقتل کذب است قبلک
 پس بدستیکه کذب کرده شدند فرستادگان که پیش از تو بودند با انکه حیا و ابا البینات آمده بودند معجزه هاروشن و الوتر
 و وعظمانی که بارند از ندر منع کنند ایشان بود از کفر مسینه و الکتاب البیور و کذب و دشمن کنند حلال حرام یعنی قویه و انجند
 و چون عتبات ایشان باین مرتبه رسید پس بجهت نکرند ایشان ندر و حق طاهر خود فرسان چه مانده آنها بیغیر ان خود صادق القول می باشد
 ایشانرا گفتند پس همچنانکه معجزات روشن بایشان شمائی ایشان صدق نمی کنند و اگر معجزه قریب از ایشان اشکارا که نیز صدق کنند
 و از این جهت ما تو را و خصم فلانیم که این نوع معجزه با ایشان تمام است اما از انکار که سر آمدند ایشان خواهیم بود بعد از موت چه کلام
 نفس ذی القربى من نفسی چند مرتب است و با شدای اصل نکرند صحاحی است که همه شما این سرت بچسبید و انما توفون
 اجورکم و جز این نیست تمام داده شود در وقت اعمال خود را از خیر و شر یوم القیمه بدو و در خواستن از پیور چه در نیاد از عتبات
 و اخره از انجوزد عن الشارح هر که در کرده شود از انجوزد و از دخل الجنة و در داده شود بهشت فقط ان
 پس تحقیق و ستکادری است و بمزاد دست حضرت رساله مروت که فرمود که هر که از دوزخ دور گرداند شود و در آورده شود بهشت باید که
 مرتکب او در حالتی در یابد که کوزیل باشد بوجد انبیا خدای و ندر محافظه کنند حقوا لله و حقوق الناس باشد و ما الحیوم الدنیا و
 زندگانی اینجهان و لذت ان الامتاع الغرور و مکر بر خوردن و بی چیزها که فریب دهند است با ندر از ندر مردمان از آخره و مع
 ذلك دنیا بغایه ناپایدان است بهیچکدام و لهذا حضرت رساله مروت فرموده که موضع فان یامر زهبت بتر است از دنیا و آنچه در اوست
 مردیکه حضرت روزی به بنغال مرده بگذشت فرمود بخدا سوگند که دنیا خدای تم از این خواور تر و بهیچکدام نرسد از ندر
 که بعد از هجرت مهاجران بتدا اصل شرک است نقد با انجیاع ضربیک که در مکه داشتند از نکرده می زودند هر که را از انبیا
 بدست آمد عذاب گردند سیکند حق بجهت بتا قدم بجز بکنن مؤمنان خطا با ایشان کرده فرمود که لشکون عذوب از ما پیش
 که در دنیا فی أموالکم و انفسکم در مالها خود بیغیر او تلف دوزخها خود باز از کفار و قتل غیران از امر من بدست هر که
 و لستم عن من الذین اوتوا الکتاب و من انبیا و انما انک کتاب بالایشان داده اند من قتلکم پیش از شما بیغیر
 دنیا که صاحب کتاب بودی و انجیلند و من الذین شکرنا و انما انک شرک از ندره ندادی کثیر از حج کبیا یعنی بخوابنیکه

ال عمران

چو بدبخش خواطر بودم نبت میفرمهم نبت بجا گفتند و ان تصبروا و تقوا و اگر میگردید بآزاد این گروه و بهیچیز ندم با زانید
 از مکانات ایشان و از با خدای تم باد گذارید که انتقام کشد فان ذلك پس بد رستی که این سوره هین کار بی من عزیم الامور
 امریز از ستواری محکم کاری بر انت و انخافوا بان پس بر اندام و جازم بآشید و ثبات قدم در دید بند از ان در نقص عمدا ممل کتاب
 عذیم ایشان بر او اطمینان میفرماید که و از اخذ الله و یاد کن ای محمد تنی که مشتاقی از من و تو ان کتاب عذیم بنما ترا کف
 افان که داده شد تو زین و انجیل یعنی علمای بنی اسرائیل و صفه و عهدانیت که تثبیته للیناس هر سینه با بد که ایشان بیان کنند
 و برای هر دینا یعنی صفتها را که این نوشته شد برای هر دینا و روشن کنند و لا تکفون و بر نوشتن و صفت و صف و هر کلمه بنا
 میخورد یعنی حق ایشانرا گفت که بیان کند صفت غیر از او را بنویسید قند و ه پس بیکند خند کتاب یعنی با و عهد ترا و راه
 ظهور هم از این جهت یعنی سلاست عشاق نکردند و بان انفسا ننموه عمل بان نکردند و امشروا به تمنا قلبا و در دیدن
 به افکند و این معنی بد کردند از بگرفتن ظلم دنیا را از دست هر ساله از عوام مکتبی گرفتند یعنی این ترسیدند که اگر اظهار صفت غیر کند ایشان
 به معنی با ان ندان از تحفه و صفت که از ایشان میگردند محروم مانند این صفت از خیال امان نیار بر اظهار صفت انحضرت بد کرد و اختیار نمودند
 قبیس ما پیشتر و ان پس بد چیز نیست که خرد یعنی بد است که نند یعنی جا و ذانی و با هر حطام ذانی و بجهت ان مستحق عذاب دائمی کردند
 در نفس خود با مناد از بیم ضرر و آیه کرده که از کف از حضرت علی بن ابی طالب شنیدم که او گفت حق ترا گرفت بر اهل بیت که تسلیم کردند تا انکه ترا
 گرفت عهد بر اهل علم که تسلیم دهند بر عالم واجب است احکام الهی را بجا اعلان رسانند و بر جاهلان لازم است که از پیاموزند اعداب
 عقاب انحر و گرفتار شوند بعد از ان مخلوق دیگر از خلقها اهل کلب بیان میفرماید که لا تحسن ان الذین یعرفون منسذری
 محمد انرا که شاد می باشند بما اقوا ما یخجلون یعنی که در گذار بنویسند که و محبتون ان یخجلوا و در ان در ان سوده شود و با هم
 و یعلموا با آنچه کردند یعنی فاعینا و کرده و صفت انحضرت را بر ان و هر که در روزی استبان نکردند بلکه ضد انرا بر اهل علم گفتند و چون
 توقع ستایش مشا داشتند و سلیمانان و کونیکه پیغمبر الله علیه السلام را از علمای اهل کتاب حتی از احکام بود نیز بر سید ایشان از انجی داشته بود
 دیگر سخن آغاز کرد که چنان فرمود که بر استی خیزد از خدا و در انجا نشاند انست از عیاش و در انجی جنبی منانقا
 در عهد رسول گفتند که اگر خدای باشد ما مد شما کنیم چون عزاد سید مکن کردند و باز انستادند و چون رسول ان عزادان کشتی
 زبان باعدا رکشوند تا که فلان چیز مانع آمد ما شد و با وجود این توقع مخکین داشتند حق این را در باره انشان فریضا که فلا تحسنهم
 بر کن بر می محمد انرا که در خاک و شاد میگردند با آنچه کردند از بد کنی که من حق منست غیر منوع میماند از من اعداب مد استکار و اعداب
 قیام با غفور و نیا چون در خوانی و سوائی و طم عذاب ایم و در انجا است عظیم در دنا و لله مالک السموات و الارض
 و مناد انستاد ما انما هاتوا و منها ایس ملک و موند کانت هر کس کرد و انشان را بجز او منستاد و الله علی کل شیء قدیر
 خدای هر چیز از شیوه بیکو کار و عقوبت کما عین از جمیع روز مکنه توانا انست و کرده اند که در حق و نفاذ کما عین و نسی عیب تمام
 کرده به پیغمبر گفتند ای محمد ما از معجزات موهوبی عید چی با منم و ببند همزان تو آمد ایم اگر کوه صفا و از سازای از اعلامه بکا کنی به تو حق
 کرد ایم حق تم این آیه فرستاد که اگر طلب خدای می کنی ما مثل کیند بیندیشید از بی خلق السموات و الارض مبرستی که در انجا
 اسمانها و زمینها و آنچه را بخت امور عجیب و از انواع اشیا غریبه و اخیار الف الف النهار و آمد شد و در دنیا اختلاف انداز
 تو ظلمت یا نقصان و زیاده الا فان هر سینه اشافا است بر وجود صنایع و قدرت در کمال علم و قدرت و عظمة اولی الالباب خداوندان تر
 که در ان تفکر کنند راه بصانع ان بر فدا حضرت رسالتم منقول است که گفت دای بر کشتی که این را میخوانند و در ان تفکر نکنند بخلق نفس خود
 از محمد بن حنفیه نقل کرد که چون حضرت رسالتم در شب خوابتی خوابت نمود و در ان نظر با سماها کردی فرمودی ان فی خلق السموات و الارض
 و الخایر لیک ان النهار و الالباب اولی الالباب انست که از دنی خدا صرا دی کند خدای قیاما
 و قعود او و خالق انستاد کاند و در وقت که نشسته کاند و علی حیوانی و در ان زمان که انشاده اند و بیلوهای خود یعنی بر بادگر
 حق اول و جمیع احوال و خدا املا که هر که خواهد که بگردد در روضهای طیبست باید که ذکر خدا بسا کند و بتفکر و ان دانسته کند
 بر وجه استدلال فی خلق السموات و الارض و ان فی انستاد سماها و زمینها تا ان دانسته بشا از راه نماید بصانع قدیم و بجهت
 که تفکر در صنایع الهی منسل عبادت است هم چنانکه حضرت رسالتم فرموده که هیچ عبادت بهیچ تفکر نیست نیز تفکر بیکاء بر مصنوعات الهی
 بهتر است از شصت ساله عبادت مرویت که در بد پیغمبر از حق سؤل کرد که باعدا با مکتوبات از برای هر فریدی جواب داد که من نمیخواهم
 بودم دوست داشتم که شناخته شوم پس ایشانرا از دیدم تا سراپا شناسند حضرت رسالتم فرمود که چون بندامؤمن بر فراش بر نشاندند
 سزایمان کند و نظر همستار کان فدا زد و بگویند که کو اهی چه هم که تو را پروردگاری و فریدگاری است با خدا یا مریبار بر حقتم او را با
 و در انجا اهل البیت املا که این میر در شان تمهید است که در این سخا لید که حضرت عیون قیام نمایند در حال قیام بفرشت و فرشت
 مشغولند بعد از فرغ نماز و تری نشینند و تعقیب ان و بعد از تعقیب بنما و راست تمیسه کنند از روی تعجب نظر میکنند که چگونه حق
 این صفت کنند معانی بنسبت از هوا بر او نشسته بر نیزه تمام انرا استار کان دانسته صفت مین را بر زیر یک بگردد و با انواع جوابا

ابادان کرده و با صفت نبانا که برهنه و بچشمها آب در آن ذندان داشته و بجهت این فدا نشسته کنند که این افعال حکم بر نماید بی منافعی که فاد و عالم
و ندیم و انبی و اولاد نباشد و الوهیت خود نکند و بواسطه این از غایب شوق و نشاط او در خاطر او رود و بر وجه تفریح و نیاز با و خطاب
می کنند و رقیبای پروردگار ما ما خدایت هدا با طلاق نیاز یک این مخلوق را که ایمان و زمین است از یک باطل و عبث از بین
ان منحرف است که از جهل ان سبب وجود انسان است سبب ایشان و دلیل بر هر طرفه و با بجهت این بر سندان حیوانی و بعد از آن نیز بر این سندان
از هر چه لا یوق ذات صفا او نیست سبب آنک باک و پاکیزگی نواست از آنکه هیچ چیزی به باطل نیاز و نیاز و می افروزی فقینا عدوی النار
بر نگاه دار ما را با مطلق خود از عده ای است و درین مصلحت بود در این مصلحت بر آنکه که در فضلال بتایج از نیت خداوند است زیرا
که همه اینها باطل است بلا غایت و سبب است که گویند که و قینا انک من قد جعل النار بد سینه که تو از روی عمل هر کرد و کرد
از برای بدیخ فقد آخرتیه هر یک منکی خوار و وسوا کرد اینک او را بعبودت و ما للظالمین و نیست بر سندان از ان شکر و
می و نضای و مثال ایشان از غاصبانی و انضای با و دان که عذاب از ایشان دفع کنند بدانکه از نیت نفعی شفاعت غاصبان از اهل
اسلام لازم نیاید زیرا که نیت بمعنی دفع عذاب است و غلبه و با انکه در نظام ان اهل کفر باشند غاصبانی اهل نما و با جماع از شفاعت
حضرت رساله هم برای کبار اهل ایم خود است در صحنه بخاری از انس و لک روایت کرده که حضرت رساله صلی الله علیه و آله فرموده که بعضی
ان من باشند که بعد از مد طولی که در دوزخ معذب باشند شفاعت من با ایشان و میل از دوزخ بیرون آیند بجهت زانند اهل
ایشان از جهت نام انا بوسعید حدیث از آن حضرت روایت کرده که شفاعت من می آورد دوزخ بیرون آیند که از فایز سوختن مانند آنکت می باشد
باشند پس این از دوزخی که انرا انحرایان خوانند و از دوزخ سوختن و ایشان زایل شود و بعد از آن بجهت زانند رساله اعتقاد
از انبلی بومی که در وقت که هیچ کس در دوزخ مخلد نماند مگر اهل کفر و شرک و نیز از حکایه کفار اهل ایمان خبر می دهد که رقیبای
که تفکری کنند و خلق است از زمین گویند که ای پروردگار ما اینها سببنا ما و یا بدست که ما شنیدیم ندا کنند و اگر با شکاری نیاید
لذایمان بخیرند و ما را برای کفر پیدا بود و نیز تو و پیروی سؤل تو در امری بدین ندا کنند محمد است از امر که کند با شکار از ان
اینها و بر کفر با اینکه بگویند پروردگار خود قامت با اینها او دریم رقیبای پروردگار ما فاعطینا انما نؤمن انهم یوسف کافها
مادر که بان تألیک نشد ایم با در قیامت رسوله عفو بفرمان ما را و کفر عتبا سببا و ما و کفر ان ما مدتها ما را که بان شایسته
باشیم گویند مزاد بدو ب کبار است بشایع مغایر و یا اول کما مان که شنیدند و در دوزخ کما ما انید و توقفا مع الابرار و غیره
مادر با نیکو کاران یعنی مادر در فر ایشان دوزخ با ایشان محسوس کردن رقیبای پروردگار ما و صلح از ان کار ما و ایتنا و بعد از
ما و عدمتنا علی سلب آنچه کرده مادر از بر صدق فرستادگان خود و گویند که با ایشان که ان نعم جا و داشت یا بد از انچه و عدا
داده ما را بر بان بی غیر خود و لا تخیرنا یوم القیمه و سؤل مکران ما را در دوزخ و در سخی یعنی از آنکه در آنکه چیزی صادر شود
از ما که بان منزه و فیض رسولی تویم و یا بجهت صدق تفسیر اینان ما را در دوزخ و سؤل ما را انک لا تخلف المیعاد بدست
تو خدا منکی و عدل خود را که ان ثواب دن تو است و ما را از احواله کردن تو دعای ایشان و چون مختلف غذا از غذای آنجا بر نیت بر زمین
مؤمنان در این کفار که انما ما و عدتنا نضیح و ذاریت و در کاه عزت ما و بی ناطع ان ماسوی حضرت رسولی و ما اندانیت از حضرت رساله
مدایت است هر که خدای تعالی و عدل ثواب هدا بشه بان و ما کند هر که از عدل عقاب و صد خیر است که خواهد کند و اگر نخواهد نکند و بجهت
پوشیده که انحضرت فرموده که هر که مرشدین هیچ ای در ان دوزخ کندم چنان باشد که هر وقت عبادت کرده و در ان اهل که امام جعفر صادق فرمود
که هر که از کاری پیش آید و هیچ باز بگویند و قینا حق اتم و از ایا ان در سندان یا برین قول الله منشا این نیت فرمود که حق تو بر سکر این هیچ کس
دعای مؤمنان را عبادت کرده فرمود که قاستجاب هم بر جابه کردیم چنانچه ایشان و تمام برود کار ایشان و ایا فراموش شود شایسته
ام سلمه روایت کرده که از پیغمبر خدای پر سیدم که یا رسول الله ماد ذکر مردان می شنوم که بجهت هر چه از ثواب عظیم خواهند رسید در آن
روزان نکرده حق هم بر فرستاد که من جابه دعای کم این بابو که من لا اصبیح حیل عامیل عنکم اسایم نکرده ام عمل کنند از شما
من کو او انقی از سر یازدن بعضی کم من بعضی چیز از شما از سر و بگوید که زمان از سر میزند و در آن روز با بعضی حال
اختلاف و اتصال ایشان به یکدیگر پس هر دو شوهر عدل شکر کند فالکین ما جروا بنانکه محبت کردن بلا مشرک و دشمنان و اهل
خود بیرون آمدند بجهت نصیب نبی و انجو او من یار هم در بین کرده شدند از سرهای خود با طهر همه از حضرت رساله است و انانکه
مشرکان ایشان از آنکه بیرون کردند و او را فی سبیل و در نجانبه شد در راه طاعت من بیچاره بودند مانند جلال که بزدن و دنام
و ان از امیر ساند او را و صیبت بناره لوال از بر نجانبه شدند و قافلو او کار دار کردن با کفار بجهت تمام چون حضرت امیر
و اتباع او قتل او کت شدند و جها مانند ز و ما بر شهیدان لا کفر عنهم سببا هم هر چه در گذارم از ایشان بدیهای ایشان
را که کرده باشند و لا دخل هم و هر چه در دادم ایشان از اجناس بجزی من محبتها را که تو ان بوسه افانی که میبرد از دوزخ
انها هم یا درین منازل جوینها یادش داده شوند ایشان ثوابا من عند الله یادش دادنی از نیت خدای تم و الله عند
خدای نزدیک است حسن الثواب نگوید یادش بخیر و است بخیرین ثواب هدا که از غیر از حضرت رساله میگوید و دنیا هم حق